

ارمغان
هنگد و پاک
یا

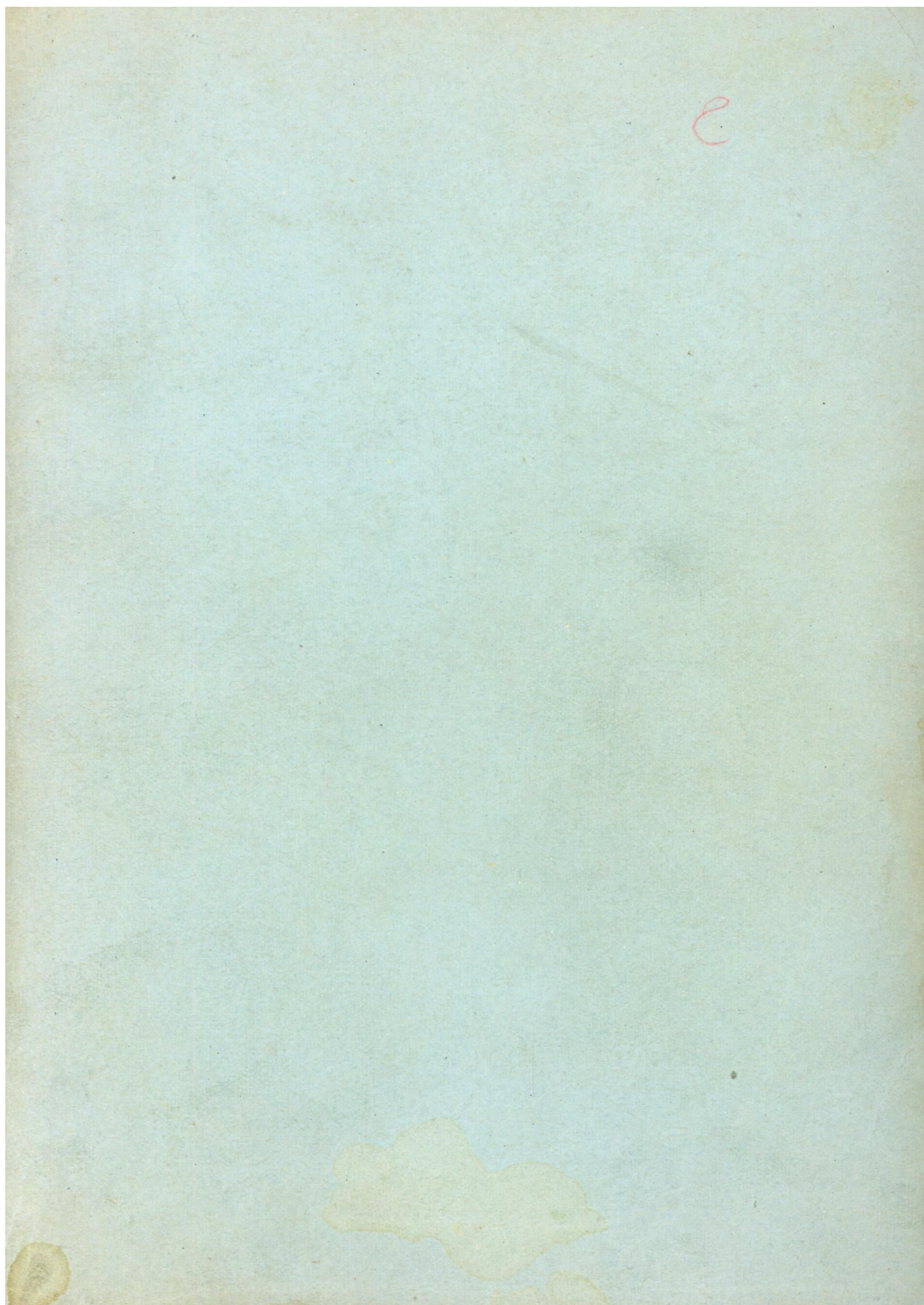
مطالب شگفت انگیز

تالیف

عبدالصاحب

سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی

مکنی به ابو مرتضی



تألیف : سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی

ارمغان هندوپاک

ارشاد مقدس

تالیف

عبدالصاحب

سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی

مکتبہ

ابو مرتضی

صجادل پر غم است یاد از من کن
 در دیوه اگر غم است یاد از من کن
 بود از من کوه و دشت آرام بگیر
 هر چه آتش و دود یاد از من کن

جانو حرمی کی تو رخ شلی
 یاد از من کی تو رخ شلی

مشخصات کتاب

نام کتاب : ارمغان هندوپاک
 موضوع : مقدمات مذهبی شیعیان هندوپاکستان
 و آداب و رسوم و مراسم هندویان .
 مؤلف : سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی .
 ناشر : آقای شیخ احمد یحانه .
 محل نشر : دفتر مدرس مرتضویه پنجال ناصی مله جرایه
 چاپ : قم چاپخانه اسلام .
 تعداد : چهار هزار نسخه
 تاریخ تحریر : سوم جمادی الاولی ۱۴۰۳ هجری ق

بنام خداوند بخشنده بختاينده

مقدمه کوتاه

من يك فرد سياح نيستم و سفرم بسوی هندوستان و پاكستان
برای سياحت نبوده است، بلكه بجهت بررخی از كارهای مذهبی
كه دعوت از من بعمل آمده بود بسوی این دو سرزمین مجیب سفر
كردم، مدت سفرم دو ماه و هیجده روز بطول انجامید، دو ماه
تمام در هندوستان، و هیجده روز در پاكستان بسر بردم، بناء
بر این بناء ندارم از طرز و طرح جغرافیائی و آثار باستانی آندها
مجیب چیزی برای شما خواننده گان محترم بنویسم، بلكه میخواهم آنچه
از عجایب و شگفتیها و امور معنوی و كردار مرتاضین حق و باطل هند
و پاره ای از رسم و روش اهل هندوستان و پاكستان را كه در خلال
سافرت با آنها برخورد نموده ام، برای تان بر روی صفحه بیاورم و
بعبارت دیگر، مطالبی را برشته تحویر آورم، باشد كه من هم
بهم خویش، از مغایر هندوستان و پاكستان برای شما
آورده باشم، در ضمن ناگفته نماند كه انتقاداتی هم كه پراه

ودوش هندیان خارج از مذهب اسلام دارم؛ گوشه‌خوایم
کرد.

مجموع این مطالب را که بصورت کتابی درآمده است بنام
(ارمغان هندی پاک) نامیده‌ام منظور از هند
هندوستان و پاک، پاکستان است.

امید است که خوانندگان عزیز هر کدام بقدر استعداد
خویش از این ارمغان بهره‌مند شوند و اینجانب را در مظان
اجابت دعوات از دعای خیر فراموش نفرمایند



ورود بدھلی پاستخت هند

در سال ۱۳۹۷ هجری مطابق با سال ۱۳۵۶ شمسی بناء
بدعت مرده ای از علماء هندوستان و پاکستان به این دو
سرزمین سفر نمود، در اول ورود و پیران مراجعت از
هندوستان روی هم هیجده روز تمام، در پاکستان در یکی
از شهرهای آن بنام کراچی سکونت اختیار نمود، مردم این
سرزمین، مودی پاکدل و ساده و بی آلاشی و قوی در ایمان
هستند، با اینکه غالب مردم در اقتصاد مالی قرار دارند ولی بسیار
مهمان دوست می باشند، شیعیان پاکستان محبت و خلوص فوق العاده
پهچمارده معصوم پاک علیهم افضل النحیة والسلام، دارند، که اگر چه
توصیف خارج است، در هنگام عزاء با کمال ارادت و با نهایت
ادب نسبت بنجاندان عصمت و طهارت عزاداری میکنند و در
موقع موالید حضرات معصومین و خاندان عصمت و طهارت نیز
با کمال ادب و با شور و شعف و وجد فراوانی مجالس جشی برقرار
میکند.

نمونه ای از عزاداری و جشن شیعیان پاکستان

هنگامیکه مجلس عزای خاندان عصمت و طهارت، شروع میشود تمام شیعیان پاکستان، از زن و مرد، برخود لازم میدانند که از نوشیدن آب و چای و کفیدن سیکار و قلیان و هرگونه از نوشیدنی ها و خوردنی ها و دخانیات و سخن گفتن تا پایان مجلس عزاء خودداری نمایند،

هرکس در هر مرتبه و مقامی که باشد اگر بخواهد از این قاعده و قانون تجاوز و سرپیچی نماید او را توبیخ و سرزنش میکشد و به شیعیان غیر پاکستانی از هر مملکت که باشند همینکه در مجالس عزای آنان، شرکت نمودند به آنان گوشزد مینمایند که طبقه و روش و سنت ما در عزاداری خاندان عصمت و طهارت چنین است، اگر شما بخواهید برخلاف سنت و روش ما عمل نمائید، بدون تردید، خواه و ناخواه مورد سرزنش شیعیان پاکستان قرار خواهید گرفت، پس چه بهتر اینکه رعایت سنت و روش آنان را بنمائید، بناء براین می بینیم که در مجلس عزای آنان،

سکوت مطلق حکم فرما می باشد .

شیعیان پاکستانی ، از زن و مرد ، کوچک و بزرگ ، پیر و برنا
در تکیه و یا حسینیه که آنرا (امام باره) میگویند جمع میشوند البته
زنان در پشت پرده و یا در جائیکه از مردان محفوظ می باشند ، و
مردان : در جای دیگر گرد هم جمع میشوند ، پس از صوف سیگار و
قلیان و نوشیدن چای و آب و خوردن بعضی از نان های مخصوص
که در این سرزمین دیرست می شود ، چند نفر بنام سوز خوان ،
می آیند و مجلس عزاء بواسطه آنان شروع می شود ، سردستر
سوز خوانها غالباً با خود یک دفتر اشعار و یک تشکچه کوچک همراه
دارد ، وی همینکه وارد مجلس می شود ، در گوشه ای با سوز خوانها
دیگری نشیند ، این سوز خوانها تمام دوزان با کمال ادب و
احترام ، نشسته ، سردستر سوز خوانها تشکچه را بر روی زانو
خود میگذارد و آرنج دست راست خویش را بر گوشه ای از
تشکچه گذارده و دست خود را بر گوشه قرار میدهد و با صدائی
نهایتاً خفیه و سوزناك ، شروع بخواندن اشعار میکند و در جای

حائس، همکارانش با وی نیز همصد می‌نهند، بدین وسیله سرور
 عجیبی در مجلس ایجاد می‌کند، این برنامه تا مدت کوتاهی برقرار
 است؛ سپس خامه یافته، خطیب و واعظ بالای منبر می‌روند و مشغول
 سخنرانی می‌شود، غالباً خطباء و سخنگویان پاکستان و هندوستان
 محور سخن آنان بر قطب ولایت دور می‌زنند؛ در موضوع ولایت بدین
 طولی و مهارت بهرایی دارند، علنی هم معلوم و روشنی است، چون
 سنیان پاکستان و هندوستانی در مقابل اهل سنت و جماعت
 قرار گرفته اند بهمان نسبت بلکه بیشتر که اهل سنت و جماعت در صدد
 تضعیف ولایت می‌باشند، آنان در پی تقویت ولایت کوشا هستند
 عجیب در اینست که با وجودیکه خطباء و سخنگویان آنان در موضوع
 احکام اسلامی چندان سخن نمی‌گویند با این وجود، غالب مردم
 هندوستان و پاکستان مسائل دینی خود را کم و بیش می‌دانند،
 از این امر عجیب که سؤال می‌شود، در جواب می‌گویند ما مسائل
 دینی را از ذاکرین و خطباء بدست نمی‌آوریم بلکه از مجتهدین
 و علماء و ائمه جماعت فرا میگیریم، چون مسائل دینی موضوعی است

بسیار مشکل و دقیق باشد تفاوتی حکم تغییر میکند لذا انا می‌توانیم از
اشخاص بصیر و اهل خبره سؤال میکنیم و یا آنان را وادار میکنیم
مسائل دینی مینماییم.

مولف گوید: مردم پاکستان و هندوستان به سخنان خطیب،
مخصوصاً به سخنان کسیکه برای آنان مسائل دینی را مطرح مینماید
با جدیت تمام گوش فرا میدهند و از این نکته نظر غالباً مسائل دینی
و موالید و اعیاد و وفیات حضرات معصومین و خاندان عترت
و طهارت را بخوبی میدانند، برخلاف اغلب ایرانیان که در وقت
سخنرانی خطیب، بخصوص در وقت مسئله بیان کردن مسئله گوی
یا مغول سخن گفتن، یا چای خوردن، یا قلیان کشیدن، یا سیگار
کشیدن و امثال آنهای باشند، مثل اینکه کسی بالای منبر نیت،
و یا هست ولی مجسمه یا ضبط صوتی پیش نیت لذا همه خود را بتام
معنی آزاد میدانند، اگر کسی اندک توجهی به آن صحنه نماید
می بیند که محشر صغری بیپاشده، سرو صدا و توسل زدن
بچه ها، کتیرف، داد و فریاد فقهه چی و استکان سویی، از

طرف دیگر، صدای داستان لیلی و مجنون و امیر ارسلان و هزارویک شب زنان در پست پرده و گفتی پیرزان فرقت و من کرده، مسئله های ضروری از کتاب مکتوم نه و پروین ماما و بادیه سمن و مسائل روز از قبیل اینکه تو دین زنهار چه درست کردی، طرف در جواب بگوید: آب گوشت از قضا مقداری تنگ آن زیاد شد، آب گوشت شورشده، شوهرم دعوا کرد، از قریحه پنهان، دیروز تا کنون با شوهرم قهر کردم.

آنوقت، همصیبت وی بگوید: آری شوهرهای ما از خود را می هستند، من هم چند روز پیش به شوهرم گفتم، پول بده لباسی بخرم، شوهرم گفت: چند روز پیش بتو برای خرید لباسی، پول دادم، من گفتم، دادی که داری باز پول میخواهم که لباس بخرم یکی آن گفت، یکی من گفتم خلاصه گفتگو بالا گرفت، عاقبت بدعا کشید، الان چند روز است که با شوهرم قهر کرده ام و امثال این حرفهای بیهوده و غیبت بنظر ما و مسائل ضروری و واجب بنظر بعضی از زنان، و گفت و شنود مردان در دادوستدی

که کوده اند از طرف دیگر و صدای مسئله گو در پشت بلندگو
 شما خواننده گان محترم تصور نمودید که چه محشری برپا می‌شود
 و قتی به شرکت کنندگان مجلس گفته می‌شود ساکت شوید، چرا
 این قدر سروصدا می‌کنید؟

در جواب می‌گویند: مانعی ندارد، آقا هنوز نیامده، مسئله گو
 حرف می‌زند، مثل اینکه مسئله گو آقا نیت باری و قتی که واعظ
 و خطیب به منبر می‌رود، چه می‌کنند، آیا سکوت مطلق در مجلس،
 حکم‌ماست؟ جواب منفی می‌باشد؛ سروصدا و هیاهو هست ولی
 تا اندازه ای می‌توان گفت کمتر است، حرفهای زنان کی تمام می‌شود
 تازه اول حرف زدن است، بازی و تو سر هم زدن و سروصدا،
 کردن بچه‌ها کی تمام می‌شود؟ و قتی که مجلس خاتمه یافت.

داد و خریاد قهقهه چی با دارودسته اش چه وقت تمام می‌شود؟
 و قتی که چای دادن تمام می‌شود، پس داد و خریاد تا پایان مجلس
 ادامه دارد، چون لازمست در آخر مجلس نیز چای بخورم داد
 می‌شود، مردان کی سروصدا بیان خاموش می‌شود؟ و قتی که واعظ

از منبر بزیار آید، لذا می شنویم که خطیب و واعظ و سخنران سگیده
خانم ساکت، آقا ساکت، بچه ساکت، در قهوه خانه چه خبر
است مثل اینکه واعظ دیگری در آن جا مشغول سخنرانی است
و از این حرفها آری این روشی و منطق باعث میشود که یک مرد
یا یک زن، هفتاد یا هشتاد سال از عمرش میگذرد هنوز مسائل دینی
واجب و ضروری خود را نمی داند.

یک توصیه به پدران

ای پدران محترم ایوانی چرا از فرزندان عزیزتان غافل هستید
چرا دست فرزندان عزیز خود را مانند پدران محترم هندوستان
و پاکستان نمیگیرید و بمساجد و مجالس عزای حسینی نمی برید؟!
اگر شما با فرزندانانتان باشید، آنان شرم میکنند، سرو صدا براه
نمی اندازند و شرکت کتبه گان در مجالس را از فیوضات شریف
احکام الهی محروم نیاز ندارند، گناه این محروم ساختن ها بگردد
چه کفایت است؟! بگردد شما پدران است که فرزندان را از
خوار میدهید، بگوشید و توبه کنید و روشی خود را عوض نمائید

مطلبی شگفت انگیز و حزن آور^{۱۳}.

دقیقاً یاد دارند، چند سال از این واقعه میگذرد، ده سال پیش بود یا یازده سال، واعظی در ماه مبارک رمضان در طهران در مسجد حاج ابو الفتح واقع در خیابان ری میدان قیام، مسئلهای را بیان نمود و آن اینکه اگر پیری با پیری و یا مردی با پیری و یا مردی با مردی و بعبارة دیگر اگر نری با نری از جنسی بشناسیم لواط کنند یعنی جفت شوند و عمل زنا انجام دهند، خواهر و مادر و دختر لواط مسد بر لواط کننده حرام است و حرام بودنش هم همیشه است نه موقت یعنی بهیچ وجه جائز نیست با خواهر یا دختر و یا مادر لواط مسد، لواط کننده از دواج کند و اگر هم ندانسته با یکی از آنها از دواج کرد عقدهائی باطل است خلاصه اینکه لواط کنند نمی توانند یکی از آنها را بعد خویشی در آورد.

همینکه کلمات واعظ تمام شد و مجلسی بی پایان رسید، دیدم شخصی که در حدود شصت سال داشت هراسان بسوی من آمد و با حال گریه گفت: ای آقا دستم بد این شما تکلیف من چه میشود این

مسئله را منی دانستم، در نزد مادر جوانی با برادر خانم خود، از هر دو
 نادانی چندین بار لواط کرده ام و اکنون مدت سی سال است که با
 خواهر وی ازدواج نمودم و چندین پسر و دختر از او دارم، چه
 خاکی برکنم بدادم برسید من که دارم دیوانه می‌شوم، آیا می‌شود شما
 کاری کنید که این خانم بر من حلال بشود؟

من در جواب گفتم حلال و حرام خدا بدست ما نیست اگر چیزی حلال
 شد تا قیامت حلال است و اگر حرام شد تا قیامت حرام است ما چاره
 هستیم که حلال خدا را حرام و یا حرام خدا را حلال کنیم من نمی‌توانم نه
 من هیچ‌کسی نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد من و مثل من مروج احکام
 اسلام هستیم نه مقنن، قانون‌گذار احکام اسلام خداست که بوسیله
 پیغمبر اسلام قوانین خود را روشن ساخت برای ما.

باز گفتم: ای آقا دستم بدامن شما برای من فکری کنید، من چطور
 میتوانم امروز بخانه بروم و بگویم ای خانم شما زن من نیستید، بر
 من حرام هستید و بفرزند من بگویم: ای فرزند من شما حرام زاده
 می‌باشید.

من در جوابش گفتم: مطلب همان بود که گفته شد، از من و مثل

من در این باره کاری برخواستہ نیست

اما فرزندان شما حرام زاده نیستند بلکه اولاد شبهه و حلال

زاده میباشند ولی از این به بعد که مثله بر شما روشن شد، اگر

بخواهید از این خانم فرزندی بوجود آورید، حرام زاده خواهد

بود، و دیگر اینکه اگر بشک در دخول داشته باشید، جهت غمی آورد

و این خانم بر شما حلال است یعنی عقد صحیح است و اما اگر یقین

داشته باشید و اگر چه بنگ سوزن باشد، حکم همانست که گفته

شد، راهی بغیر از جدا شدن نیست.

وی گفت: صد در صد یقین دارم که دخول شده است آن هم نه

یک بار نه دو بار نه سه بار بلکه چندین بار.

گفتم: این عمل ناسائیته پیش از عقد بود یا بعد از عقد؟

گفت: پیش از عقد، گفتم حکم همانست که گفته شد.

ولی چون اصوار داری فقط از راه ترجم می توانم راهی را جلو

پای شما بگذارم.

گفت: آن راه چیست؟

گفتم: اگر میخواهی دین خود را از دست ندهی، راهش این است که مقدار کمی از سرمایه خود را برداری و باقی را برای زن و فرزند خود نگذاری و همین امروز که شب میشود، بخانه برو و پیش از افطار بخودن، از زن و فرزند آن خود خدا حافظی کن و بگو کاری پیش آمده که باید سفر کنم، آنوقت به شهر یا مملکت دیگر سفر کن و در آنجا مغول کب و کارشو و تشکیل خانواده جدید بده و از آنجا برای خانواده خود نامه بنویسی و اصل جریان را و نیز حکم الهی را برای آنان شرح بده و این مطلب را هم گوشزد کن که چون تو در حقیقت زن می هستی، میتوانی با شخصی دیگر ازدواج نمایی بناء بر این هم آبروی شما محفوظ مانده است و هم بحکم الهی عمل نموده ای، غیر از این راه دیگری بنظر من نمی رسد، ممکن است راه آسانتر دیگری نیز باشد که من ندانم با شما با کسی دیگر هم میتوانی این مطلب را به بیان نگذاری شاید راه آسانتری را بتوان نشان دهد.

البته مخفی نماند که راه دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه اگر
 حاکم مبطوط الیدی بود و شما در نزد او چنین اقراری
 میکردید، وی بر شما حد جاری میکرد و حد لواط قتل^{ست}
 با نواهی که در جایی بیان گردیده است، از ذکر آنها در این
 کتاب خود داری میشود.

وی با حالت گریه از نزد من رفت دیگر خبری از وی نشد.
 آری این گونه بد بختی ها تمام انداختن مسئله بوجودی
 آید، چرا انسان ملمان در صدد مسئله دانستن بر نیاید
 تا در چنین بن بست طاقت فرسائی گیر کند و چاره ای جز
 دوری و مهاجرت نداشته باشد.

بعید بنظر میرسد که این شخص در مدت شصت سال فقط
 یک مرتبه این مسئله را شنیده باشد، بلکه میتوان گفت چندین
 بار شنیده است یعنی بگوشتی خورده است بغایت در اوقات
 دیگر یا بر اثر حرف زدن و یا چای خوردن و یا سیگار کشیدن
 و و و توجه بمسئله نکرده است تا درست بفهمد که مطلب

از چه قرار است ولی در این مرتبه اتفاق افتاده که همصحبتی
 نداشته و در ماه مبارک رمضان بوده، چای و سیگار و
 قلیان در کار نبوده است، توجه کرده مطلب را بدست آورده
 است، اگر در سن جوانی همت میگاشت و با جدیت تمام گوش به
 مسائل دینی میداد، بطور قطع و مسلم به این محل رزشت و قبیح
 و ناشایسته دست نمی‌زد و اگر میزد حکم مسئله را میدانست
 و اقدام باز دواج با خواهر لواط شده خود نمی‌نمود.

هر چند از محور موضوع کتاب خارج شدم ولی به این قصد
 این واقعه را در این کتاب درج نمودم که شاید خواننده‌ای
 از خواننده‌گان محترم این کتاب مبتلا به چنین عمل ناشایسته
 شده باشد و پیش از آن دواج بحکم مسئله واقف گردد و خود را
 در بدبختی قرار ندهد و یا گرد چنین کار زشت نگردد.



۱۹ یک توصیه به گوینده گان محترم

ای گوینده گان عزیز و محترم وای و عاظمای مقام وای خطباء
ارزنده و ذیشان در خلال مطالب خود به این گونه از مسائل
که باعث بدبختی عده ای میشود به مردم ملمان گوشزد کنید
و نگویید که ما مسئله گوشتیم و شأن ما بالاتر از آن است که
برای مردم مسئله بگوئیم، بدانید و آگاه باشید، بقدره شأن
مائل دینی بلند است که در خور استعداد و طاقت هوگوینده ای
نیت (پیغمبر اسلام، عقل کل و هادی سُبُلِ مِلّی الله علیه و آله مسئله گو
برد) بلکه گوینده ای بسیار فاضل و فهمیده میخواهد که بتواند
حق یک مسئله از مائل دینی را با ریزه کاری های دقیق و
شاخ و برگ های آن، بخوبی بیان کند و حق مسئله را اداء
نماید، اگر بعضی شأنیت آن را ندارند بگویند تا آن شأنیت
را بدست آورند، بدانید هنر اداء نمودن حق مائل دینی
است، چه آنکه گوینده مائل دینی برب پرنگاه جهنم نشسته
است باندك تفاوتی موضوع مسئله عوض میشود و بالطبع حکم

آن نیز عرض میگردد ، هنر تنها بنقل نمودن چند خبر و گفتن
چند داستان و خواندن چند شعر و بیان نمودن مسائل اجتماعی
و سیاسی نیست بلکه میتوان گفت هنری بالاتر در مقابل مسئله
گفتن نیست باز برای بار دوم و سوم بشما توصیه میکنم که اگر گفتن
مسائل دینی بر روی منابر غفلت نفرمائید و بدانید که در
روز رستاخیز جواب قانع کننده ای ندارید بناءً بر این مسئله
خواهید برد ، چون ستونهای گان بخندان شماها بهتر گوش
میدهند تا بخندان اشخاصیکه خود را مهمیّا فقط برای مسئله
گفتن نموده اند والّا امر الیکم والسلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ



رجوع به اصل مطلب .

شنونده گان پاکستانی و هندوستانی با دقت کامل بسخنان
گزینه و خطیب گوش فرا میدهند، هینکه مطالب ارزنده در
امرولات و یا جلالت تازه و یا شاهکارهای جالب و ^{نفس} بالاط
و حکم و یا مطالب عالی راجع بعظمت و شخصیت حضرات
معصومین و خاندان صرت و طهارت از گونده و خطیب
می شنوند، بی اختیار دستهارا بسوی خطیب و گونده بلند
کرده با صدای رسا میگویند واه واه سبحان الله
و یا تکفیر صلوات میفرستد و دیگران از روی متابعت نموده
همه دسته جمعی صلوات میفرستد، و بدین وسایل از خطیب
و گونده، تقدیر میکنند، خطیب و گونده هم میگویند،
سخنان جالب و تازه و پر شور و هیجان انگیز را ^{چنان} تحویل شنونده
دهد تا بتواند بدین وسیله شنونده گان را تهییج کند و حتی
اگر مطالبیکه بنظرش شور انگیز بود بیان نمود و در مقابل آن از
شنونده گان احساساتی ندید خرابجمله (صلوات بهیجی)

یعنی صلوات بفرستید، متوسل شوید و همه شنوندگان را
بفرستادن صلوات و امیدارد.

هوگوینده و خطیبی که توانست بیشتر مردم را بهیجان درآورد
مهمتر و معروفتر خواهد شد،

خطباء و گوینده گان هندوستان و پاکستان غالباً مصائب
اهل بیت عصمت و طهارت را بیشتر از خطباء و گوینده گان ایران
و عراقی میخوانند.

پس از پایان سخنرانی خطیب شیعیان پاکستان و هندوستان
همگی بر می خیزند و طبق معمول شیعیان هر مملکت، سه سلام
میدهند اول سلام بحضرت ابا عبد الله الحسینی (ع) و دوم
سلام بحضرت امام رضا علیه السلام، و سوم سلام بحضرت
صاحب الزمان روحی له الفداء میدهند، سلام که خامه
یافت، شرکت کنندگان مجلس آزاد و مجازند در کشیدن
سیگار و قلیان و خوردن چای و نوشیدن آب و سایر
چیزها، از گفتن و خوردن و نوشیدن و کشیدن و دو

در هندوستان و پاکستان شیرچائی معمول است، پس از این
خاتمه مجلس شیرچائی زنانهای مخصوصی میدهند و در بعضی
از مجالس در پایان مجلس آجیل مخصوصی میدهند.

تجربه در اینجا بدو مطلب گوشزد میشود، مطلب اول
اینکه این کتاب که از نظر خواستده گان محترم میگردد، پس
از اینکه از هندوستان و پاکستان دیدن نمودم و آن هم نه
بیکبار بلکه پس از سفر سوم که در حدود سیزده ماه در هند
در شهر بمبئی اقامت داشتم و از جاهای دیگر نیز دیدن نمودم
برسته تحریر در آوردم.

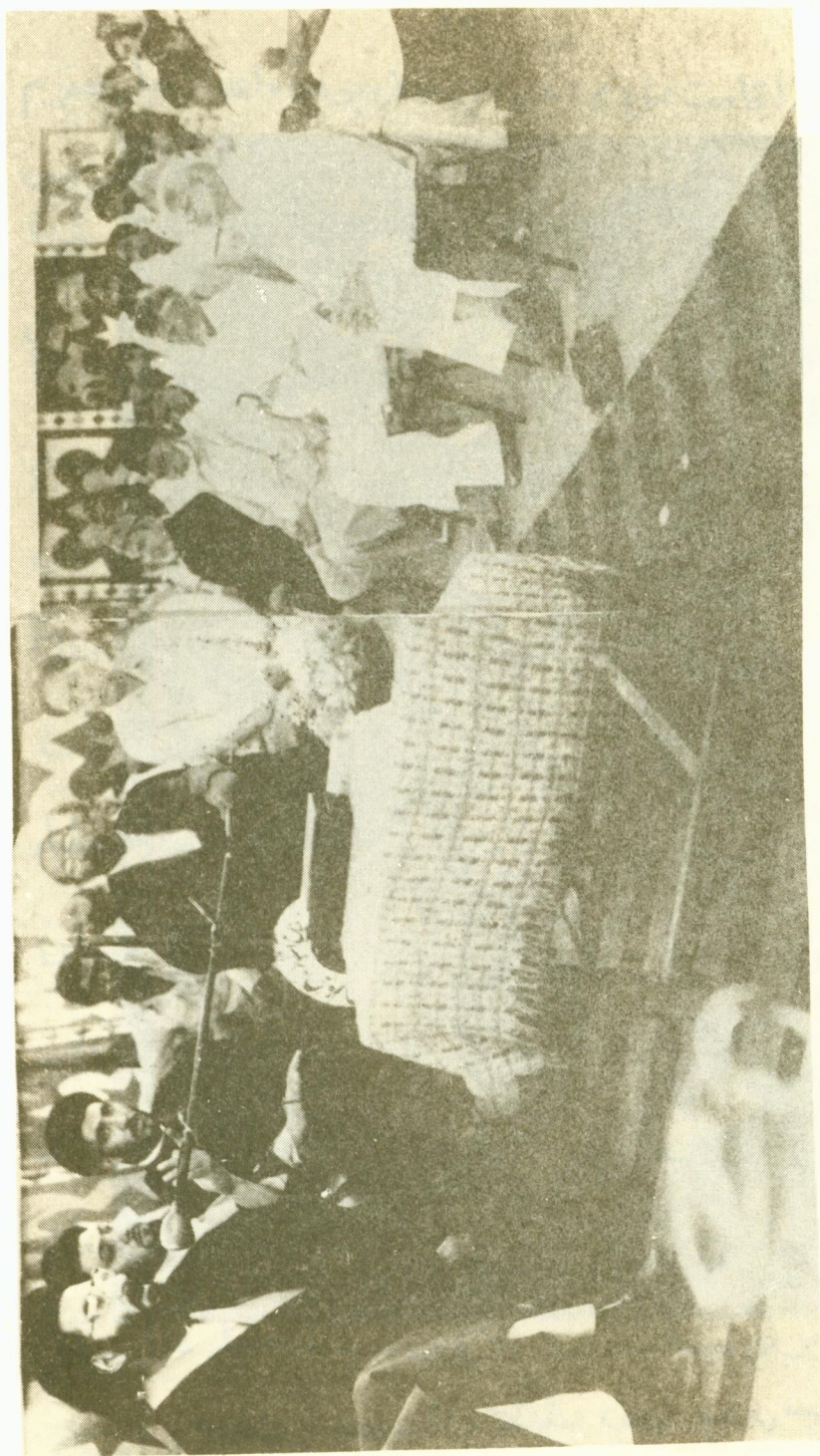
پس اگر کسی بیند که در مقام بیان حالات شیعیان پاکستانی،
هندوستانی و پاکستانی هر دو را می‌خواهیم، علتش فقط اختصار
میباشد و بی چه آنکه حالات شیعیان هندوستانی و پاکستانی
در عراق و غیره، چندان فرقی با هم ندارند بلکه میتوان گفت
کیان است.

مطلب دوم، مؤلف کتاب در سفر اول در مرتبه اول نگرفته

در کواچی اقامت نمودم، در این سفر بر صده ای از تجار محترم
 و مدّین پلستانی وارد شدم، در ظرف این هفت روز پس
 از آمد و رفت مردم و انجام بعضی از کارها، علماء و روحا^{نیون}
 و تجار و کسبه محترم پلستانی، از اینجانب تقدیر نموده استب^ل
 و بدرقه کردند، در ظرف این هفت روز که در کواچی بودم
 علماء و روحانیون و تجار و کسبه پلستانی دامت توفیقاتهم،
 اینجانب را مورد دانسته، تقاضا نمودند که سنگ بنیاد مدرسه^{ای}
 را بنام (جامعہ السبطیّی) بگذارم و با اصطلاح ایرانیان
 کلنگ مدرسه را بزنم، چنی با شکوهی برگذار شد، خطباء
 و شعراء مطالب و اشعار ایراد نمودند، اینجانب هم سخنرانی
 کرده، مردم آن سامان را ترقیب و تحریص و ترویج بر
 این کار خیر کردم و سپی با جمعیت زیاد وارد سرزمین و سیبی
 شدیم، سنگ بنیاد بدست این بنده ناچیز گذارده شد
 خداوند بر توفیقات روز افزون سلسله جلیلہ علماء و روحا^{نیون}
 و تجار و کسبه پلستانی بیفزاید و نعمت و جودشان را مستدام



مولف، در حال کتک زدن مدرّس سر.



مؤلف، در حال سخنرانی در باره بنیاد جامعه السیطان در کراچی

بدهد که برای همیشه در این گونه از کارهای خیر ساعی و کوشا
باشند.

و پی از مراجعت از هندوستان نیز بازده دوز در پاکستان
در شهر کراچی اقامت کردم در این موطنه بناء بدعوت
آقا زاده علم الأعلام حجة الاسلام آقای نقوی امام جمعه و
جماعت کراچی بر معظم له وارد شدم، الحق والانصاف هر
بزرگ و خلیق و مهمان دوست و متواضع بودند، خداوند متعال
و جودشان را برای مردم آن سامان مستدام بدارد، حق
آقای نقوی دامت برکاته مورد توجه قاطبه شیعیان کراچی
می باشند، معظم له یک یتیم خانه بسیار بزرگ و باشکوهی تأسیس
نموده اند، ایتام در آن مشغول تحصیل و یادگرفتن شغل
مختلف از قبیل خیاطی و غیره می باشند.

جزاه الله عن الاسلام والمسلمین خیر الجزاء.



ذو الجناح حضرت امام حسین (ع)

مردم شیعه هند وستان و پاکستان و بیرون از حد مجازان
عصمت و طهارت، احترام قابل هستند و نسبت بچیزهایی که به
آنان منسوب است و یا منسوب می‌شود، نیز فوق العاده احترام
میگذارند.

مانند ذوالجناح و ضویح و تابوت.

شیعیان هند وستان و پاکستان، اسبهای را بنام ذوالجناح
نام میگذارند. فقط آنها را برای چند روز عزا در ماه محرم
زین میکنند و یی‌های بر آنها نصب میکنند و بصورت ذوالجناح
حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام، در جلوی دسته حیات
و عزاداریها براه می‌اندازند.

و عقیده دارند که هر زنی که برای فرزند غمی شود، اگر قصد
فرزند شدن از زیر شکم یکی از ذوالجناح‌ها بگذرد، بدون
تردید برای او فرزند خواهد شد؛ چنانکه بعضی از مومنان و
مورد اعتماد برای مؤلف نقل کردند که محمد علی جناح، از این

راه بوجود آمده است .

مادر محمد علی جناح سالیان درازی بود که برای او فرزند
نمی شد تا اینکه در عزای خامی آل عبا، حضرت حسین علیه السلام
بقصد فرزند شدن، از زیر ذوالجناح میگردد و در همان سال
خدا به او فرزندى عنایت میفرماید، نام فرزند خود را محمد علی
ذوالجناح میگذارد، محمد علی برای مدتی طولانی معروف بود به
محمد علی ذوالجناح، بعد بنام محمد علی جناح مشهور شد .

اسمهایی که نام ذوالجناح بر آنها میگذارند، مورد احترام قاطبه
شیعیان هندوستان و پاکستان و غیر شیعیان از سائر ادیان
و مذاهب می باشد .

هواسی که نام ذوالجناح بر آن گذاشته شد، دیگر بنام معنی
آزاد است، کسی حق ندارد از آن کار بکشد، حتی بر آن
حق سوار شدن نیز ندارند، در اغلب شهرها و دهاتهای
هندوستان و پاکستان که شیعه نشین است، یک اسم بنام
ذوالجناح می باشد .

طرن نگاهداری از ذوالجناح.

طرن نگاهداری از ذوالجناح، دو نوع است.

۱- ذوالجناح را در یک فضای مخصوص قرار داده، آب و علوفه به آن میدهند، یعنی یک خادم مخصوص برای نگاهداری ذوالجناح میباشد، گاهی از اوقات بعضی از شیعیان هندوستان، ص پاکستان، از زن و مرد، برای ذوالجناح شیرینی و نقل میآورند.

۲- ذوالجناح را آزاد قرار میدهند، ذوالجناح در کچه‌ها و حیاطها میگردد، همینکه نزدیک هر خانه میشود، زن‌ها برای آن شیرینی و نقل و پنجه و کاه و علف میآورند و با احترام زیاد در جلوی ذوالجناح میگذارند، گذشته از اینها، ذوالجناح حق دارد به مزارع هر کسی برود و هر چه بخورد بخورد بلکه اهالی هندوستان و پاکستان، افتخار میکنند که ذوالجناح به مزرعه‌ها آمده و از مزرعه‌ها چیزی خورده است، و این کار را بفالنیک میگیرند و عقیده دارند که باعث برکت مزرعه خواهد بود.

حرکت ذوالجناح بسوی کربلا .

در شصت کیلومتر متری مانده به لکنه‌ودا، مکانی است بنام
 همود آباد، در این مکان، حسینیه‌ای است بنام بنقل بعضی
 از روحانیون مورد اعتماد، عده‌ای زیاد از شیعیان
 اطراف لکنه‌ودا، در این حسینیه اجتماع نموده، دسته مظلومی
 تشکیل می‌شود، البته این اجتماع هر ساله، در روز عاشورا
 می‌باشد، پس از عزاداری، به حسینیه دیگری که نام آن را
 (کربلا) نموده‌اند بطور دسته جمعی با حالت سینه‌زدن
 و خیره خواندن می‌روند، در جلوی آنان ذوالجناح است
 ، سنگت اینکه، ذوالجناح هر ساله همینکه به نیم کیلومتر مانده
 به کربلا، از خود بی خود شده، دوان، دوان، به سرعت
 هر چه تمامتر بسوی کربلا می‌رود، چون بکربلا می‌رسد،
 پیانی خود را به آستان کربلا می‌زنند و اشک از چشمانش
 جاری می‌شود و بدین وسیله شور و غوغائی در مردم ایجاد

دا، لکنه‌ودا یکی از شهرهای بزرگ هندوستان می‌باشد

میکند ، از این مطلب نگفت انگیز تر اینکه از بعضی از استخاص
مورد اعتماد سؤال نمودم : که آیا هر ساله فقط یک ذوالجناح
مخصوص است که چنین کاری را انجام میدهد ؟

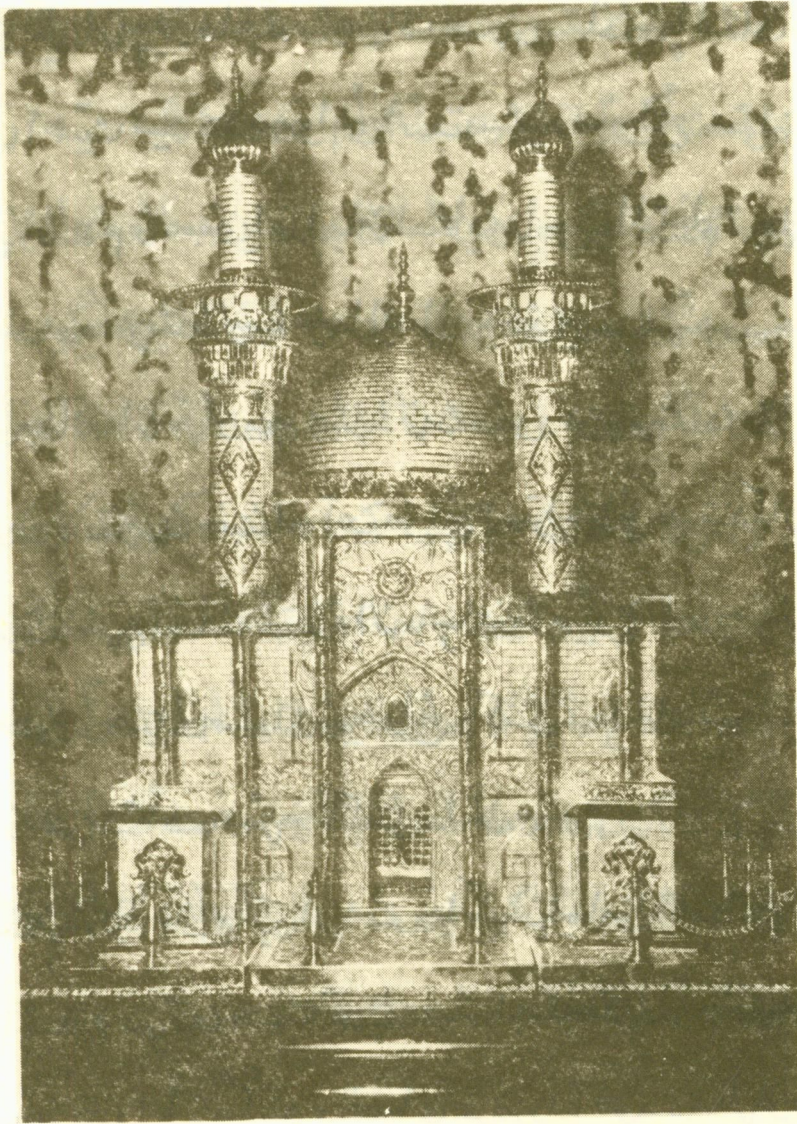
در جواب گفتند خیر چندین سال بچندین سال ذوالجناح
عوض میشود یک ذوالجناح می میرد ، ذوالجناح دیگری را
بجای آن می آورند ، این ذوالجناح نیز مانند ذوالجناح
سابق بر خود به همان نیم کیلو متری مانده بکوبلاد کاری را
انجام میدهد که ذوالجناح سابق بر آن انجام میداد ،
و نیز ذوالجناح دیگر که بجای این ذوالجناح می آید واضاً
نمودند که تاکنون صدها ذوالجناح عوض شده است و
همه آنها کاری در نیم کیلو متری مانده بکوبلاد انجام میدهند
که سابق بر آن انجام داده است .



شبیہ ضوائح ائمہ علیهم السلام.

و نیز یکی از چیزهایی که شیعیان هندوستان و پاکستان به آن خیلی اهمیت میدهند ضوایحی است شبیه ضوایح حضرات ائمہ علیهم السلام و بعضی از امامزادگان واجب التعظیم، چون محض عباسی و حضرت زینب علیها السلام، ضوایح میازند و درجاها عضوهای آنها را قرار میدهند، زنان و مرد بزیارت آن ضوایح میروند، بقدری نسبت به آن ضوایح احترام قائل هستند که از گزشتن صیف خارج است، فقط، از باب نمونه میگویم، کسی حق ندارد در صحن و فضای متعلق به ضوایح با کفشی، داخل شود، در صورتیکه مادر صحن شاهد مشرفه با کفشی داخل میشود.

درب غرضه ای که ضوایح یکی از ائمہ و یا یکی از امامزادگان لایزال العظیم علیهم السلام در آن هست همیشه بسته است مگر در اوقات محضرها در باب غرضه را باز میکنند و فضای غرضه را با عود و عطر خوشبو مینمایند، و گل گیاههای معطر در اطراف ضوایح نصب میکنند و آنها را برای زیارت، در آن مکان وارد میشوند و این کارها خود



یک نمونه ای از شبیه ضوایح ائمه علیهم افضل السلام

شاهد گراهی بر عشق و علاقه بی‌شماریت و مفراط آنان نسبت به حضرت
 ائمه و خاندان عصمت و طهارت علیهم افضل الصلوة والسلام، میبایست
 از شیعیان هندوستان و پاکستان که سؤال میشود بالآخرین
 و معتبرین آرزوی شما چیست ؟

بی‌درنگ با چشم اشکبار میگویند: زیارت حضرت امام رضا (ع)
 حضرت امام حسین (ع) علیهما السلام، مخصوص به ایرانیان که میروند
 از آنان تقاضای دعاء میکند که ای ایرانیان در آن آستان
 قدمی که مشرف میشوید برای ما دعاء کنید تا ما نیز به زیارت
 آن امام و الا مقام حضرت رضا علیه السلام مشرف شویم
 مرغ دل آنان دائم پر میزند برای زیارت مرقده مطهر ثامن
 الحج حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام اللهم ارزقهم جميعاً
 زیارة مولانا و اما منا علی بن موسی الرضا علیهما آلاف التحية والثناء



تابوت حضرت حسین علیه السلام

و نیز یکی از چیزها آنکه کمال احترام را به آن میگذاردند، تابوت منسوب بحضرت حسین علیه السلام است.

تابوتی میارزند و بر روی آن پارچه‌های قیمتی قرار داده و چند عدد کبوتر را بزرگ قرمز، سرخ میکند و بر روی تابوت قرار میدهند و بدین وسیله سوری در مردم ایجاد مینمایند، و نیز شخصی شبیه شما و یا یکی از متمکاران کوبلا، میشود، لباسی سرخ بتن میکند و سلاخی در دست میگیرد و عده‌ای اطفال خود را هم در جلوی او میباشند و با سلاخی، آن شما و یا شبیه یکی از متمکاران کوبلا، به اطفال نهیب میزنند و اطفال به این طرف و آن طرف گریزان میشوند و بدین وسیله نیز سوری در مردم بوجود میآید.

و نیز اطفال شیرخوار در قنذاقه را شبیه حضرت علی اصغر علیه السلام دست بدست در دست جات داده، میشود و این کار نیز سوری در مردم ایجاد مینماید.

غیر از این چند شبیه که ذکر شد به شبیه‌های دیگر قابل نیستند

بلکه آنها را کنوع هتک و بی احترامی میدانند، از باب مثال سبیه
حضرت امام حسین و امام سجّاد و حضرت عباسی و حضرت زینب
علیهم السلام را نمی‌دانند، چنانکه یکی از آقایان پاکستانی
در مجلسی به نگارنده امر باب اعتراض گفت: من بزرگوارت کو بلبلو مرف
مُدم در ایام عزادیدم سبیه‌های آوردند، از جمله سبیه حضرت
امام زین العابدین علیہ السلام بود.

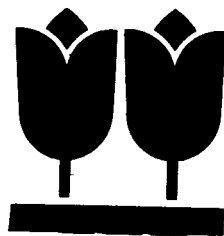
وی میگفت چگونه میتواند شخصی بخود جرئت بدهد و خویشی را
سبیه امام علیہ السلام بنماید.

و ادیلا بالاتر از این بگویم وی بروی منبر رفت و گفت: انا بن
مکه و منی انا بن زمرم و صفا الی آخر، من که مبهوت شدم که این
شخص چگونه بخود قدرت میدهد که بگوید من پسر مکه و منایم من
پسر زمرم و صفایم، هر چند معلوم و روشن است، که حقیقت
ندارد سبیهی بیش نیست ولی باز بهمین مقدار هم جائز نیست که
کسی بعنوان سبیه به امام علیہ السلام چنین ادعائی را بنماید
نگارنده گوید: من به آن شخصی عا می‌گفتم صد آفرین بر شما و

عقیده شما، این عقیده، دلالت بر کمال اخلاص شما با حق
و تدبیر حضرات ائمه و اما مزاده گان لازم التعظیم می‌باشد.

ولی آنانکه خود را سبیه می‌کنند نظر توهین ندارند بلکه میخواهند
صحنه‌های کربلا و سام را در نظر مردم جلوه دهند و بدین^{سبیل}
از مردم اشک بیشتری بگیرند، عقیده مراتب دارد آنان در یک
موتبه از عقیده هستند و شما در موتبه دیگر، خداوند متعال
همه شما را اجر جزیل و مزد بزرگی عنایت نفرماید.

خداوند متعال محبت شما و آنان و ما و همه شیعیان آل محمد علیهم
السلام را روز بروز بیشتر نفرماید و ما شیعیان را با ولای
محمد و آل محمد در روز حشر محور نفرماید و همه را در زیر سایه
پر مهر و محبت آنان قرار دهد و نیز همه ما را مورد شفاعت آنان
قرار دهد.



ضویح مخصوص در سیتاپور

در سیتاپور که شهریت در نزدیکی لکنهو، ضویحی است پنجاه
و دوستون دارد، اهل سنت در هشتم ربیع الاول آن را
حل میکنند؛ عدد حل کننده گان بیش از پنجاه و د نفر میباشد
و اما اینکه ضویح بچه مناسبت پنجاه و دوستون دارد و بچه
جهت در هشتم ربیع الاول آنرا حل میکنند برای نگارنده معلوم
نشده است.

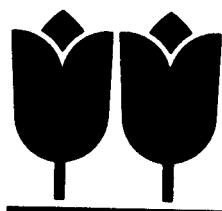
بهر حال مطلب شگفت انگیز اینکه این ضویح بدون تودید،
پنجاه و دوستون دارد، چون سازنده آن ادعای کرده است
که پنجاه و دوستون در آن بکار برده ولی هر کسی که با دقت
کامل ستون های آنرا می شمارد بیش از پنجاه و یک عدد نیست
هنوز کسی نتوانسته است شمارش کند و بگوید؛ پنجاه و دو
عدد ستون دارد، اما در واقع دارای پنجاه و دوستون است
و العهدة علی الناقلین.



! تربت عجیب و علم شگفت انگیز !

در یوپی، در یکی از قصبات هندوستان، بنام بنقل چند نفر
از علماء مورد وثوق و اطمینان هندوستان، تسبیحی وجود
دارد که آن تربت مرقده مطهر حضرت سید الشهداء سرور
شہیدان و رهبر آزادگان حسین بن علی علیهما السلام است
در روزی عاشورا، این تسبیح بزرگ خون در میآید و از آن
چند قطره خون میچکد و در روز یازدهم محرم بزرگ اصلی
خود که تربت است بر میگردد.

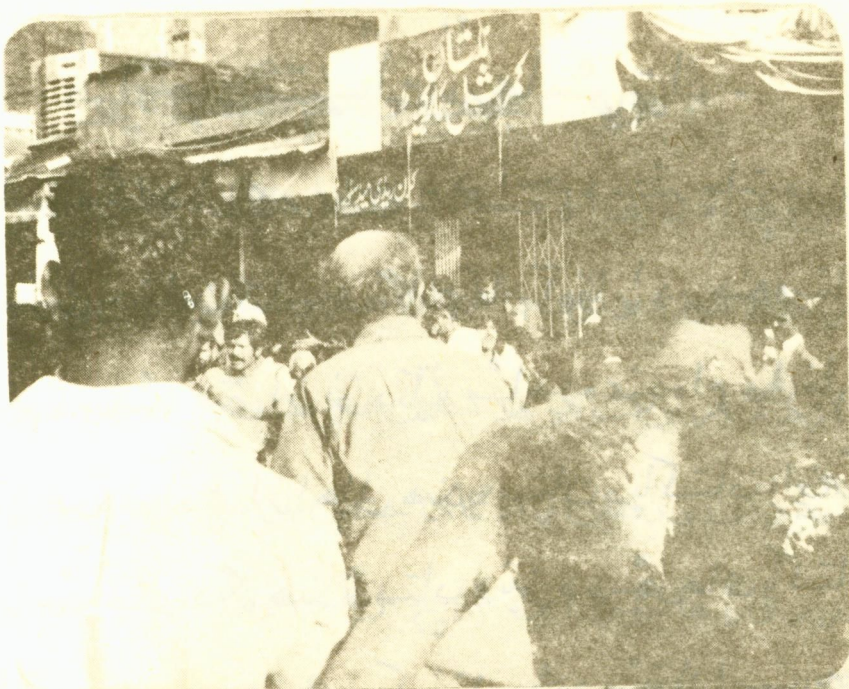
و در مدراس، در طریق کلکته و راج مندره، قرآنی
است بنام نِگَرَم، در این قرآنی حسینیه است، در آن
علی وجود دارد، این علم، در روز عاشورا که میشود، بر
پارچه آن نقطه‌هایی از خون دیده میشود و در روز یازدهم
مجدد میگردد.



مراسم دسترجات در عاشورا .

نگارنده گوید: آنچه راجع به مراسم دسترجات در روز عاشورا، در این کتاب می نگارم تمام آنها را در هندوستان آمخیزم در شهر بمبئی از نزدیک مشاهده نموده ام ولی بنا به نقل عده زیادی از اهالی هندوستان و پاکستان، اینها را در شهرهای دیگر هندوستان و نیز در شهرهای پاکستان انجام می‌شود، پس مراسمی که نقل می‌شود متروک است، بین سنیان هندوستان و پاکستان.

در شب و روز تاسوها و عاشورا، دسترجات عظیم و انبوهی در کوچه ها و خیابانهای بمبئی برپا می‌افتد، عده زیادی از دسترجات، در میان دسترها بدون پیراهن هستند و با زنجیرهایی که در آنها تیغ های دوسر تیز و برنده تعبیه شده است بر پشت های خود با ضربت هر چه تمام تر می زنند خون مانند فواره از پشت آنان جاری می‌شود، عده ای سیئه های گلاب در دست دارند، گلابها را بر پشت



دو نمونه ای از دستجات در حال زنجیر زدن باز بچه ها
تعبیه شده به تیغهای برنده، سیاهی پست آنان فشانده شده است

ز بخیروزنان میریزند، خون تا اندازه ای تبید میآید.

دوباره بر اثر زبخیروزدن، خون جاری می‌شود.

اغلب کویچه‌ها و حیات‌بانها، سطح آنها، از خون عاشقان

حینی گلگون است؛ در روز عاشورا و تاسوعا.

عده ای در جلوی زبخیروزنان و عده ای در عقب آنان

سینه می‌زنند و با خواندن مرثیه و گفتن یا حسین و یا ابا الفضل

براه خود ادامه می‌دهند، صدای طبل و دهل و بوق هم در

فضا طنین انداز است ولی صدای یا حسین و یا ابا الفضل

و ناله و گریه و ضجه شیفتگان حقوت حین علیه السلام، گوش

هر شنونده ای را کر می‌کند.

میتوان گفت صحنه کربلا، در روز عاشورای حینی، هربالهر

صفحات و نقاط هندوستان و پاکستان تجدید و مجسم می‌شود

سور و عشق حینی زبخیروزنان را از خود بی خود کرده دین

وار قلم بدست گرفته، زبخیروزها را کنار می‌گذارند.

قلم آنان برخلاف قلم‌های عراق و ایران است، قلم‌های

آنان بلند نیست بلکه بمقدار یک کارد میبایست ، دسته جمعی
 قه نمی زنند بلکه یک یک جلوی یک ضویحی که منسوب بیکى از
 حضرات ائمه یا امامزادگان لازم الشّیخه است ، مؤدبانه
 میایستند و با گریه و ناله و ذکر حین حین ، در اول آهسته
 ، آهسته قه را بر آئنا میکنند ، سپس بسرعت و با شدت
 هر چه تمامتر قه میزنند ، بطوریکه اشجانب مشاهده نمودم
 سفیدی مغز بعضی از آنان دیده می شد ، در این هنگام چند
 نفر که آماده گی دارند ، دست قه زن را میگیرند و قه را از
 دستی در میآورند و گونه نمکن است خود را هلاک کند .
 ولی با این همه جراحتات که بر خود وارد میسازند ، تاکنون
 دیده و شنیده نشده است که کسی بر اثر جراحات وارده
 کشته شود و یا از خشی ناسور گردد ، بلکه در مدت بسیار
 بسیار کوتاه ، یعنی در ظرف دو یا سه روز بطور کلی بهبودی
 حاصل میگردد ، در روز عاشورا شیعیان هندوستان و پاکستان
 از نوشیدن آب و خوردن غذا تا عصر عاشورا خودداری

میکتند، زنان از شیردادن با طفل شیرخوار خویش خودداری
 مینمایند و از غذا دادن با طفل غیر شیرخوار نیز خودداری
 میکنند، صدای ضجه اطفال شیرخوار و خورده سال، از لکیر
 فریاد یا حین و صدای گریه زن و مود از طرف دیگر دل‌تنگ
 را آب مکنند، این کار شیعیان در هند و سنان، بوجه هنوز
 بت پرست و آتش پرست و شیطان پرست و آب پرست و گاو
 پرست و و و و را بخود جلب مینمایند بجه نیکه، هر ساله صدها از
 پیروان ادیان و مذاهب با طله مشرف بدین حنیف اسلام میشوند
 حینی میشوند .

گاو پرستان که گاو را خدا میدانند و برای آن اهمیت فوق العاده
 قائل هستند، در همین حال، در روز عاشورا، گاوهای شیر
 را بنزد شیعیان غزادار میآورند و تقاضا میکنند که پستانهای
 گاوها را آب بکشند (چون میدانند که شیعیان آنانرا بجای
 میدانند) و شیر گاوها را در روز عاشورا به عزاداران خود
 حینی علیه اللام اختصاص دهند .

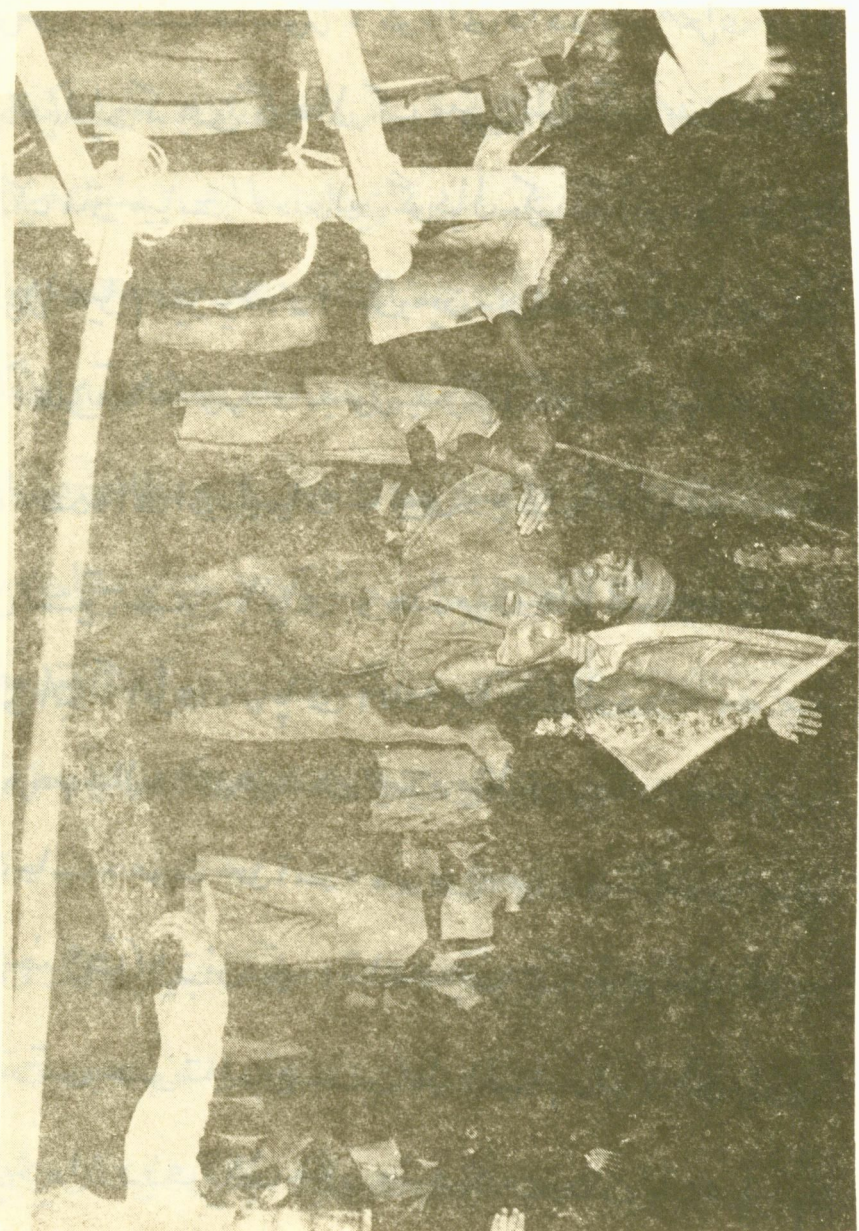
آتش عزاداران حسین (ع)، را می سوزاند

بپیش از آنکه مراسم عبور شیعیان هندوستان را از روی آتش بیان کنم، ناگزیرم مطلبی را گوشزد نمایم و آن اینکه چیزی که بسیار بدیهی و روشن و غیر قابل انکار است، گوشت است که با آتش تناسبی جز ضدیت ندارد، یعنی بمجرد تماس گوشت با آتش فوراً گوشت میسوزد و کباب میشود تا کنون نشأست کسی ادعا کند که من گوشتی را با آتش تماس داده ام و آتش گوشت را سوزانده است، چون کمال آتش آنست که گوشت را بسوزاند و کمال گوشت آنست که بوسیله آتش سوخته شود ولی تجربه پی در پی نشان داده و میدهد که بوسیله بردن نام یک حقیقت بزرگ میتوان اثر آتش را که سوزندگی است خنثی کرد.

نام آن حقیقت بزرگ چیست؟

نام آن حقیقت بزرگ (حسین) علیه السلام است.

بعضی از شیعیان خالص هندوستان و پاکستان، در ایام عزای



مختاری از ماسخندق، عزادار، در حال عبور از روی آفتی.

سزور شهیدان و رهبر آزادگان حضرت حسین بن علی علیهما السلام
 مخصوص در شب عاشورا، گودالی داد یک مصرای بزرگ
 ایجاد نمایند که عمق گودال یک متر و طول آن سه متر و عرض
 آن یک متر می باشد، در این گودال یک شبانه روز مانده به
 عاشورا هیزم میریزند و آتش میزنند، در مدت این یک شبانه
 روز، هیزمها میسوزد و بصورت ذغال گداخته شده در می آید
 آنگاه، عده ای از شیعیان خالص و پاک با گفتن نام مقدس
 حسین حسین حسین با پای برهنه بروی آتش میروند.

و آتش ابد آتشی در پای آنان بجائی گذارد.
 نگارنده در سال ۱۳۹۸ هجری در هندوستان در شهر بمبئی بودم.
 از این جانب دعوت بعمل آمد، در مراسم آنان شرکت کردم بنام
 (ما تم خندق) از نزدیک مشاهده نمودم که با چه حالت خلوصی
 نام مقدس حضرت امام حسین علیه السلام را بر زبان جاری
 میکردند و از روی آتش عبور می نمودند، بعد از پایان مراسم
 ما تم خندق، عبورکننده گان از روی آتش را نزد اینجانب آوردند

پای آنان را دیدم، ابداً اثر سوختگی در آنها مشاهده نمی
شد.

ولی مسافران: چه بگویم در باره بعضی از بی‌خبران که قلم بدست
گرفته، بدون تحقیق به این شیعیان خالص، نسبت بت پرستی
میدهند و آن شخصی است بنام سید محمد موسوی در نجف اشرف
کتابی بنام (ما تم الحیث) مینویسد، در بخشی سوم این کتاب
بنام اقیام النار از صفحه ۷۹ تا صفحه ۱۰۵ مطالبی در باره رفتن
در آتش مینویسد و این عمل را به وثنیون (بت پرستان) نسبت
میدهد و نیز روایاتی در مذمت ورود در آتش نقل میکند که
ابدأ دبطی به این عده از شیعیان خالص که در ایام عزاء چنین
علی را انجام میدهند ندارد.

اولاً این آقای محترم یک اشتباه بسیار بزرگ و فاحش
نموده و آن اینکه دخول در نار (آتش) را نسبت به بت پرستان
(وثنیون) داده است، در صورتیکه چنین نسبت ذریابترستان
مذهبشان، از مذهب آتش پرستان جدا می‌باشد، هرگز،

بت پرست روش آتشی پرست را اتخاذ نکرده و نمی‌کند.

بت پرست، بت می‌پرستد نه آتش، بنا بر این چه نسبتی است
بین بت پرست و آتش پرست، تا فعل آتش پرست را به بت پرست
نسبت داد البته بعقیده نویسنده مأثم الحنبله، نه بعقیده نگارنده
چه آنکه بعون الله ثابت خواهیم کرد که این فعل یعنی عبور از روی
آتشی کار آتشی پرستان نیست و نباید هم باشد.

ما همینکه بکتاب لغویین نگاه میکنیم میبینیم که وثن را به نار (آتش)
معنی و ترجمه و تفسیر نکرده اند بلکه صاحب مجمع البحرین و قاموس
و اقرب الموارد و فقه اللغة و المنجد و بعض کتب دیگر در لغت.
وثن را به صنم یعنی بت معنی کرده اند.

ای کاشی این نویسنده محترم قبل از کتاب نوشتن بکتاب لغت،
مراجعه مینمود و بعد کتاب مینوشت.

ما برای صدق گفتار خود به دو کتاب لغت که غالباً در دسترس هم
می‌باشد اکتفاء میکنیم.

۱ - مجمع البحرین ؛ وثن قوله تعالى فاجتنبوا الرجسی من اللؤلؤ

همی جمع الوثن وهو الصنم قال فی المغرب الوثن ماله جثّة من خبث
او جهر او فضة او جوهریفت .

یعنی قول خدا که فرمود فاجتنبوا الریحی من الاوثان، اوثان
جمع وثن است و وثن بمعنی بت است و در کتاب المغرب نوشته
مده که وثن چیزی را گویند که ترا سیده و ساخته مده باشد،
بکل هیکی از چوب یا سنگ یا فقره یا گوهر . و عبارت دیگر
وثن مجسمه ای را گویند که با یکی از این چهار چیز ساخته و
پرداخته مده باشد .

۲- المجدد : وثن الصنم ج اوثان و وثن و وثن و وثن
وثن یعنی بت جمع آن یکی از این چهار صورت است اوثان و
وثن و وثن و وثن .

خواننده گان محترم البتّه ملاحظه میفرمایند که وثن به نادر
دعنی آتش) معنی نشده است .

وثانیاً بر فرض بگوئیم وثن بمعنی آتش هم آمده است و عبارت
دیگر شامل آتش نیز میشود باین معنی (هر چیز که غیر از خدا

مورد پرستی قرار گیرد آنرا بت گویند) و این معنی خالی از اشکال نیست و خالی نبودن آن از اشکال برابر با بان محقق پوشیده نیست، باز میگوئیم این نویسنده اشتباه کرده و در این اشتباه تهمت بزرگی بشیعیان هندوستانی و پاکستانی زده است، یعنی نسبت آتش پرستی داده است و علاوه بر این به آتش پرستان نیز نسبت دروغ داده است.

چون عبور از روی آتش کار آتش پرستان نیست بلکه کار شیعیان است، آتش پرستان هرگز حاضر نمی شوند، از روی آتش عبور کنند، آتش یک چیز مقدسی است نزد آنان نه آتش پرست بلکه هیچکس از هر مذهب و مرامی که باشد حاضر نمی شود که یکی از مقدسات خود توهین و حبارت کند و آنرا زیر پا لگد کوب نماید، باید به این آقای نویسنده گفت آیا شما بخود اجازه می دهید که بر روی قرآن پا بگذارید و العیاذ بالله آنرا لگد کوب نمائید؟! اَللّهُ خَواهِدِ گفت نه.

بناءً بر این (آتش) در نزد آتش پرست بمراب، از قرآن

در نزد شما و ما بالاتر و مقامش بیشتر است.

چون او آتشی را خدا میداند ولی ما و شما قرآن را کلام
خدا میدانیم، چطور میتوانی تصور کنی که آتشی پرست
روی خدا خود قدم بگذارد و آنرا لگد کوب نماید.

خوب بود مقداری فکر میکردید و با محله کتاب نمی نوشتید
تا این گونه اشتباه فاحشی نکنید

ای نویسنده محترم آتشی پرستان بدور آتشی میگردند و
از روی آتشی می چهند و بدین وسیله خود را با شعله آتشی
تماس میدهند و میگویند ای آتشی، سرخی تو از من و رزقی
من از تو یعنی ای آتشی مقدس سرخی خود را بمن بده و
رزقی من که بکثرت مریضی است به اثر خود که سوزنده است
از بین ببر.

آیا جادارد که شما گفته شود ای نویسنده محترم چرا بدون تحقیق
مقداری از صفحات را پر کردید و فکر نکردید که چیزی ننویسید
و چیزی نوشتن اسراف است و اسراف را خدا حرام کرده است

علاوه بر تهمتی که بشعیان پاکستانی و هندوستان زده اید،
 در روز رستاخیز باید از این اسرافیه که کرده اید نیز جواب
 بدهید، امید داریم که خدای رؤف و مهربان اثر تقصیر شما
 و ما و همه ملین جهان بگذرد و ما را مورد عفو و بخشش
 خود قرار دهد بحق محمد و عترت المعصومین.

تذکر: یک تذکر بهمه نویسنده گان محترم میبایم مکن است
 نویسنده گان عالی مقام باینجا بگویند: ای نویسنده حقیر
 و ناچیز تو کیتی که با نویسندگان تذکر دهی.

جواب: من کسی نیستم، فقط سمت پیغام دهنده گی دارم
 خدای بزرگ بهر فرد خرد ما مللمان فرموده است:

وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ، چون تذکر نفع دهند
 است. و اما تذکر ایشیت: بگویند چیزی بنویسد که —
 مسئولیت آور نباشد بترسید از مسئولیت شدید قیامت

خداوند بهمه ما نویسنده گان قلم نافع باسلام ضایت نفرستد
 والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

اصل و ریشه ماتم خندق .

نگارنده گوید : کنایه را در هندوستان بدست آوردم که در آن
 علت و منشاء و اصل و ریشه ماتم خندق را چنین نگاشته بود
 و آن اینکه ، در زمان قدیم مدّه ای از شیعیان خالص و پاک
 هندوستان ، از بیابانی عبور میکردند ، جمعی از آتش پرستان
 را مشاهده نمایند که در آن صحرای عجمی برقرار کرده اند ، در
 یکطرف مدّه ای از آتش پرست ها نشسته اند و در طرف دیگر
 پنج نفر از پیران ریئی سفید آتش پرستی باشند ، و بروی
 آن پنج نفر ، چند عدد سنگ بزرگ است ، در کنار سنگها
 آتش شعله و راست ، لهیب و شراره آتش به اطراف سنگها
 تپائی میگیرد ، سنگها بر اثر شعله های آتش گداخته
 است ، پی از چندی لهیب و شعله آتش فرو نشست ،
 آنگاه آن پنج نفر ریئی سفید ، بروی آتش دست تضرع و
 نیایش دراز کردند و با حالت تواضع و خروتنی فوق العاده ای
 گفتند : ای آتش مقدس و ای آفریده گار ما ای که از تو همه دوشی ها

روشن و همه تاریکها منور، مانتو را قریب هفتاد، هشتاد سال است که عبادت و پرستش میکنیم، برای اینکه بدو دمان خود بفهمانیم که تو بر حق هستی و هرگز از تو دست برندارند و دائماً ترا عبادت و پرستش کنند و این آتش پرستی، این دودمان ما تا ابد باقی و برقرار باشد، از تو میخواهیم که اثر سوزنده گی را از این سنگهای گداخته شده برداری که ما بتوانیم، از روی آنها عبور کنیم و پای ما نسوزد. نگارنده گوید: در آن کتاب این جمله را نیز اضافه کرده بود که شیعیان مشاهده نمودند، پای آنان بروغنی آلوده شده از آنان سؤال نمودند که آتش و غن چه روغنی است؟! آنان جوابی ندادند.

ولی بر اثر تحقیقات بعدی معلوم شد که آن روغن، روغن قور باغچه بوده است، میگویند: که روغن قور باغچه، تا اندازه ای از سوزنده گی آتش جلوگیری میکند. باری آنان پس از درخواست از آتش، از روی سنگها

عبور میکنند و مقداری از پای آنان میوزد، ولی به روی نامبارک خود نمی آورند.

شیعیان که این واقعہ را از نزدیک مشاهده مینمایند، بی درنگ به آنان میگویند: شما چرا از آتشی که نه شعور و نه عقل و نه فهم دارد، چنین تقاضائی میکنید ما حاضریم که نام مقدسی را بر زبان جاری کنیم و بدون اینکه بر پای خود روغنی بمالیم و آنهم بر روی آتشی نه سنگهای گداخته شده، عبور کنیم و ابداً آتشی ما را نسوزاند.

برخی سفیدان گفتند: ما حاضریم سویم که روی آتشی عبور کنیم، چون آتشی مقدس است؛ اگر از روی آن عبور شود، توهین و جبارت به آتشی خواهد شد.

ادعای شیعیان و لوله ای در آتشی پرستان ایجاد کرد بطوریکه برخی سفیدان گفتند: ادعای این مردم، حاج از این دوشیت یا راست است یا دروغ، اگر دروغ باشد بدون تردید باید کیفر شوند چون به آتشی مقدس ما

توهین کرده اند، و اگر راست باشد ما باید از آتش پستی
 دست برداشته به مذهب آنان معتقد شویم، چه آنکه آنان
 بدون درخواست از آتش، نام مقدسی را که خودشان
 اعتقاد دارند می برند، و آتش قادر نیست که در آنان
 اثر کند، پی معلوم می شود، که نیروی آنان بر نیروی
 آتش قاهر است و آتش بر مقهریت و ضعف خودش
 اعتراف، خواهد کرد، ما باید پیرو و مطیع قاهر باشیم
 نه مقهر، ریش سفیدان، خواه و ناخواه محاب شده و
 این منطق صحیح و دندان شکن را می پذیرند.

شیعیان خالص، نام مقدسی حضرت (حسین) علیهم السلام
 را بر زبان جاری کرده، از روی آتش سوزان، عبور
 میکنند و بعد پا های خود را به آنان نشان میدهند
 ، هینکه آتش پرستان با این عمل خارق العاده روبرو
 میشوند، غرق در دریای حیرت و حیرت میشوند، مانند
 مجسمه های، بدون حرکت، چشم به شیعیان خالص

میدورند ، شیعیان به آتش پرستان میگویند ؛ تعجب کردید
 البته جای تعجب است ولی آنچه که دیدید از ماعنی باشد
 بلکه از نام مقدسی است که ما بر زبان راندیم ، بناء بر این
 شما هم اگر به این نام مقدسی اعتقاد کنید و آنرا بر زبان
 جاری نمایند و از روی آتش عبور کنید هرگز آتش تپا
 نیست شما صدمه وارد سازد ، بدون تردید پای شما
 هم نخواهد سوخت .

آتش پرستان که در حالت جماعت و حیرت بسر میبردند
 بی درنگ ، دیوانه وار نام مقدسی حضرت (حسین) علیه السلام
 را بر زبان جاری میکرد و از روی آتش عبور مینمایند ، چون
 مشاهده مینمایند که پایان در آتش است و نمی سوزد ، برای
 همیشه دست از آتش پرستی برمیدارند و با عده دیگر ، از
 آتش پرستان که در آن مجلس بنورند ، جریان را نقل مینمایند
 و آنان نیز نام مقدسی حضرت (حسین) علیه السلام را میبردند
 و از روی آتش عبور مینمایند و ابداً احساسی سوختگی در

پاهای خود نمیکند، از این رو همه آتشی پرستان آنروز در
 در آن نقطه، از سرزمین که بودند بمذهب شیخ مشرف
 میشوند، از آن سال بعد این رسم بدو جهت یکی بجهت
 ابراز انزجار از آتشی و لگد کوب کردن آن وجهت دیگر
 اظهار خرقا عادت بوسیله نام مقدّس حضرت ^{علیه السلام} حسین
 و جلب توجه ادیان و مذاهب باطله بمذهب مقدّس و
 پاک شیخ، در این شیعیان که در سابق آتشی پرست
 بودند ادامه یافت بنحویکه از این شیعیان بایران
 شیعیان هندوستان و پاکستان انتشار یافت، تاکنون
 بناء باطهار بعضی از شیعیان هند، هرساله که (ما تم
 خندق) برپا میشود، هزارها نفر از پیروان مذاهب
 مختلفه و ادیان باطله بمذهب مقدّس شیخ مشرف
 میشوند.

نگارنده گوید: هیچ جای تعجب نیست که خدای توانا و
 حکیم، چنین اثری را در نام مقدّس حضرت حسین

علیه السلام بگذارد

- حضرت حنین علیه السلام کیست ؟ ولی الله اعظم است .
- حضرت حنین علیه السلام کیست ؟ خلیفه الله است .
- حضرت حنین علیه السلام کیست ؟ قطب دائرہ امکانست .
- حضرت حنین علیه السلام کیست ؟ لنگو زمین و زمان است .
- حضرت حنین علیه السلام کیست ؟ جانبا ز راه حق است .
- حضرت حنین علیه السلام کیست ؟ ثار الله است .
- حضرت حنین علیه السلام کیست ؟ مظهر الله است .
- حضرت حنین علیه السلام کیست ؟ امام جنی و بشر است
- حضرت حنین علیه السلام کیست ؟ آن کیست که با خوننا ،
- پاک و مقدس خود و فرزندان و یاران با وفائی ،
- درخت دین خدا را که میخواست رو بختکی گزاید ،
- آبیاری نمود و برای همیشه آنرا سرسبز و خرم گردانید
- نبا بر این آیا هیچ جای تعجب و تردید و تأمل باقی میماند
- ؟ آن خدای توانا و مقتدر ، یک در زمان خلیل الرحمن

ابراهیم بت شکن، در یک جمله از کلام خود (یا ناسر
 کوخ برد آ و سلا ماً هلی ابراهیم) اثری میگذارد
 که نار میروید را بر حضرت ابراهیم علیه السلام، گلستان میکند
 همان اثر بلکه بیشتر از آن را آیا قادر نیست، در نام شریف
 حضرت حنین علیه السلام بگذارد؟ البتة البتة از این نهان
 تا قیام قیامت البتة قادر است، ولی باید دید اعتقاد
 معتقد به این نام مقدس و شریف (حینی) تا چه اندازه
 است، هر اندازه که بیشتر باشد، همان مقدار میتواند
 اثر آتش را خنثی کند، چنانچه می بینیم هارون مکی چون
 اعتقادش به امام زمانش فوق العاده زیاد بود، از این
 دو نفر مانا امامی بدون درنگ، در تنور آتش میروید،
 بطوریکه آن عده که از خراسان بخدمت امام علیه السلام
 رسیده بودند در شگفتی بسر میبردند، پس از گذشت
 مدتی از زمان، نزدیک تنور میروند، مشاهده میکنند که
 هارون مکی بدون ناراحتی، با آسایش تمام در تنور آتش

نشسته است و ابد آ آتشی، بر او اثر نکرده، حتی، در
پیراهنش نیز اثر سوختگی مشاهده نمی شود.

ای خواننده محترم شما قضاوت کنید، آیا جا دارد با
آنچه که از نظر مبارك شما گذشت، بعضی از نو بینندگان
قلم بدست بگیرند و بدون تحقیق بعهده ای از شیعیان
یاك و خالص نسبت دروغ و افتراء بت پرستی یعنی
آتشی پرستی بزنند؟ البته خواهید فرمود نه.
اعاذنا الله من الافتراء و حول الزور.

در پایان ما تم خندق چه میشود.

در پایان ما تم خندق یعنی و قتیکه همه ی هزاران
حینی از روی آتشی باگفتن نام مقدّس حین،
حین، حین، عبور کردند، در بعضی از شهرهای
هند چند سطل از آب بر روی آتشی میریزند و در
بعضی از شهرهای دیگر هند بجای آب شیر میریزند.
همه ای از ثقات و مورد اعتماد که از آن جمله حضرت

مستطاب حجة الاسلام آقای سید محمد تقوی با مشورتی است
 که الحق والانصاف مردی دانستند و محقق و متقی است فرمود
 که در یکی از قصبات هند، هرساله، پسران پیاپی
 مراسم خندق یک یا دو سطل از شیر میآوردند و بر
 روی آتش میریزند، فوراً دود غلیظی متصاعد،
 میشود و بالای سر عزاداران، کلمه (یا حسین) علیه السلام
 با دود نقشی بندد، معظم له افزودند که من چهار سال
 چهار مرتبه این واقعه را از نزدیک مشاهده نموده ام
 و از نگارنده، خواسته که به آن محل رفته، از نزدیک آن
 واقعه را مشاهده نمایم ولی نگارنده، چون بجای دیگر قول
 داده بودم، نتوانستم این درخواست را بپذیرم، امید
 است که روزی، اگر خدای عمر دهد، موفق شوم و از نزدیک
 آن واقعه را مشاهده نمایم و نیز آن سید بزرگوار افزند
 که اگر هرساله بعد از ماتم خندق شیر بریزند و کلمه
 (یا حسین) نقشی نبندد، بدون تردید مردم در،



طرف راست ملک نفردوم، حضرت حجة الاسلام آقای حسین محمدی باستانی

اعتقاد خود متزلزل خواهند شد، لذا هر ساله این
واقعہ بوقوع می پیوندد و صد ها نفر از پیروان مذہب
وادیان باطلہ بدین مبین و مذہب مقدس حنفی
مشفہ میشوند .

شیعیان هند عقیدہ دارند کہ در ایام محرم و صفر حضرت امام
حسین علیہ السلام در هند می باشند و معجزات باهرات مینمایند
مؤلف گوید : حضرت امام حسین علیہ السلام در اعجاز نمودن
نیاز بہ تشریف فرمائی در مکانی ندارند همه ی این جهان
و آن جهان در ظل عنایت آن سرور است بنابراین بعنایتی
در هر کجا کہ هستند اعجاز میفرمایند ، ثانیاً در همه جا تشریف
فرما میوند ولی در هند ، چون شیعیان در میان دشمنان
و منکرین فضائل و معجزات حضرات ائمہ علیہم السلام قرار
گرفته اند ، از این نظر معجزات باهرات این امام والا مقام
واما مان دیگر ما علیہم افضل البتہ و الشاء زیادتر میباشد
چون نیاز بمعجزات زیادتر است و اما در سایر نقاط

نیز بمقدار لزوم اعجاز میفرماید.

چنانچه حضرت آیت الله العظمی مرحوم حاج آقا حسین برجزی
طاب ثراه نقل میفرمودند که من مبتلاء بچشم درد عجیبی شدم
اطباء از علاج آن عاجز شدند، تا اینکه در عزای حضرت
امام حسین علیه السلام، مقداری گل از کفشی یکی از عزاداران
حضرتی برداشتم و بقصد استشفاء بچشمانم مالیدم، از آن
بعد چشمانم خوب شد و دیگر مبتلاء بچشم درد نشدم و نیز،
افزودند علاوه بر این در این سن کمولت که همه قوای تحلیل
رفته است نیروی دید من مانند نیروی دید یک جوان
کار میکند، معظم له تا آخر عمر سرفشان نیاز بعینک نداشته
و هر مکتوبی را از دور میخواندند.

مؤلف گوید: من دچار گلودرد عجیبی شدم بطوریکه ابداً
آب دهی نمیتوانستم فرو دهم یکروز از طهران بقم میآمدم
را ننده ما شین نوار مصیبت حضرت ابا الفضل را گذاشته
بر د مصیبت با صدای چاشنوزی خوانده میشد، حالت

بکاء و گریه بمن دست داد گریه زیادی کردم فوراً بیادم
 آمد که از اشکی که در مصیبت حضوت عباسی علیه السلام
 ریخته ام، استشفاء نمایم، مقدار کمی از اشک چشم خود
 را خوردم، خدا گواه است مانند اینکه آب بروی
 آتشی ریخته شود بطور کلی درد گلویم خوب شد مثل اینکه
 گلویم ابداً دردی نداشته است از این گونه معجزات و کرامات
 و از آنها بالاتر و مهمتر از حضرات ائمه و اما مرادگان
 لازم التعلیم دیده، سنده و میشود و دیده خواهد شد
 که اگر آنها را بخواهیم بروی صفحه بیاوریم بقرل-
 منهر مثنوی هفتاد من کاغذ شود،



۶۹ چهار چیز شگفت آنگز در دهر و شهر هند.

در چند فرسنگی پایتخت هندوستان (دهلی) شهر و یا
قصبه ایت بنام (آمرهه) در این شهر یا قصبه،
مزاریت بنام مزار شاه ولایت سید حسین بنام به
تحقیقی که نگارنده نموده است، از این نظر به این سید
بزرگوار شاه ولایت لقب داده اند، چون در امر
ولایت، بی نظیر و یا کم نظیر بوده است و بی حد و نهماست
بعضوت مولی الکونین امیر المؤمنین علی علیه السلام
و یار زده فرزندانش ارادت و اخلاص داشته
و سینه و پیرو خالص و تحقیقی این دوازده تن
یا ک علیهم السلام بوده است بدین جهت او را شاه-
ولایت لقب داده اند یعنی شاه فرد بود در پذیرش
ولایت و بعضی گفته اند نام سید حسین مقدمت
بر شاه ولایت و نون حسین را باید بکسر خواند
یعنی سید حسین که منسوب به شاه ولایت است

عقربها نیش نمی زنند .

نگارنده با عده ای از علماء هند بزیارت این سید
بزرگوار مشرف شدیم ، در مزارش عقربهای چیده
دیدیم ، همراهان ما اظهار داشتند که این
عقربها بواسطه این سید بزرگوار بکسی نیش نمی
زنند ، تا مادامیکه عقربها و اشخاص در این
مزار هستند ولی بیرون از مزار نیش خواهند
زد ، همراهان ما عقربها را در دست میگرفتند
و ابداً عقربها آنها را نیش نمی زدند ، بمن گفتند شما
میتوانید این عقربها را در دست بگیرید ، من در مرتبه
اول خود داری کردم ولی بواسطه آزار آن عقربهای
چندی را در دست گرفته و دست بروی نیشهای
آنها میگذاردم ولی از نیش زدن خبری نبود بی
نهایت در تعجب قرار گرفتم .

من گفتند از این امر عجیب تو و سگفت انگیزتر آنکه

شما می‌توانید با یکی از این عقربها معااهده کنید، گفتم چگونه
 گفتند یکی از عقربها بگوئید: ای عقرب من ترا سه روز
 مثلاً در خانه خود نگاهداری می‌کنم بشرط اینکه در این مدت
 سه روز مرا نبینی و روز سوم که پایان یافت ترا به
 این مزار برمیگردانم، بدون تردید در این مدت نبی
 نخواهد زد ولی اگر از روز سوم گذشت و آنرا بمزار
 برنگردانیدید، بی شک نبی خواهد زد، محضی نماند
 که سه روز که درج شد از باب مثال بود و گونه مقصود
 معااهده با عقرب است زائد بر معااهده اگر بشود
 ولو یک ساعت بدون تردید نبی خواهد زد،
 این مطلب را چندین نفر از علماء بزرگ و مورد وثوق آن سرزمین
 برای مؤلف نقل نمودند، از جمله یکی از نواده‌گان آن سید
 بزرگوار، حضرت حجة الاسلام آقای سید عبادت‌الحسین
 امام جمعه و جماعت آمل و مری می‌باشد و این مطلب را
 نیز اضافه نمودند که ما این معااهده را با یکی از عقربها



طرف راست علی، حضرت حجة الاسلام آقاى سيد عباد حسين

نمودیم، و مرون معهود، عقرب را به مزار شاه ولایت
 ببریم، بما گفتند دیگر به عقرب نزدیک نشوید که میشی
 خواهد نرد، گفتیم: از کجا یقین کنیم که میشی خواهد نرد
 یکی از حاضرین گفت: من دواى میشی عقرب را با خود همراه
 دارم، من به این عقرب نزدیک می‌شوم، در نتیجه خواهی
 دید میشی می‌زند یا نمی‌زند، وی عقرب را در دست
 گرفت فوراً میون کرد و عقرب را از دست خود انداخت
 و نقشی بر ز مین شد ما همینکه به او نزدیک شدیم مژده
 نمودیم که یکی از انگشتان وی باندازه دو انگشت پیوسته
 بهم متصل شده است وی پی از لخطاتی که به موشی آمد
 دواى میشی عقرب را بر موضع میشی خورده گی ما لید و بعد
 فشار داد زهری از آن موضع بیرون آمد، پی از چپند
 ورم خوابید و خوب شد.

درختی که میوه اش نقل است

در مزارهین سید بزرگوار (سید حسین شاه ولایت)
 بر سر قبری، درختی کج و معوج و در عینی حال بسیار
 زیبا و جالب می‌باشد، میوه این درخت چیزهایی است
 مانند نخل، سفید و شیرین، شیعیان هند، از اطراف
 و اکناف هند زیارت این سید بزرگوار می‌آیند و آن
 این نقلها استشفاء می‌کنند و بعضی هم بعنوان تبرک مقدّم
 از آن نقلها را جمع کرده بشهرها و دهات می‌برند، از جمله
 نگارنده مقداری از آن نقلها را بعنوان تبرک بایران
 آوردم ولی چون آن نقلها، نقل نباتی بود بر اثر گذشت
 زمان رنگ اصلی خود را از دست داده و نیز مزه و شیرینی
 آن مانند اول نبود.



داستان درخت نقل چیست؟

طبق نقل مده ای از علماء و روحانیون مورد وثوق و اطمینان، واقع درخت نقل از این قرار است. این درخت تخم ندارد و نام هم ندارد، در هیچ یک از نقاط جهان مثل و مانند ندارد، بدون تخم از میان قبری روئیده شده است.

آنچه که معلوم است، این درخت از صاحب آن قبر، میبایست و اما صاحب قبر کیت و جریان قبر چیست؟ علماء مورد وثوق چنینی نقل نموده اند و العجبه علیهم صاحب قبر، دختر حضرت سید حین شاه ولایت است، و جریان قبر چنین است.

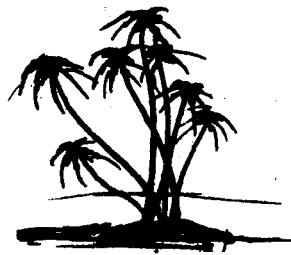
مزار کنونی، منزل مکتوب حضرت سید حین بوده است، روزی سید حین و خانواده اش در خانه نبودند، دختر سید حین طبق معمول در آن روز مشغول عبادت بوده، چون دختران و پسران سید، مانند

خود سید، از عباد و زهاد عصبی بشار می‌رفتند،
 این دختر عابد زاهده متعجبه، هنگام غروب،
 در نزدیکی خانه اش صدای آواز طبل و دهل،
 می‌شنود، از عبادت که فارغ می‌شود، بدرب منزل
 می‌رود تا از نزدیک مشاهده نماید، چه خبر است
 هنیکه درب منزل را باز میکند مشاهده می‌نماید که
 عده‌ای از هنود، عروسی را بخانه داماد می‌برند
 چون در هندوستان رسم چنین است عده‌ای
 از زن و مرد باده‌ای آوازه خولن و رقاص
 با طبل و شیپور و دهل، عروسی را بخانه داماد
 می‌برند.

دختر، هنیکه این صحنه را مشاهده میکند، ناراحت
 می‌شود و بایکد نیا غم و اندوه به سجاده عبادت باز میگردد
 و با استغفار می‌پردازد، در آن وقت پدر و مادر
 وارد خانه می‌شوند، چون دختر هیچ کاری را

بدون اجاره پدر انجام نمی داد و این کار بدون
 اجاره پدر از او صادر شده بود، از این رو برای
 استرضاء پدر، جریان را برای پدر نقل میکند
 پدر به او میگوید: ای دختر من، از تو چنین
 توقعی نداشتم، دختر، چون این کلام را از پدر
 می شنود، بی نهایت متأثر و مجل و سرمنده می شود
 ، پی از اداء خویضه مغرب و عشاء سر بیجده
 میگذارد و با خدای خویش چنین میگوید: خداوند
 تاکنون از من کاری سر نزده است که خلاف رضای
 تو و پدرم باشد، جز این کار و اما تو خدای
 رحیم و بخشنده ای امید است که با استغفاری
 که کرده ام مرا بخشیده باشی و اما پدر، روی دیدار
 او را ندارم، چون بی نهایت مجل و سر مسارم، خداوند
 بلطف خویش مرا در یاب و مرغ روم را از قضی تن
 آزاد کنی بنحویکه زمین شکافته شود و مرا در برگرد

زمین شکافته می‌شود و دختر را در خود جای می‌دهد
 و بجم پیوسته می‌شود، روی همان مکان صورت قبری
 ساخته می‌گردد بدستور سید حین شاه ولایت.
 پی از چندی از میان قبر، درخت مذکور روئید
 می‌شود، این درخت بجمع وجه احتیاج به آب ندارد
 و همیشه سر سبز و حرام است، سالی چندین بار
 میوه می‌دهد و میوه اش نقل بناحق است که بر روی
 آن قبر مطهر چون باران میریزد.
 جلّ الخالق.



ضربیحی از عاج فیل بوسیله زعفرانی

در سال ۱۳۹۷ هجری یعنی در سفر اول من به هندوستان
 در شهر لکنهو که یکی از شهرهای بزرگ هند به شمار میرود
 بر یکی از علماء آن سرزمین بنام حفوت حجه الاسلام آقای
 سید حمید الحسن وارد شدم، در خانه وی حنییه ای
 بود، نگارنده را به آن حنییه راهنمایی نمودند، در آن
 حنییه ضریحی کوچک از عاج فیل شبیه ضریح مطهر حفوت
 امیر المؤمنین علی علیه السلام بود، قضیه ضریح را ایشان از
 پدر بزرگوارشان که او نیز یکی از علماء بزرگ لکنهو به شمار میرود
 نقل نمودند، نگارنده پس از چندی که پدر بزرگوار آقا
 حمید الحسن را ملاقات نمودم قضیه ضریح را خواستم که از
 خود ایشان بشنوم، تقاضای شرح قضیه ضریح را نمودم
 معظم له نیز قضیه ضریح را بدون کم و زیاد ما شد فرزند
 ارجمندشان بیان نمودند.

قضیه ضریح از این قرار است.

در حدود چهل سال پیش در عمو تا سوه چند نفر ضیچ
کوچکی بنامه ضیچ مطهر حضرت علی علیه السلام، که این
عاج فیل ساخته شده بود بدر ب منزل ما آوردند و
گفتند: این ضیچ را از عفر جتی برای حنییه شما برسم
هدیه فرستاده است و روی ضیچ کاغذی بود که بخط
(منجی) یا (کوفی) چیزهای نوشته بود، گفتند: سب عاشقا
عده ای از جنیان و پریان شیعه بجهت این نامه عزاداری
خود را در حنییه شما قرار خواهند داد، سب را نابصیح
بگریه و شیون و گفتن حین حین بر خواهند آورد.
و اگر همیشه این کاغذ بر روی ضیچ باشد، جنیان هر
سب در حنییه شما در لیالی سال، عزاداری خود را اختصاراً
خواهند داد، اگر نخواهید در سال یکمرتبه جنیان
در حنییه شما عزاداری کنند، باید آن کاغذ را از دای
آن سب بجمع پیچید و در جایی از خانه دفن کنید
و در سب عاشقا باز کنید و بر روی ضیچ بگذارید

و نیز افزودند که زعفران جانی گفته است من در مجلسی
 شما در روز عاشورا شرکت خواهم کرد، چون من
 دیده نمی شوم، برایم در کنار منبر یک جای خالی بگذارید
 ، آقای سید حمید الحن و پدر بزرگوارشان گفتند
 ما در کنار منبر یک جای خالی برای زعفران قرار داریم
 هرکس که میخواست در آنجا بنشیند به او می گفتیم جای دیگر
 را اختیار کند تا مدتی آن مکان خالی بود و ما نفهمیدیم
 که زعفران، در چه وقت آمده است، چون مجلسی رسمیت
 پیدا کرد و واعظ بر منبر رفت و مشغول خواندن مقتل
 شد، آنوقت فهمیدیم که زعفران، در مجلسی حاضر است
 چون صدا از همان مکان خالی بلند میشد و بشخصیکه
 مقتل میخواند، اعتراض میکرد و میگفت اینطور که
 میگوئی صحیح نیست من در صحرائی گریلا، بودم و در همه
 جا حاضر می شدم و از نزدیک شاهد وقایع بودم
 و آنچه از این قرار است، در حدود بیت مورد

اعتراض کرد، مطالبیکه زعفرجی میگفت جایگذازتری
 حزن آدرتر و شور انگیزتر و شورناکتر بود، ضجه و
 شیون و گویه مردم در آن روز فوق العاده بود.
 هر جا که اعتراض بگوینده نداشت بجای اعتراض صدای
 شیون و گویه زعفر بلند میشد و این صدا شور عجیبی
 در مردم بوجود میآورد بطوریکه چندین نفر از گویه
 هلاک و بعضی بی حال و برحی مددجویی شدند روز

عجیبی بود.

نگارنده گوید: از پیر بزرگوار آقای حمیدالحسن،
 درخواست نمودم که موارد اعتراض زعفرجی را در دسترس
 من قرار دهد تا از آن نسخه ای بردارم، معظم له فرمود
 در یاداشتهای من در کتابخانه (سعی کتابخانه خصوصی
 همدان) ممکن است موجود باشد، یا در یاداشتهای
 من زیاد است و در جاهای مختلف کتابخانه گذارده شده
 است، اکنون نمیدانم در چه جای کتابخانه است و با این

کهولت سن و عدم توانائی، قادر بر تفحص نیستم ولی اگر بر اثر صدفه و اتفاق آن یاد داشت بدستم آمد بشما (یعنی نگارنده) اطلاع خواهم داد، با میدرونزیکه آن یاد داشت بدستم برسد و از آن نسخه ای برداشته و در دسترس هموم قرار دهم.

فکته قابل توجّه. از بعضی از اولیاء الله شنیدم مطلبی را و آن بعینه در این کتاب درج میشود، از بردن نام آن دوست خدا معذورم، چون راضی نیست نامش برده شود. مطلب از این قرار است، در مجلسی مصیبت حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام عده ای از صلحاء و اولیاء جمع بودند پس از ذکر مصیبت، در مجلسی ناگهان صدائی توأم با حزن بلند شد (ای وای زعفر جنی فوت شد) ولی کسی دیده نمید. سکوت مجلسی را خراگرفت دوباره صدای شیون و ضجعه و این بار از چند نفر بلند شد، بعد با صدای متعارف گفته شد برای زعفر جنی فاتحه بخوانید و مجلسی فاتحه برپا سازید که او برگردن جن و انس حق دارد.

حسینیه آصف الدوله در لکنهو .

در لکنهو شخصی بنام آصف الدوله (یا آصفی) حسینیه ای
 بناء کرده بسیار عجیب و حیرت انگیز، این حسینیه دارای
 دو قسمت است، فوقانی و تحتانی، در قسمت فوقانی آن، به
 دور حسینیه، پانصد راه دو بناء شده است، تمام راه
 رهوها به راهِ روِ اول منتهی می‌شود و راهِ روِ اول در ب
 ورودی و خروجی دارد، آنچه که موجب تعجب و شگفتی،
 می‌باشد اینکه، طوری راهِ روِ اول ساخته شد، است که اگر
 هر کسی در آن راهِ روِ اول دُشود و از آن راهِ روِ اول
 روِ دوم و از دوم بسوم وارد گردد، در وقت برگشتی،
 خود بخود نمی‌تواند راهِ روِ اول را پیدا کند و از آن خارج شود
 فقی عجیبی بکار رفته است، بدون تردید، در وقت خروج
 احتیاج به راهنما دارد و راهنما همیشه با واردین می‌آید،

۱) این حسینیه نامش دو جور بوده می‌شود حسینیه آصفی و آصف الدوله

اگر نتوانستند راه خروجی را پیدا کنند (و هرگز نمی توانستند؛
پیدا کنند) آنوقت او را همانجا می کنند، تا کنون نشده است
کسی وارد در آن بشود و بدون راهنما خارج گردد.

البته این مطلبی را که نقل نمودم، بعضی از آقایان روحانی
لکنه برای من نقل نمودند، من باور نکردم و گفتم معقول
نیت، چطور میشود که انسان وارد سر راه رو بشود
و در وقت برگشتن نتواند راه رو اول را پیدا کند و خارج
گردد، آنان در جواب گفتند: ممکن است امتحان و آزمائشی کنید
با اتفاق آنان رفتیم، هینکه در راه رو سوم قرار گرفتیم، گفتند؛
برگردید، گفتیم باید ادامه داد، تا شش راه رو را پیوندم
گفتند مکی نیت بدون راهنما برگردید، و از راه رو اول
خارج شوید، خلاصه اینکه در وقت خروج، دانستم که حق
با آنان است چه آنکه در حدود نیم ساعت، از راه رو
ششم به پنجم و از پنجم به چهارم و از چهارم به سوم و از
سوم به دوم و از دوم به اول و از اول به راه رو دیگر در

طراف چپ بر خلاف اول ورود که از طرف راست شروع
 کرده بودم، وارد می‌شدم باز بر می‌گشتم و از راه در اول
 می‌گذشتم و برآه رو دهم و سوم و چهارم و پنجم و ششم
 میرفتم همینطور میرفتم و بر می‌گشتم و راه خروجی را پیدا
 نمی‌کردم، دیدم، جز خسته شدن و کار بی‌مفیده انجام دادن
 چیز دیگری نخواهد بود، به راهنما گفتم، راهنمای کرد
 و از راه در اول خارج شدم.

نگارنده گوید! ممکن است خواننده گان محترم تصور کنند
 که چون راه روها شبیه بهم ساخته شده از این نظر
 نمی‌شود راه در اول را تشخیص داد.

جواب هر چند راه روها شبیه بهم ساخته شده برد ولی
 بر اثر نشانه‌هایی که مردم در راه روها ایجاد کرده بودند
 مجبوری راه در اول تشخیص داده میشد و من مجبوری تمیز
 میدادم که این همان راه در اول است که در آن وارد
 شدم لکن راه خروج را نمی‌توانستم پیدا کنم و از آن خارج

سوم، به همراهان میگفتم این راه رو اول است، همه،
تصدیق میکردند، راهها نیز میگفت: صد در صد همین
راه رو اول است ولی راه خروجی را پیدا کنید هر
چه تخصص میکردم نمی یافتم، با خود میگفتم یقین اشتباه
کرده ام و این راه رو اول نیست و آنان که تصدیق
مکنند: میخواهند مراد را اشتباه بیاندازند، حتماً این
راه رو اول نیست، از این نظر به راه رو دیگر می رفتم
باری همینکه از راه رو اول بوسیله راهها خارج میشدم
دقت کامل نمودم در یافتن، که علت از چه قرار است
و آن اینکه راه رو اول تا براه رو دوم از پستی به بلندی
میگراید ولی این پستی و بلند محسوس و آشکار نیست بدو
جهت یکی بجهت اینکه شخص، از قسمت تحتانی بوسیله
پله ها، بقسمت فوقانی وارد میشود و بلافاصله در سطح
راه رو اول قرار گرفته براه خود ادامه میدهد، از این
نظر برای او محسوس و آشکار نمی شود که از جای پستی به

مکان بلندی می‌رود، دوم بجهت اینکه پستی و بلندی
آن تدریجی است و عبارت دیگر بکیرته از پستی به بلندی
می‌رود تا محوسی باشد، استعای راه در اول که منتهی
به راه در دوم می‌شود باینکه طرح عجیب و غیر قابل تصور صیفاً
، بسیار استادانه در گوشه راه در دوم قرار گرفته،
راه در دوم سطح و همچنین راه در سوم و چهارم و پنجم
تا راه درو پانزدهم تمام سطح است و توجه شخصی همیشه
بدیوار و سقف راه دروهاست تا اینکه راه در اول را
پیدا کند توجهی بزمین ندارد تا اینکه با دقت کامل خرچ
راه در اول را در گوشه راه در دوم پیدا کند، لذا چون
از وسط در وقت برگشتن راه می‌رود مواجهه باین بستان
می‌شود فوراً در خاطر او این چنین خطر میکند، حتماً این،
راه در اول نیست، در صدد پیدا کردن راه در اول
از راه در اول تجاوز کرده بر راه در دیگری می‌رود، از این
نظر نمیتواند، راه خروجی را پیدا کند ولی راه ناهنجور

مواجه این نکته است، در وقت راهنمایی خراباً راهنمایی میکند
و جهت دیگری نیز وجود دارد که شخصی را به اشتباه میاندازد
و آن اینکه تمام راه روها زینتی مسطح است، شخصی که در راه
رو دوم و سوم و چهارم و دو راه می رود همه را مسطح می بیند
از این نظر در وقت برگشتن هم توجه براه مسطحی دارد که در
وقت رفتن پیورده برد ابداً توجهی به گوشه راه رو دوم نمیکند
تا در یابد که از آنجا در وقت رفتن، وارد سده است به راه رو
دوم، پس در وقت خروج هم باید از همان جا خارج شود، از این
نظر هم طبعاً توجهی به آن گوشه نمی شود، خواه و ناخواه شخصی اشتباه
میافتد. مطلبی شگفت انگیزتر.

مطلبی شگفت انگیزتر اینکه طول حسینه از صد متر بیشتر
است که دور آنرا با قصد راه رو احاطه کرده است
نگهبان حسینه بنزد من آمد و مرا مخاطب قرار داده و گفت :
اجازه میدهید که یک کار بسیار شگفت انگیز را که مربوط
به این حسینه است بشما نشان دهم، من در جواب گفتم

بیار سائق هستم، وی گفت: شما در آن طرف حسینه بروید
و گوش خود را به دیوار حسینه تماشای دهید و من در این طرف
حسینه قرار میگیرم، بمن نگاه کنید کاری را که انجام میدهم
صدای آنها مانند اینکه جلوی شما انجام دهم خواهید شنید
در صورتیکه فاصله صد متر است و در آن طرف و من در این
طرف حسینه قرار گرفتیم، دیدم که او کاغذی را در میان
دو دست خود گرفته و آنها را پاره میکند صدای پاچی آن
بگوشم بطور طبیعی رسید، بعد یک کبریت بدست گرفت و
از میان آن یک چوب کبریت در آورد و آنها را به جعبه کبریت
زد و روشن نمود صدای اصطکاک چوب کبریت به جعبه
کبریت کاملاً عادی بگوشم رسید.

وی گفت: در زمان قدیم واعظ در یک طرف حسینه بر میسر
وعظ و سخنرانی میکرد و شنونده گان از پای میز او تا
آخر حسینه که می نشستند همه کاملاً صدای واعظ را می
شنیدند، کسی بنزد که بگوید من صدای واعظ

را نمی شنوم کسانیکه در پای منبر و کسانیکه در آخر حسینیه،
 بودند همه بکیان صدای واعظ را می شنیدند.

در قمت تختانی حسینیه در یک قمت آن در حدود ده
 متر در ده متر گودالی است از آب بصورت آب انبارها
 قدیمی ایران، میگویند سالیان درازی است که در آن آب
 ریخته شده و نه آب از آن برداشته میشود، در عین حال
 از مقدار معینی که آب دارد نه کمتر میشود نه زیاد تر و با مرور
 سالیان زیاد آن آب در کمال صافی و شفاف می باشد و
 ابد آ در زیر آن لجنی جمع نشده است بطوریکه مآه ها
 سنگ و یا چیزهای سنگین و شفاف را که در آن می انداختند
 بی از لحظاتی در ته آب بطور کامل نمودار بود.

در یک طرف حسینیه دالان تاریکی بود و در کنار دالان
 طاقی قرار داشت نگهبان، درب اطاق را باز کرد، در آن
 اطاق، مقدار زیادی طناب و ریسمانهای کلفت دیده
 میشد، سؤال کردم این طنابها برای چیست؟

وی در جواب گفت: آنطور که معلوم می‌شود در این دالان
 سری وجود دارد که تا کنون کشف نشده است.
 قضیه این دالان و حسیّه آصف الدوله، در کتابی^{نوشته}
 شده است از این جهت در هر سال عده زیادی، از
 سیاحان در اینجا می‌آیند و با خود مقداری طناب کلفت
 می‌آورند بعضی بیت متر بعضی سی متر بعضی چهل متر و
 بعضی تا صد متر هم طناب با خود آورده اند، از ما سؤال
 میکنند حسیّه آصفی اینجا است؟ مادر جواب می‌گوئیم:
 آری می‌گویند دالان حسیّه کجاست، ما آنان را بانی
 دالان راهنمایی میکنیم، سپی یکطرف طناب را بدست
 ما میدهند و طرف دیگر طناب را خود در دست میگیرند
 و بما میگویند مادر این دالان می‌رویم، هر وقت طناب را بکشند
 تکان دادیم، شما طناب را بکشید.

مادر انتظار بسر می‌بریم، همینکه طناب بدست تکان می‌خورد،
 خوداً طناب را میکشیم ولی مشاهده نمی‌ایم فقط طناب

بدست ما میآید و از صاحب طناب خبری نمیشود که میشود
وی این جمله را نیز اضافه نمود: که هر کسی از این طرف
دالان به آن طرف دالان برود به مملکت دیگر سر درمیآورد
والعهدة علیه .

مؤلف گوید: من در باره این دالان نظری دادم عده زیادی
از دانشمندان و روحانیون نظر مرا تأیید نمودند.
و آن اینکه بعضی از اماکن متروکه جایگاه جنیان است،
چنانچه از بعضی از اخبارهم استفاده این مطلب میشود، بنا
براین مکن است این دالان نیز یکی از آن اماکن باشد
و چون سیاحان غالباً افراد خارجی هستند بدون
بردن نام خدا وارد در این دالان میشوند، خواه و
ناخواه اسیر دست جنیان میشوند و طناب بوسیله
آنان باز میشود و اثری از صاحب طناب نیست و چو
می بینند صاحب طناب بر نمیگردد، خیال میکنند به مملکت
دیگری رفته، خبر، درها بجا از ترس و وحشت می میرد.

داستان جوگی پوره یا بخت‌هند^{۱۲}

جوگی پوره (بخت‌هند) در یکی از نواحی دهلی پایتخت هندوستان
میباشد، طبق نقل عده ای از علماء مورد وثوق که از آن جمله حضرت
حجۃ الاسلام آقای حاج سید محمد تقوی باستوی است، در این ناحیه
ملکفر شیعی دارای یک باغی بوده است، از آن جا نیکه شیعیان
در زمان قدیم در هندوستان در نهایت اقلیت بسر میبردند
از این نظر همیشه دستخوش ظلم و تعدی ستم کاران و مستبدان
کافر هندی بودند، از این رو ملکفر کافر مقتدر هندی باغ
این مود شیعی را تصاحب کرده و ادعای ملکیت میکند و میگوید
باغ مال من است، نزاع بین شیعی و کافر ادامه پیدا میکند
به حکمه هند رجوع میکنند بدیو است حکمه هند حکمه کفار
بوده و تمام حق را بکافر هندی میدهند تا آنکه مود شیعی
در میان اجتماع مردم هندی به آن کافر میگوید، اگر از
طرف غیب قضاوت شود که این باغ متعلق به من است
از آن دست بر میداری یا نه باز بادعای بیجای خود

ادامه میدهد؟

کافر، در نزد آن جماعت میگوید: اگر از طرف غیب قضاوت شود که این باغ مال تو است من دیگر ادعائی نخواهم داشت مرد شیعی، برای چند روز از وی مهلت خواست، در این مدت محفوت مولا علی علیه السلام متوکل میبود، محفوت علی علیه السلام بخواب وی میآیند و باو میگویند: خردا در ساعت مقرر بدرج باغ شما خواهیم آمد و درج باغ شما را خواهیم کوبید، باید تو و آن کافر هر دو حاضر شوید، اگر درنگ نمایند خواهیم رفت، خردای آن شب، مرد شیعی به آن کافر هندی قضیه خواب را بیان میکند، محفوت علی علیه السلام با من در خواب قرار گذاشته که در فلان ساعت بدرج باغ خواهند آمد، و محفوت در باره این باغ خواهند فرمود، کافر وی را بباد میخ میگیرد و میگوید مگو این کار سندی است، کیسه مرد، است چگونه بدرج باغ میآید، آنهم در ساعت

مقرر بین تو و او، برو این حرفهای بنیاید را کنار بگذار
 ساعت مقرر فرا میرسد، در ب باغ کوبیده میشود، مرد
 شیعی بکافر هندی میگوید: محله کن برویم بدر ب باغ حتماً
 مولای من حضرت علی علیه السلام تشریف فرما شده اند،
 چون فرموده است هر دو باید بدر ب باغ برویم، باید هر دو
 برویم، آماده حرکت باشی، کافر هندی بروی مرد شیعی
 میخندد و میگوید: این چه حرفی است که تو میزنی، برو
 در ب باغ را باز کن حتماً بکنفر با من کار دارد.

مرد شیعی اصوار میکند و او قبول نمیکند، تا اینکه شاهد
 مینابند، در ب باغ بطور اجماع، باز میشود و بکنفر شخصی
 که تا آنوقت او را ندیده بودند وارد باغ میگردد و میگوید من مؤ
 عابری هستم، همیشه خواستم از کنار باغ شما عبور کنم، دیدم یک
 مرد تورانی بر روی اسبی سوار است و در ب باغ مرا
 میگوید، چون مرا دید بمن گفت: برو در این باغ، دو نفر
 را خواهی دید بکنفر شیعی است و بکنفر کافر نام شیعی این

است و نام کافر این است هر دو را با نام صدا کن و بگو از
 طرف عیب چنین قضاوت شده است که باغ مال مردیعی
 است و مرد کافر ابد آحق از این باغ ندارد، مرد کافر
 چون نام خود را از آن شخصی غریب می شنود، در دریای
 حیرت فرو میرود و بی اختیار با عجله تمام بدر ب باغ میرود
 می بیند جای پای اسبی در زمینی سفت و سخت فرو رفته
 و از آن آبی برنگ شیر بیرون می آید و در ب باغ بطوری
 مثل اینکه کسی از پشت در ب آنها باز کرده باشد باز شده
 خود آیه حقانیت شیعه پی میرد و ملان می شود و دست از
 ادعای بیجای خود بر میدارد.

گویند: تا مدتی از آن جای پای اسب مایعی مانند شیر،
 (از جهت رنگ و بو و طعم) بیرون می آمد و مردم از اطراف و کنار
 هند می آمدند و از آن مایع استشفاء می نمودند، بعد از مدتی
 چون خواستند دهنه آنها باز تر کنند مایع خشک می شود،
 هانجا را بصورت چاه می کنند تا اینکه آب از آن در می آید

و اکنون بصورت چاه می باشد، در اطراف باغ اطاقهای زیاد، ساخته شد و در حال حاضر صورت باغی را از دست داده است در کنار چاه مزاری نیز ساخته شده، مردم از اطراف هند، بیعت شفا گرفتن به آن جا می آیند و چند روز سکونت کرده از آن آب می آشامند و بدان مزار میروند و زیارت میکنند، در مدت چند روز، شفا ی مریض خود را گرفته بجان خود باز میگردند.

مؤلف گوید: من در مدت نصف روز در آنجا بودم، شخصی را بمن نشان دادند که سه روز در آنجا اقامت کرده بود وی از دو چشم نابینا بود دستی را ملین گرفته بود و بمزار میرد، پی از مراجعت از مزار صدای صلوات بگوشی میرسید، سؤال کردم چه واقعه ای رخ داده؟ گفتند، همین شخصی نابینا نیکه الآن بمزار رفت به برکت حضرت علی علیه السلام بینا شد، نزدیک رفتم دیدم همان شخصی نابینا است که بینا شده، مردم، دور او جمع شده اند

وصلوات میفرستند و اکنون مزار بنام نجف هند معروف است.
 حضرت حجة الاسلام حاج سید محمد تقوی باستوی وعده دیگر
 با اینجانب گفتند که شبهای جمع، در جلوی این مزار سیری
 میاید و تا صبح میگرد و گریه میکند و مردم از جلوی آن
 میگذرند و بمزار میروند و آن حیوان درنده ابداً آسیبی
 به زائرین نمی رساند، در میان مردم آن سرزمین معروف
 است که آن شیر در دامن داشته، بوسیله آن مزار شفا یافته
 است، بپاسی احترام آن مزار هر شب جمع به آن مزار
 میاید و ناله و گریه میکند. والعهدة علیهم.

آقای تقوی باستوی از اینجانب خواستند که ناسب جمع
 در آن سکونت کنم تا خود، آن شیر را مشاهده نمایم ولی
 کارهای زیا دو طول مدت، چون روزیکه من در آنجا بودم
 روز شنبه بود تا جمع یک هفته میشد، از این دو جهت در خواست
 آنجانب را نتوانستم بپذیرم امید است که روزی موفق شوم
 و شب را در آنجا بمانم و شیر را از نزدیک مشاهده نمایم.

دیدن بعضی از مرتاضین بهیئت عجیب .

همان طهر که در پیی گوسزد شد، پی از یک هفته اقامت در کراچی، کراچی را بقصد پایتخت هندوستان، (دهلی) ترک نموده وارد دهلی شدیم .

بناء بدعوت قبلی، مؤلف باتفاق ثقة الاسلام آقای حاج سید حنیف صوالدین رضوی، چند روزی، در دهلی، در خدمت میزبان عزیز حجة الاسلام آقای حاج سید علی تقوی امام جمعه دهلی بودیم، یک روز در یکی از خیابانهای دهلی باتفاق این دو مروحانی عزیز، راه میرفتیم، که ناگاه با یک امر عجیبی روبرو شدیم، و آن اینکه دو نفر آدم بتمام معنی لخت ماشه حیوان، چون اسب و اشتر و خر، راه میرفتند و مردم هم از روی تعجب به آنان نگاه میکردند مثل اینکه برایان این امر خیلی عادی بود ولی برای ما این چیز بسیار بسیار غیر عادی بود، از آقای تقوی سؤال شد، آنها از چه قهرم و نیروای هستند؟ وی در جواب گفت آنان از قهرم سادومی باشند

سادوها یک دسته از مرتاضین هستند که از تمام علاقه‌ها
چشم پوشیده اند و چون پوشیدن لباسی هم بکنوع از علاقه^{۱۰}
بشمار می‌رود، از این علاقه نیز چشم پوشیده، تحت مادرزاد
زندگی میکنند، تمام سادوها خصی و با اصطلاح ایرانیان خواهر
هستند، شهوت ندارند، چون شهوت هم یکی از علائق بشمار
می‌رود، پیش از دچار شدن بشهوت، خود را خصی و خواهر
مینمایند.

مولف گوید: من در نظر داشتم که اگر با یکی از سادوها،
برخورد کردم، بوسیله مترجم کاملاً از حالات سادوها اطلاع
حاصل نمایم، تا اینکه یک روز با یکی از خیابانهای دهلی
با شخصی که بنظر من از مرتاضین بود، برخورد کردم، ان‌روی
سؤال شد (البته بوسیله مترجم) شما از چه تیره از مرتاضین
هستید؟ وی در جواب گفت: از تیره سادوها.

گفتم شما نباید از سادوها باسید، چون سادوها، از همه
علاقه‌ها که از آن جمله پوشیدن لباسی است، دل‌کنده‌اند

و شما لباس در تن دارید.

وی گفت: سادوها، بر دو قسمند یکدسته در اشتهای درجه
 تهرّد سیر میکنند، این دسته از پوشیدن لباس نیز خود
 داری میمانند و در هر سال تحت مادر زاد زندگی میکنند
 دسته دیگر قدرت و توانائی ندارند که در آن درجه و مرتبه
 از تهرّد قدم بگذارند بلکه بچند درجه پایین تر از آن سیر
 میکنند، این دسته حق ندارند دائماً در همه اوقات سال
 تحت مادر زاد زندگی کنند، بلکه در سال، چند روزی تحت
 مادر زاد زندگی میکنند، من از این دسته می باشم.
 گفتم باز از حالات سادوها برای من نقل کن، وی گفت
 سادوها، مخصوص قسم و دسته اول، در نزد عموم هندوها
 اهمّ از آتش پرست و شیطان پرست و گاوپرست و آب پرست
 دو مقامی ارجمند دارند، زنان هندو همینکه دارای اولاد
 نمی شوند، نزد سادوها می آیند، سادوها غالباً در یک محیط
 اجتماع میمانند و همه مغول ریاضت و اودا و اذکار میباشند

زنان هندو که عقیقه و ناز را هستند، در یک دست کوزه آب
و در دست دیگر ظرف خالی دارند بنزد سادوها آمده ظرف
خالی را در زیر آلت تناسلی سادوها قرار داده و کوزه
آب را روی آلت تناسلی سادوها میریزند و آب کوزه
در ظرف خالی قرار میگیرد و آن آب را به نیت فرزند دار
شدن می نوشند و دارای فرزند میشوند.

مؤلف گوید: ای خواننده گان محترم ملاحظه می نماید که
چگونه شیطان این نفوس را اغراء و گمراه می نماید، خود این زنان
را آبتن میکند و چنین وانمود میکند که بوسیله سادوهای
خاصی و بدون سهوت دارای فرزند میشوند.

طبق اخبار وارده اگر کسی بدون بسم الله با حلال خود هبتر
بشود و فرزند بی وجود آید آن فرزند شرک شیطان است
یعنی شیطان با پدرش در وجود آوردن او شریک میباشد
و نیز در خبر است که یوسف با مادر حجاج هبتر شد، پس از
مدت کوتاهی، بار مادر حجاج دید که یوسف میخواهد با وی

هبتر شود، مادر حجاج، میگوید: چه خبر است تازگی بامن
 هبتر شدی در این هنگام یوسف و امر می‌شود، معلوم میگردد
 که یوسف اولی شیطان بوده بصورت یوسف در آمده و یوسف
 دوم خود یوسف پدر حجاج بوده است خلاصه اینکه شیطان
 با مادر حجاج هبتر می‌شود و حجاج از نسل شیطان است، هبته
 حجاج بد نیا می‌آید تا مدتی پستان قبول نمی‌کند، دایه‌ها عوض
 میکنند، پستان نمی‌گیرد تا اینکه شیطان بصورت شخصی دسونه
 می‌آید، و دستور میدهد بزغاله‌ای را سر ببرند و با خون
 بزغاله دهانش را باز کنند، همین کار را انجام می‌دهند، برای
 اولین بار دهان نفسی حجاج بجای شیر با خون آشنا می‌شود،
 پس از آنکه بزرگ شد و بمنصب ظاهری دنیائی رسید، از
 خونخواری و خون ریزی باک نداشت، چه خونهای پاکی
 که این خونخوار سفاک نزحیت مخصوص خون پاک سادات
 و ذراری آل رسول صلی الله علیه و آله.

آری شیطان، خود یا یوسیه دیگر زنان هندو را آبتن

میکند ولی بحسب ظاهر چنین وانمود مینماید که ببرکت سادوها دارای فرزندان شده اند و بدینوسیله آنان را به سادوها معتقد ساخته ، از خدای توانا غافل و دور میسازد

عقائد طائفه ای بنام جین.

در هندوستان طائفه ای هستند بنام جین این طائفه عقاید مخصوصی دارند .

در اول پادشاهی داشتند بنام سیدارت (بکر سین) (و تدید دال) این پادشاه در خانراشی هر مروز پنجهزار حیوان از گاو و شتر و گوسفند و شتر مرغ و دو میکشت و بمردم میداد ، بعد از او پادشاه دیگری بنام بگوان بد (بضم باء بد و تدید دال) آمد وی برخلاف شاه سابق بر خود ، از کشتن جانوران و حیوانات بطور کلی اجتناب مینمود ، مذهبی بنام مذهب سادواختیار کرد و سنیاسی (یعنی زاهد) شد ، حیوانات را بهیچ وجه نمی کشت و حتی از چوست حیوانات هم استفاده

منی کرد، چون کفتی آن روز از پوست حیوانات ساخته
 میشد، لذا کفتی بیانی کرد، یا برهنه راه میرفت، پیروان
 او نیز از وی پیروی کرده کارهایی را که او انجام میداد عقیده
 خود قرار دادند و بنام طائفه چین معروف میباشند.
 چون او یا برهنه راه میرفت آنان نیز یا برهنه راه میرو
 ند
 چون او سوار بر حیوانات چهارپائی شد آنان نیز سوار
 بر چهارپایان می شوند و اکنون هم که کفتیهای غیر چرمی وجود
 دارد، کفتی بیانی کنند و از ماشین و قطار و طیاره و دیگر
 و موتور و کشتی و و استفاده می کنند، مسافت های دور و
 دراز را پیاده می پیمایند و برای تبلیغ از مرام خود راه های
 بسیار دور را پای پیاده میروند.

عقیده دارند که هر چنبنده ای برای خود زنده گی دارد
 نباید چنبنده ای را آزاد کرد و یا کشت حتی مورچه و سوسک
 و پشه و مگس و امثال آنها از حرّات را ابدائی کنند
 و نیز از روئیدی های که میوه آنها در زمین است مانند پیاز

و سیر و چخندر و هوپج و قرب و سلغم و قنطیط و سیب زمینی
 و امثال آنها اجتناب نموده و خوردن آنها را بر خود حرام میسازند
 ولی از روئیدن آنها نیکی میبرد و میبرد و میرون از زمین است مانند
 پرتقال و لیمو و سیب درختی و انار و خرپوزه و هندوانه و ...
 استفاده میکنند .

این قوم دو دسته اند ، دسته ای بنام سادو میباشند و دسته
 دیگر غیر سادو ، سادوها موی سر و ریش را با دست میکشند
 موی سر را بطور کلی میکشند ولی موی ریش را یکی باقی میگذارند
 برای سادوها واجب است در هر سال چهل روز روزه بگیرند
 ولی غیر سادو اگر در مذاهب خود متدین و با تقوی باشند
 چهل روز در سال روزه میگیرند ، این روزه داران در مدت
 چهل روز ، در هر شبانه روز فقط دو بار آب گرم می نوشند
 و غیر از آب در این مدت چیزی نمی خورند .

لباس سادوها باید غیر دوختن باشد ، سفید باید باشد
 این سادوها نیز دو تیره و گرویه می باشند ، گروهی را بنام

(دی گبر) و گوده دیگر را (سویت آمبر) مینامند گوده
 سویت آمبرها بت پرست اصطلاحی نیستند ولی بگوان بُد را
 خدا دانسته و برای پرستند و عقیده دارند که بگوان بُد
 هرگز نخواهد مُرد فقط صورت عوض میکند از نظر ظاهر
 نیست می‌شود ولی در واقع در هیکل و جسم دیگری ظهور و بروز
 میکند .

(دی گبر) ها بت پرستی با سُند و بگوان بُد را نیز خدا
 میدانند و از بگوان و غیر بگوان بت میسازند و آنهارا پرستند

استعمار در هند چه میکند ؟!!

مؤلف دوم مرتبه به بنارس که یکی از شهرهای دور دست هند
 است سفر نموده ، در سفر اول با مرتاضین هندی ملاقات
 نمود، چهره یاشی مفصل است در یک فصل جداگانه و مستقل
 بیان خواهم کرد و در سفر دوم ، خواستم با بگوان که یکی از
 خدایان زنده هندی است ملاقات نمایم من با اتفاق خباب
 حجه الاسلام حاج سید محمد موسوی هندی به بنارس در

این سفر دوم رفتم، واسطه‌ای در بین قرار دادیم که با بگوآن ملاقاتی بعمل آید و از نزدیک آن خدای قلابی را مشاهده نمایم و سخنانی درباره این ادعای باطل با وی ایراد بنمایم واسطه، رفت و از برای ما وقت گرفت، همینکه در ساعت مقرر بدرب خانۀ خدای قلابی رسیدیم، واسطه، در خانۀ وی رفت و پس از چند دقیقه آمد و گفت: یک کار فوق العاده و بسیار ضروری برای بگوآن پیش آمده و او بشهر دیگری مسافرت کرده است (من گفتم: عجب خدای قلابی و کثکی و کلکی است که از آینده خود خبر ندارد و ندانسته با وعده ملاقات میدهد و بعد کاری برای پیش آمدن میکند، خلف وعده مینماید، هر چند کاری برای پیش آمدن نکرده بود، او میخواست با دو نفر روحانی رو برو شود مبادا سخنانی بین او و ما رد و بدل شود و این عذر بدتر از گناه را بجهانۀ قرار داد) باری بواسطه گفتم: خود منی دفته است آیا نایب ندارد بر فرض نایب هم ندانسته

باشد، خانه اش را که با خودش برده است، ما میخواهیم
 خانه اش را ببینیم، وی گفت: مانعی ندارد، دیدن آن
 خانه اش لازم است، چون خدايان زيادي در آن وجود
 دارد، مقصودش مجسمه هاي خدايان هند بود.

گفتم نام خانه اش چیست؟ گفت: (پراو) وارد خانه شدیم
 چه بگویم از وصف خانه عاجزم همین قدر میگویم جای بسیار
 بسیار وسیع و باصفائی بود، دارای گل و گیاه و درختهای
 زیادی بود نامش خانه بود، در حقیقت باغهای بود
 که در یک مکان پیوسته بهم قرار داشت در این مکان
 وسیع و باصفا مجسمه هایی از سنگهای قیمتی ساخته شده
 بود و آن مجسمه ها از خدايان هند بمار میرفت، بروی
 دیواری عکس یک میمون را کشیده بودند که یک دستی بر
 روی زبان و دست دیگری بر روی آلتش بود، گفتم مقصود
 از این عکس و این برداشت چیست؟ و ابتر گفتم: میبینی
 نیز یکی از خدايان هند است، مقصود از این برداشت

افستکه، میوه میگوید: ای پروان من تمام بدبختی‌ها
از زبان و آلت سرچشمه میگیرد، پندی است که میون به
سند، گانش می‌دهد (گفتم نهاندن این مطلب با چند جمله،
ممکن بود و از نظر نزاکت و ادب هم بمورد بود نیاز به یکی
میون باین شکل و پرداخت نبود) این هم یکی از بدبختی‌های
پروان میون است.

روی یک نقطه از آن مکان وسیع که از همه جا با صفا
و زیبا تر بنظر میرسد، جای زندگی خدای زنده و قلا^{تی}
آنان (بگوان) بود، بگوان بلغت‌دهنده‌ی خدا را گویند
حقیر، کسانی که در آنجا و سایر بلاد هستند این است که
(بگوان) از (رام) هم که یکی از خدایان دیگر هستند است
بالا تر و مهم تر است (بگوان) در این مکان بسیار مجلل
زنده‌گی میکند و در حدود بیت و پنج خانه وارد اطاق
او نیز زندگی می‌نمایند، تمام خدمه او بسیار میروند و خرج
آنان را بگوان همده دارد است، بگوان یکی از نو و قلا^{تی}

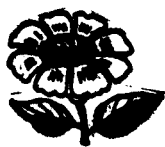
اخراد هند است، من بگوان را ندیدم ولی عکس او را مشاهده نمودم، از عکس وی حدسی قوی زدم که بگوان باید انگلیسی باشد، از عده ای که در آنجا بودند، سؤال شد که بگوان از اهل کجاست؟ بعضی گفتند انگلیسی است، بعضی گفتند پدرش انگلیسی و مادرش هندی می باشد و بعضی بالعکس گفتند ولی بیشتر بر آن بودند که وی انگلیسی است در انگلستان متولد شد و نشو و نما کرده است، انگلیسی ها او را در هند گماشته و بوسیله او مردم هند را استعمار کرده اند.

مؤلف گوید: علت اینکه من حدسی زدم که بگوان باید انگلیسی باشد اینکه چون دولت انگلیس از هر دولتی شیطان تر است استعمار و استمارش قوی تر و قبیح تر است.

اینک این استعمار و استمار بلکه استعمار بگوان انگلیسی و قصاصات شما خواننده گان محترم.

استعمار دولت انگلیسی بوسیله بگوان انگلیسی، دولت هند را وادار میکند که با اصرار زیاد از بگوان درخواست

نمایند که بول و غایط خود را بدولت هند اختصاص دهد .
 دو توالت (ستراج) یکی از طلا و یکی از نقره ، دولت هند ،
 برای بگوان قرار داده است ، بگوان هم با پیرویی تمام
 در ظرف طلا غایط و در ظرف نقره بول میکند ، دولت
 هند با قیمت زیاد بول و غایط این دشمن خدا را خریدار
 مینماید ، بعد در پاکت‌های طلا (یعنی پاکت‌هایی که از ورقه
 نازک طلا ساخته شده است) غایط خشک شده او را
 میگذارد و بول او را در میله‌های بلوری ریخته ، برای
 سفرای خود ، در هر مملکتی که هستند میفرستد و آن سفاک
 هم با کمال افتخار آنرا پذیرفته و در منیافتهای مهم مقداری
 از بول او را در غذا های مایع و غایط خشک شده او را بر
 روی غذا های غیر مایع بصورت پودر میریزند و میخورند
 تف بر این بگوان و دولت مستعمر انگلیس .



مطلبی شگفت انگیز و حیرت افزا .

مطلبیکه بسیار شگفت انگیز و حیرت افزا است اینکه،
 سادوها همانطور که در پیش بیان شد، خودشان،
 فوق العاده مورد احترام هندو هستند و دل از تمام
 علائق دنیا شته اند ولی از بول و غایط بگوان
 دل نکنده اند، در اطراف منزل بگوان، عده ای از
 سادوها زندگی میکنند، از چند نفر سادو سؤال
 شد بالاترین آرزوی شما چیست ؟

با حالت ناله و تضرع گفتند تنها آرزوی ما اینست که مقدار^۴
 از بول و غایط بگوان نصیب ما بشود یکی از آنان گریه
 میکرد و میگفت من بیست سال است که در این درگاه،
 زندگی میکنم مقدار خیلی کمی هم از بول و غایط بگوان
 بمن نداده اند، آری استعمار انگلیس خیلی قوی است
 بطوریکه با منت زیاد بول و غایط یک نامرد و خائن و
 لامذهب انگلیسی را در حلق عده ای از هندو میفاید

عقیده هند در باره بگوان

تمام هند از آتش پرست و میون پرست و گاد پرست و شیطان پرست و بت پرست و آب پرست و ذکر پرست و و و به بگوان عقیده دارند و او را مظهر خدایان خود میدانند ولی عقیده آنان در باره خواب بگوان مختلف است بعضی عقیده دارند که وی هرگز نمی خوابد همیشه بیدار است، اگر بخوابد تمام دنیا زیر و زبر میشود، همه آسمانها از هم میپاشد، بعضی دیگر چنین عقیده دارند که وی بجهت ظاهر میخوابد ولی قلب او آگاه است، هرگز قلب بگوان بخواب نخواهد رفت.

و عقیده دارند که وی همه کاری را میتواند انجام دهد در هیچ کاری عاجز و درمانده نمی شود اگر بخواند آسمان را بزمین و زمین را به آسمان ببرد قادر است، البته پوشیده نماند که وی ریاضت باطل خیلی کشیده است مکن است بعضی از کارهای محیر العقول انجام دهد.

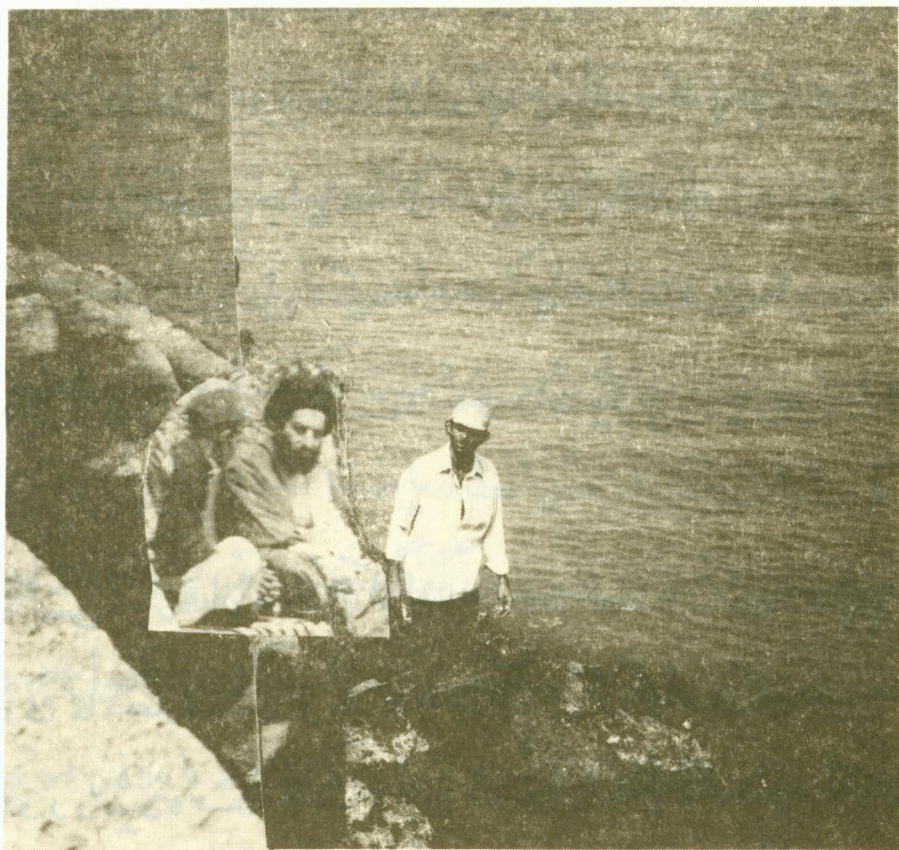
ملاقات مؤلف با مروجی مرتاضین در نبارسی

در سفر اول بدون خبر قبلی بطور مخفیانه بایک مترجم اردو زبان به شهر نبارسی وارد شدم، پس از سؤال از چند نفر ماهر بکسره بمکان مرتاضین رفتم، محل ریاضت مرتاضین در کنار دریای گنگو می باشد، تصادفاً وقتی من به آن مکان رفتم که هوا در نهایت گرم بود، چون مرتاضین در جایی باید ریاضت بکنند که هوا در نهایت گرم باشد، یکی از شرائط ریاضت سردی است. بچرد ورود برب دریای گنگو چند نفر بجا گشتند؛ کجا میخواهید بروید؟ مترجم در جواب گفت: میخواهیم با مرتاضین ملاقاتی بنماییم، آنان گفتند: باید از مروجی اجازه بگیرید، مترجم، از مروجی اجازه خواست، وی، در مرتبه اول اجازه نداد، مترجم بوی گفت من باتفاق بکنم عالم ایرانی (البته بنظر مترجم ولی بنظر نگارنده ملک جاهل ایرانی) آمده ام، مروجی همینکه شنید عالم ایرانی میخواهد با وی ملاقات

کند، با آغوشی باز از من استقبال کرد و خیلی با من گرم گرفت
 من همینکه وارد ریاضتگاه مرتاضین شدم، اشخاصی را
 با انواع مختلف در ریاضت مشغول دیدم، شخصی را دیدم که بر
 یک درختی سرازیر است، از مرتبی سؤال شد، چنده وقت
 است این شخص به این شکل آویزان است؟

وی گفت شش ماه، یک ماه در این مکان و پنج ماه در جای
 دیگر آویزان بوده است و شش ماه دیگر نیز باید بهین شکل
 آویزان باشد.

شخص دیگری را دیدم که کف دست خود باز کرده و تخی در
 آن کاشته، مقدار یک وجب بلکه بیشتر گیاه در کف دست
 او روییده شده است، باز شخصی را دیدم که دودست خود
 خود را بر سر گذاشته و کبوتر بر روی آن آشیانه کرده بود
 از مرتبی پرسیدم مترجم سؤال نمودم، این شخص که دست
 خود را بطور افقی باز نگاه داشته و مقداری خالک در کف
 دست گذارده و تخم در آن کاشته، ویسی از چند عوئید



مؤلف در کنار مرتضیٰ در شهر بنارشی کنار دریای گنگر

شده و باین مقدار رسیده و یا آن شخصی که دستهای خود را
بر روی سر گذاشته و ایستاده بقدریکه مرغ بر روی آن،
آشیا نه کرده است مگر بشر نیستند احتیاج به خواب،
ندارند ؟

مریّی در جواب گفت : آری بشر هستند و نیاز بخواب
دارند ولی خواب آنان بمقدار مقرر در وقت معین است
مادر وقت مقرر حاضر می‌شویم و دست و پا بدن آنان را
نگاه میداریم و آنان تا وقت معین بخواب می‌روند و بعد
آنان را از خواب بیدار میکنیم، آنوقت باید خودشان
تا وقت معین بیدار باشند و بکار خود ادامه دهند،
اگر تخلف نمایند مردود بشمار رفته، از ریاضتگاه،
آنان را بیرون خواهیم کرد.

باز شخصی را دیدم که بر روی یک پا ایستاده است
و نیز شخصی را دیدم، یک دیگ پراز نجاست انسان
را روی آتش گذاشته و با چوبی آن نجاست را بهم میزنند

بقدری جوی کند آن، آن مقدار از فضا را پُر کرده بود
که انسان را دچار تهوع و استفراغ میکرد.

پرسیدم این شخص چرا این کار را میکند؟
مریّی گفت: نفسی این شخص خیلی سرکش است، برای
سرکشی نفسی سرکشی او این کار تا مدتی لازم است
و نیز شخصی را دیدم لخت شده است و در جلوی خود
آتش افروخته شعله اش با آسمان می‌رود، در آن هوای
گرم و در جلوی آتش سوزان مانند باران از بدنش
عرق جاری بود.

گفتم: این شخص بچه جهت این کار را انجام میدهد؟
مریّی گفت: نفسی این شخص از آن شخصیکه نجاست را
به هم می‌زد سرکشی تر است از این نظر برای رام کردن
نفسی سرکشی تا مدتی این کار برای او لازم و ضروری
است و نیز شخصی را دیدم، دو پای خود را تا بزان
در آب قرار داده و چشم با آسمان دوخته است.

گفتم: این شخص برای چه این کار را انجام میدهد؟
 مربی گفت: این شخص مدت ده ماه است که این
 کار را انجام میدهد، دو ماه دیگر باقی است، اگر
 موفق شد اسراری را کشف خواهد کرد، وی در آسمان
 ستاره‌ای را مشاهده میکند، در روز روشن که آنرا
 شما در شب قار یک نمی‌توانید مشاهده کنید، باید چشم
 از آن ولولوی یک لحظه بر ندارد، اگر یک لحظه تحلف نماید
 تمام زحمات یکساله اش هدر خواهد رفت؛

از مربی سؤال نمودم: آیا شما هم این کارها را انجام
 داده اید یا نه؟

وی در جواب گفت: آری هم این کارها و کارهای دیگر
 که شاق‌تر از اینها بود انجام داده‌ام.

گفتم: شما که این گونه از اعمال شاقه را انجام داده اید
 بکجا رسیده اید و چه کار می‌توانید بکنید که دیگران
 قادر بر آن نیستند؟

وی گفت: من غیب میگویم، از چیزهای پنهانی خبر میدهم
گفتم مانند فال بین‌های ما که در ایران ادعاء میکنند
غیب میگویند: یک دسته از مطالب کلی را برای
مردم میگویند: بعضی از آنها تصادفاً صحیح درمیآید
و بعضی دروغ مثلاً میگویند: شما یک زن دارید و
از آن دو فرزند بوجود آمده است یکی پسر و یکی دختر
سه فرزند دیگر از آن زن خواهید داشت، بعد آن
زن می‌میرد، زن دیگر خواهید گرفت و از آن هم
چهار فرزند خواهید داشت، از این قبیل حرفها
با این فرق که فال‌بین‌ها بدون ریاضت از این حرفها
تحویل مردم میدهند و شما با ریاضت.
وی گفت خیر ما هرچه میگوئیم حساب کرده و درست
است از گذشته و آینده و حال اشخاص خبر میدهم
و ابداً خطا در آن نبوده و نخواهد بود.
گفتم: حالا که این ادعاء را نمودید خوبت از گذشته

و آینده من در این سفر خیر دهید اما از گذشته بگوئید
 من چند روز است به هند آمده ام، و از آینده چند
 روز دیگر در هندوستان خواهم بود و بعد از هند،
 خارج خواهم شد.

مرتبی گفت: نام شما چیست؟ گفتم: سید محمد مهدی،
 پسر از چند دقیقه گفت: شما بیت روز است به هند
 آمده اید و از بنارسی روز پنجشنبه خواهید رفت (من
 این سؤال را در روز یکشنبه کرده بودم) و اما از هند
 پسر از گذشت دو ماه، خارج خواهید شد، بیت روز
 آن گذشته است، چهل روز دیگر باقی است.

من با خود گفتم این هم مانند فال بین‌های ایرانی است
 خبر اولی راست بود، درست من بیت روز تمام
 بدون کم و زیاد در هند بودم، آن روز که با مرتبی
 ملاقات کردم روز بیستم بود و اما اینکه گفت: روز
 پنجشنبه از بنارسی، خواهی رفت بحسب ظاهر دروغ

باید باشد، چون من بلیط قطار را برای روز چهارشنبه یعنی یکروز جلو تر از روزیکه او خبر داده است، گرفته ام، بعد معلوم شد که او درست گفته بود، چون در روز چهارشنبه که بایستگاه قطار رفتم، گفتند بعضی از خط راه آهن خراب شده، موکول بروز پنجشنبه شد، در روز پنجشنبه از بنارس بجای دیگر سفر کردم. و نیز سفرم در هند طبق خبر مرتاضی بدردن کم و زیاد همان دوماه تمام طول کشید.

مؤلف گوید: ان الله لا یضیع اجر عامل خدا میتعالی اجر و مزد هیچ عامل و کتده کاری را ضایع نمیکند، نفایت به بعضی هم در دنیا و هم در آخرت و به بعضی فقط در دنیا اجر و مزد میدهد اما آنانیکه هم در دنیا و هم در آخرت خدا اجر و مزد دسان میدهد، نکوکارانند که بر طبق فرموده او عمل مینمایند و اما آنانیکه فقط در دنیا از خدا اجر و مزد میگیرند اهل ریاضت باطله هستند، چون آنان دوست و پیرو شیطان

میباشند و شیطان به آنان وحی و الهام میکند بناء بر این
شیطان و پیروان شیطان فقط در دنیا بضیّب دارند و
از بهره های آخرت بطور کلی محروم میباشند، چون اعمال
آنان بر طبق دستور خدا نیست.

باری از مرتبی سؤال کردم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
چه وقت ظهر میگذرد، علت این سؤال فقط برای آزمایشی
و امتحان بود، میخواستم بدانم درجه اعتبار آنچیزیکه به او
داده شده است تا چه اندازه میباشد.

خواهید گفت: با این سؤال چگونه میتوان آزمایی کرد؟
جواب: اگر مرتبی وقت ظهر حضرت را تعیین میکرد، پی
میبردیم که آنچیزیکه به او داده شده اعتباری ندارد، چون
طبق اخبار وارده کسی جز خدا نمیتواند وقت ظهر حضرت
حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف را تعیین کند
و دانستن این وقت از همه پنهانست جز ذات احدیت کسی
نمیداند، و اگر تعیین نکرد میتوان گفت اعتبار دارد.

موجی گفت: نام امام زمان چیست؟

من در جواب گفتم مخفی شده است در دین ما، از بردن نام
 شریف آنحضرت ولی بهجت بدست آوردن مطلب، باین نحو
 نام مبارك آنحضرت را برای شما بیان میکنم: نام مبارک
 نام شریف جدّ بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه و اله
 است، وی پس از بیت دقیقه تأمل چیزی بنظرش نیفتاد
 کاغذ و قلم طلب کرد باز در مدت بیت دقیقه چیزهای
 مینوشت تا اینکه سرانجام گفت بهیچ وجه وقت ظهور این،
 شخصی را نمیتوان تعیین کرد، من وقایع هزار سال آینده
 را در این صفحه کاغذ معین و مشخص کرده ام، وقایع مهمی
 در آینده رخ خواهد داد و این شخص مرد بزرگی است از
 او کارهای بزرگ و سنگین انگیز ظهور و بروز خواهد کرد
 ولی نمیتوانم مشخص کنم که در چه زمانی ظهور میکند و کدام وقایع
 مهم در آینده از او صادر میشود تا بتوانم وقت ظهور را
 معین کنم.

بوی گفتم: اکنون که دانستی، صاحب این نام شخصی بزرگی است
 و از او کارهای بزرگ و مهمی صادر می‌شود؛ این شخص وارد
 امام و پیشوا و رهبر ماسیحیان است، بیا و اسلام اختیار کن
 و پیرو این راد مرد بزرگ شو.

در جواب گفتم: از پذیرفتن این خواسته شما معذورم.
 باز از وی سؤال کردم سفیانی از کجا و در چه وقت خروج میکند
 پی از اندک تأملی گفتم: از سام خروج خواهد کرد و اکنون
 در سام صاحب منصب مهمی است، در صدد خروج است
 و اما وقت خروج او معلوم نیست.

باز سؤال کردم سید حسنی از کجا و در چه وقت خروج
 و قیام خواهد کرد؟
 در جواب گفتم: اینها چه سؤالاتی است از من میکنید هر
 چند هر چه سؤال کنید جواب خواهم داد ولی سفیانی،
 سید حسنی یعنی چه؟

گفتم: سفیانی یکی از جنایتکاران است که قبل از ظهور حضرت

معهدی روحی له الفداء خواهد آمد جریانی مفصل است
از ذکر آن خود داری میشود و سید حسنی از نیکوکاران
است او نیز قبل از ظهور حضرت معهدی قیام و خروج خواهد
کرد.

وی گفت: چرا میگویند سید حسنی مگر همه سادات یکی،
نیستند؟

گفتم: خیر ما شیعیان دوازده امام و جانشین بعد از پیغمبر
خود داریم در این دوازده تن پاک و نضر برادرند و
هر دو امام و پیشوای ما شیعیان می باشند یکی بنام حضرت
امام حسنی و یکی بنام حضرت امام حسین علیهما السلام
وی فوراً گفت: حسین شما را خوب میشناسیم مرد بزرگ است
و از برای او عزاداری هم میکنیم برای مظلومیت او گریه
میکنیم و در وقت شدائد با او متوسل می شویم و او هم مقاصد
ما را روا میکند ولی امام حسنی را نمی شناسم و اکنون نام او
را از شما می شنوم، گفتم: این برادر بزرگ امام حسین است

نامدتی بر امام حین (ع)، و دیگر از پیروانش امامت و
بیثوائی دانسته است، هر دو دارای مقامی بسیار چند
هستند بعضی از سادات به امام حن علیہ اللّام منسوب
هستند آنان را سادات حنی و بعضی به امام حین
علیہ اللّام منسوب هستند، آنانرا سادات حینی،
میگویند، از این بیان خویشی آمد و از نام مقدس
حضرت امام حن علیہ اللّام احترام کرد و سر فرود،
آورد و گفت: سید حنی، از طرف شمال ایران، خروج
خواهد کرد و اکنون در تحقیق جمع نیر و میبایست و اما در
چه وقت خروج خواهد کرد برای من معلوم نیست.
مؤلف گوید: خواننده گان محترم ملاحظه فرمودند
که مرتاضی در باره وقت خروج و قیام سید حنی
و سفیانی، اظهار بی اطلاعی کرد و گفت: برای من معلوم نیست
باید چنین باشد و اظهار بی اطلاعی کند، اگر وقت خروج
و قیام این دو تن را تعیین میکرد، باز پی می بردم بر اینکه،

چیزی که با و داده شده است بی اعتبار است، چون طبق
 اخبار وارده بین خروج و قیام سفیانی و سید حسنی و
 ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شش ماه
 فاصله است، پس با تعیین وقت خروج و قیام این دو تن
 وقت ظهور حضرت حجة ابن الحسن العسکری روحی له العزاء نیز
 معلوم و معین می‌شد و در پیش گوشتد شد که وقت ظهور حضرت
 را جز خدا کسی نمی‌داند.

پرسیدم شما از چیزهای دیگر هم اطلاع دارید؟

گفت: مثلاً چه چیز؟

گفتم: با جنیان و پریان سروکاری دارید و تاکنون جن گرفته

و یا تسخیر کرده اید؟

در جواب گفت: جن گرفتن و تسخیر کردن، از مراحل اولیه

ریاضت است برای ما جن گرفتن بسیار کار آسانی

است، شاگردان مادر ابتدا ای ریاضت جن تسخیر

میکند، اکنون یکی از مرتاضین که تازه آمده و مشغول

ریاضت سده است یک جن تسخیر کرده است.

گفتم: وی در کجای باشد؟

دست مرا گرفت و نزدیک یکی از حیمه ها برد و گفت: این

است، من دو نفر را شبیه بهم در آنجا دیدم.

از مربی سؤال کردم کدام یک از این دو، جن می باشد؟

وی یکی از آن دو اشاره کرد و گفت: این جن است.

گفتم: از کجا معلوم است که این جن باشد؟!!

وی قدری ناراحت شد و گفت: ما شما دروغ نمی گوئیم،

میخواهید باور و میخواهید باور نکنید، این جن است.

باور کردن شما و باور نکردن شما برای ما یکسانست.

ولی خیلی مایل بودم که حقیقت امر بر من کشف شود که در همین

تکاپ، شخصی با ما را حتی تمام، در جلوی ما ببرد و گفت:

من از اهل لکنهو هستم، دکانم را دزد زده است، آنچه که در آن

از اشیاء قیمتی بوده است برده، بهرجا و هر شخصی متوسل،

سده ام، نتوانستم، دزد خود را پیدا کنم، تا اینکه بعضی از دوستانم

همین گفتند، تو باید به بنارسی بروی و از مرقاصین سؤال کنی تا،
 دراز ترا بتو نشان دهند، خلاصه مرا به اینجا راهنمایی کردند،
 اکنون بنزد شما آمدم، خواهش نمودم، دراز مرا بمن نشان دهید
 و یا اشیاء روبرو شده مرا معلوم کنید، در کجا است.

مری گفت: مادر اینجا آماده گی برای اینگونه از کارها نداریم
 ما فقط مرقاصی تربیت میکنیم.

نگارنده گوید: من وقت را غنیمت شمرده، فوراً به مری گفتم: حرف
 شما صحیح است آماده گی شما برای اینگونه از کارها نیست ولی این
 شخصی بامیدی، از راه دور باینجا آمده است، سائیت نیست
 او را نا امید برگردانید، برای جمع کردن بین دو حق بهتر آنستکه
 بخواست او جابه جایی بپوشانید و به او گوشزد کنید که دیگر
 کسی را به اینجا راهنمایی نکند بلکه جلوگیری هم بنماید و بگوید
 اگر به بنارسی برای اینگونه از کارها بروید، خواسته شما
 پذیرفته نخواهد شد، وی این تقاضا را از من قبول کرد
 و با وی معاهده کرد، سپس بآن شخصی که جن را ستغیر

کوده بود، امر کرد که بوسیله جتن، دزد او را نشان دهد
 وی به جتن دستور داد و جتن، دست خود را با آسمان دراز
 کرد و مغول او را دی سد، پی از لحظاتی چند مشاهده
 شد که از دهان وی، سعله آتشی، بیرون می آید، بعد که
 سعله آتشی خاموشی شد به آن شخصی که او را تخنیر کرده بود
 چیزهایی بزبان اردو گفت، و مترجم برای من ترجمه نمود
 و گفت که جتن میگوید: در فلان بازار کهنی، از فلان خیابان
 در نام بازار و خیابان را گفت که وارد بازار میوه دست
 راست کوچه است، داخل کوچه دست راست مغازه ای
 نسبتاً بزرگ است، در آن مغازه تمام اشیاء شما موجود،
 است، و سارق اکنون، در بازار راه می رود و در صد دهم
 دیگری می آید.

مؤلف گوید: من از اول جریان تا وقتی که گفت اکنون دزد
 در بازار راه می رود و در صد دهم دیگری می آید
 حیثاً تم به آن جتن دوخته برده، جتن همان طور که در اول

دستمایی را با آسمان بلند کرده بود تا با خر بلند بود و من
 بخوبی میدیدم، در دستی چیزی نبود، من با خرد، گفتم
 دلیل مانع کننده ای نیافتم بر اینکه او جتن است، چون ممکن
 است، از روی سعبده کاری کرده باشد که بنظر میآید که سطل
 آتشی از دهانش بیرون آمده، چنانکه سعبده باران، چنین
 کارهای را انجام میدهند، و خبر دادن بر اینکه اشیاء مسروقه
 در کجا و سارق در کجا است، دلیل برجتن بودن او میشود چون
 بسیاری از انسانها از این خبرها میدهند، در این فکر بودم و
 در همین حال چشم به جتن و کردارهای دوخته شده بود، یک
 مرتبه دیدم از میان دست خالی خود کلیدی به شخصی لکنه‌ای
 داد و گفت: این هم کلید آن مغازه است، آلا آن از جیب سارق
 در آوردم از این کار، یقین کردم که او جتن است، چون فوراً
 بقبول خداوند متعال، در قرآن کریم منتقل شدم (قال عفریک
 مِنَ الْجَنِّ اَنَا اَتِيكَ بِرَقِيبٍ لَّانْ تَقُومَ مِنْ مَعَامِلِكَ) یعنی به
 حضرت سلیمان، عفریتی گفت: من تحت بلقیس را از سبأ،

میآورم پیئی از آنکه تنی از جای خود برخیزی .
 لکنهو کجا ، بنارسی کجا مسافت بین این دو شهر خیلی
 است ، جن کلید را از جیب سارق در میآورد و بآن
 شخص میدهد ، بدون تردید او جن بود ولی نه جینی
 که بعضی از افراد ایرانی تعریف میکنند که سم دارد و دم
 دارد ، خیر نه سم داشت و نه دم بلکه بکل یک آدم
 حاجی بود ، از این جهت من در تردید بودم که آیا او
 انسان است یا جن تا اینکه بوسیله آن کارش دانستم
 جن است .

طبق تعریفی که برای جن شده است ، جن همه شکلی در
 میآید مگر بکل انبیاء و اولیاء ، پی میتواند بکل انسان
 کامل از نظر خلقت درآید نیاز بداشتن سم و دم نیست
 اگر بصورت حیوان درآید آنگاه دارای سم و دم و شاخ
 خواهد بود و الحقیقه جوهر ناری بیک شکل با اشکال المختلفة ،
 حتی الکلب و الخنزیر و سوی الأُنبیاء و الأولیاء .

عالم غالب می‌شود یا جاهل روح الهی می‌برد یا روح الشیطان (شاه آمریکائی)

کیا لواندی قبل از پیروزی انقلاب من با مربی متواضعین
در بنامی ملاقات کردم و از وی سؤالاتی نمودم که از
نظر شما خواننده گان محترم گذشته است، بعد از آن سؤالات
از وی پرسیدم بین عالم بزرگواری و جاهل نادانی
در ایران نزاع و اختلاف است، عالم نصیحت میکند
ولی جاهل نمی پذیرد و میخواهد ایران را به تباهی بکشد
ملت ایران اغلب بلکه تمام بجز عده ای از درباریان
جاهل یعنی شاه آمریکائی، نوکر مستقیم اجانب، کله
پوک بی اراده خلاصه یعنی کسک، همه با عالم هستند
و کلمات او را از جان و دل قبول میکنند و علیه رژیم قیام
کرده شعار مرگ بر شاه و مرگ بردودمان می‌چلری
میدهند ولی قدرت و نیروی ظاهری یعنی سرنیز، با جاهل
است، سرانجام غلبه و پیروزی با کدام است، عالم یا

جاهل وی از من سؤال کرد نام عالم چیست؟
 نام شاه ایران را میدانم چیست، چون نام او در سنگه هانوشته
 شده است، گفتم او شاه ایران نیست، ملت ایران او را
 بیک قانز و یک پیشیز هم قبول ندارند، چهره پشاهی
 بلکه او شاه آمریکا است، از طرف آن ابر قدرت برونیک
 ملت ملت ستم دیده و مستضعف حکومت میکند.

گفت بسیار خوب، نام عالم چیست؟
 گفتم: روح الله، از این اسم خوشش آمده و با حالت تبسم
 گفت: روح الله، گفتم: بله روح الله.

پس از اندکی فکر گفت: سرشورش خواهد شد در هر
 سرشورش، خونهای زیادی ریخته خواهد شده
 در هرشورش اثری بجا خواهد گذاشت، درشورها
 مقوم عالم غالب میشود و جاهل یعنی محمد رضا پهلوی

میرود

من همینکه بایران آمدم این مطلب را نشر دادم حتی در

لیک اعلامیه هم نشر شد، از شهرهای دور دستایران
 بنزد من میآمدند و سؤال میکردند که مطلب مذکور صحت
 دارد یا نه و من جواب مثبت میدادم، میگفتند خودمان
 مطلب را بیان کنید تا بلا واسطه از شما مطلب را شنیده باشیم
 ساواک در تعقیب من بودند تا مرا دستگیر کنند ولی
 موفق نشدند، پی از گذشت یکی دو ماه مردم به بنده
 منزل میآمدند و میگفتند شورش زیاد شده است، پی
 چرا شاه سرنگون نمی شود ؟

گفتم: اثرات آن سر شورش را نشان دهید میگفتند
 خون ریزی های زیاد، گفتم: خون ریزی اثر شورش
 نیست بلکه لازمه شورش است هر شورش طبعاً با خود
 خون ریزی دارد.

تا آنکه یک شورش عجیبی شد و خون ریزی زیاد شد
 در آن وقت شریف امامی نخست وزیر شد و حکومت
 نظامی در سراسر ایران برقرار کرد، گفتم این یک اثر

(یعنی حکومت نظامی) باز پس از چندی کابینه شریف
 امای سقوط کرد و از هاری نخست وزیر شد و در زمان
 وی با اینکه حکومت نظامی بود، شورش محیی شد، و
 خون ریزی زیاد شد، از هاری رژیم نظامی برقرار کرد
 یعنی در تمام دوائر دولتی هم حکومت نظامی برقرار شد
 گفتم این هم اثر دوم، در انتظار اثر سوم باشید.
 تا اینکه باز شورش سوم شد و کابینه از هاری سقوط کرد
 بختیار بی اختیار نخست وزیر شد و شورای سلطنتی،
 برقرار گردید و شاه رفت، بعد از چندی یعنی در
 دوازدهم بهمن سال ۱۳۵۷ خمینی بت شکن، شاهن
 پهلوی شکن آمدند و ایران را در قبضه قدرت خود
 در آوردند.



دستبند و طوق

بعضی از افراد شیعه هند مخصوصاً در استان یوپی
حلقه‌ای از نقره در دست میگذارند و آنرا (کره) یعنی
دستبند میگویند.

عقیده دارند که این حلقه را در دست بجهت آن میگذارند
که همیشه بپا دستبندی باشند که در دست مبارک حق
امام زین العابدین علیه السلام از روی ستم گذاردند
و اینکار مسیوح یافته بحدّیکه در دست بعضی از هندوها
و برخی از اهل سنت نیز دیده میشود.

جوانان شیعه اغلب بلکه قریب بتمام و بعضی از اهل سنت
و هندو، طوقی در گردن خود میگذارند و آنرا (نِسْلِی)
میگویند و این طوق را از روز هفتم ماه محرم در گردن‌های
خود میگذارند تا روز عاشورا از گردن برمیدارند.



نذر امام صادق (ع)

در روز بیت و دوم ماه رجب، شیعیان هندوستان و پاکستان بعنوان نذر امام صادق علیه السلام، نان شیر و شیر برنج و برقی و لُدد و گلاب جامن و بالوساهی که از اقسام شیرینیات هندوستان و پاکستان است، در خانه های خود میگذارند و تمام ارزش و مرد، خور و گلان، بدون دعوت بخانه هم میروند و از آن شیرینی ها استفاده مینمایند و بعضی هم اطعام میکنند و در اهل سنت دو گروه هستند، گروهی بنام (دیوبندی) و گروه دیگر بنام (بریلوی) این دو گروه، هم در هندوستان و هم در پاکستانی باشند، دسته بریلوی از این نذر متابعت کرده مانند شیعیان بخانه هم میروند و از آن شیرینی ها استفاده میکنند ولی دسته (دیوبندی) که همان (فرقه وهابیه) هستند به این نذر اعتقاد ندارند، بلکه با این نذر مخالفت دارند.

و این کار معروف است بنذر امام صادق علیه السلام،
و در ضمن بکنوع شادی و فرح است برای پدرک رفتن معاوی
علیه العادیه .

شیعیان هندوستان و پاکستان به آداب و رسوم و مقدسات
مذهبی فوق العاده اهمیت میدهند، در ایام درک رفتن
معاویه و یزید و ابن زیاد و شمر و خولی و و مجلسی شادی بها
میکند و در موارد حضرات ائمه علیهم السلام و امامزاده گان
لازم التحظیم، چون حضرت ابا الفضل و مسلم بن عقیل و زینب
و ام کلثوم و و علیهم السلام مجلسی جشنی برقرار مینمایند، و
توسلات آنان بحضرات ائمه و چهارده معصوم و امامزاده گان
لازم التحظیم بیش از شیعیان ایرانی است و معجزات باهرات
از حضرات معصومین و کرامات فراوان از امامزاده گان
لازم التحظیم علیهم السلام نیز در هندوستان و پاکستان
بیش از جاهای دیگر جهان است .



عده‌ای از جوانان نامان ذوالفقار علی بود

درست یاد ندارم که در هندوستان بود یا در پاکستان، در یکی از خانه‌ها مراد صوٹ کردند، عده‌ی زیادی از جوانان انر سی نفر تجاوز میکرد و عده‌ای از پیر مردان و ریش سفیدان در آن خانه شرکت داشتند، جوانان همه سی ساله بودند قبل از صوف نام یکی از ریش سفیدان مجلسی مرا مخاطب قرار داد و گفت: آقا اجازه میدهید ملت برگذاری این ضیافت را برای شما بیان کنم؟

من در جواب گفتم: بفرمائید، بیان کنید.
وی گفت: اولاً این ضیافت با قتل شما برگذار شده است
ثانیاً برای یاد بود واقعه معجزه سی سال پیش.
در سی سال پیش حضرت علی علیه السلام معجزه‌ای فرمودند
لطفاً نام این جوانان را از خودشان سؤال کنید.
من هم از طرف راست خود شروع به سؤال نمودم.
آقا نام شما چیست؟

گفت: ذوالفقار علی، از دومی سؤال کردم، گفت: ذوالفقار
 علی، از سومی گفت: ذوالفقار علی، از چهارمی، گفت: ذوالفقار
 علی، از پنجمی، گفت: ذوالفقار علی همینطور تا دهمی سؤال
 شده گفتند: ذوالفقار علی، من خنده ام گرفت و گفتم بنظر
 اگر از همه این جوانان سؤال کنم همه خواهند گفت: ذوالفقار
 علی، آن ریش سفیدان همه بطور دسته جمعی گفتند: آری
 آقا اگر از همه سؤال کنید همه خواهند گفت: نام ما ذوالفقار
 علی می باشد.

سپس آن ریش سفید گفت: آیا نمی پرسید چرا همه نامان
 ذوالفقار علی است؟

گفتم: آری از شما سؤال میکنم چرا همه نامان ذوالفقار علی
 است؟ وی گفت: این جوانان تمام سی ساله هستند، در سی سال
 پیش برای این آسمان یک شمیری از نور نقشی بسته بود و در
 زیر آن با خط نوره بسیار خوانا نوشته بود.
لافتی الا علی (ع)، لا سیف الا ذوالفقار.

تا دوازده شبانه روز باقی بود و بعد محو شد.
 در آن سال، هر چه از شیعیان فرزند متولد شد، تمام،
 پسر بود و همه پسران نام فرزند آن خود را ذوالفقار علی
 گذاردند، این عده نمونه ای هستند از آن جوانانیکه همه
 سی ساله هستند و نامان ذوالفقار علی میباشند.

پرسیدم ذوالفقار بچه شکل بود؟
 علت سؤال برای این بود که بدانم آنان بر طبق روایات تواتر
 ذوالفقار را دیده اند، یا بشکل خیالی که در نظر بعضی از
 مسلمانان است که در زیر شمائل حضرت مولی الکونین علی
 ابن ابی طالب علیهما السلام میکشند (شیری میکشند که سر آن
 دوشاخ دارد).

در جواب گفتند مانند قه بود ولی بزرگ و سر کج دارای
 دو دم و لبه بود و لبه آن تیز بود.
 در روایات هم تعریف ذوالفقار این طور شده است



گاوپرستان چه گاوپرا میپرستند.

گاوپرستان، در میان گاوها گاوهای ماده و در میان گاوها ماده، گاوهائی را که موزهره طلایی رنگ است و در جلوی پیشانی آنها سفید است، میپرستند.

و به گاوهای ماده نیز احترام میگذارند ولی نه بجدپرستش نسبت به گاوهای نر، احترام که قائل نیستند بجای خود، آنها را خیانتکار و جنایتکار میدانند، چون بر گاوهای ماده میجهند، خیانت و جنایت گاوهای نر، جمعیدن برگاوهای ماده است، از این رو آنها را میزنند و بکارهای سخت و طاقت فرسا وامیدارند مثلاً دو گاو نر را بیک گاری پیار بزرگ می بندند و پارهای زیاد در گاری میگذارند، بطوریکه هر بیننده ای میفهمد که آن دو حیوان قادر بر بردن آنهاست بار نیستند، ولی بغوب چوب آنها را بحرکت در میآورند، کارها را که از گاوهای نر میکشند از هیچ حیوانی چون للاغ و قاصور و سب و شتر و امثال آنها نمیکنند، گرهدن و پست گاوهای نر اغلب،

راحم است .

خوبختانه گاوپرستان هندوستان، پس از مدتی که یک گاو
ماده زرد طلایی رنگ را می پرستند، گاو پیر میشود، هم تنه
می بینند، مرگ گاو نزدیک شده است آنرا در بیابان رها
میکند، حیوان برای بدست آوردن علوفه مسیری را طی،
میکند و مغول چریدن میشود، تا آنکه از سرحد هندوستان
خارج شده بزمین پاکستان وارد میگردد، پاکستانی ها، آن
گاو را گرفته، سری برند و نوش جان مینمایند.

گاوپرستان علاوه بر علوفه بخدایان خود رگاوهای زرد
طلایی رنگ) شیر و تخم مرغ میدهند و از شیر خدایان خود،
بجهت استشفاء استفاده میکنند، فضلا خدایان خود را به
سر و روی خود می مالند و از بول خدایان خود نیز استفاده
مینمایند، اگر بخواهند بیک شخصیت بزرگ خیلی اهمیت بدهند
یک قطره از بول خدایان را در یک قجان چای و یا در یک لیوان
شربت ریخته و بنزد وی میرند و این نهایت احترام است که

از یک شخصیت بزرگ میبایند .

گاوپرستان ، بول گا و را بر و صورت خود نیز بعنوان بزرگ
می مالند ، فضلہ گا و را بجهت تقیم و تبرک بدیوارهای خانه
خود می مالند و در و دیوار خانه های خود را بفضلہ های
گا و زینت میدهند (البته بلیقه خودشان) مانند ماکه
در و دیوارهای خانه های خود را بزرگ زینت میدهم
و بعضی از گاوپرستان فضلہ گا و ماده مخصوص را در آتش
ریخته و از دود آن استفاء میبایند .

اگر گا و ماده یا گا و ماده مخصوص ، در خیابان و یا در کوچه
مائینی رو بخوابد تمام مائینها ، از حرکت می افتد ، ترافیک
همچی میشود ، هیچ مائینی حق برق زدن ندارد ، در چنین
وقتی باید شافس مردم دهند ، خوب باشد که گا و نادان ،
خسته نباشد و در خواب نباشد و باراده خود بر خیزد و
در ضمن ترسو هم باشد با این شرایط ممکن است بر اثر دیدن
مائینها و موثرها و دو چرخه ها و دورشکه ها و گاریها

و و، رم کند و از وسط خیایان ویا کوچه های وسیع
 بکنار رود و گرنه اگر خسته باشد و بخواب رفته باشد
 و یا بیدار باشد ولی تتری باشد، باید در آن روز
 همه ان کار خود بارها بمانند

مؤلف گوید: چنانچه من در یکی از خیابانهای بمبئی،
 گاوی را دیدم که در وسط خیایان لمیده بود، ماشینها
 تمام از حرکت افتاد ولی ماشین من که راننده اش بکینه
 سیک بود، خیال کرد که تصادف شده، بوق ممتد
 نزد براه زدن بوق ممتد، گاو رم کرد و بکنار رفت
 و ماشینها و دیگر وسائط ثقلیه بحرکت افتاد.

خوراً چند پلیسی دور ماشین تاکسی را که من در آن بودم
 احاطه کردند و از راننده، تاکسی، سؤال میکردند بچه
 جمعت بوق زدی، چون وی سیک بود و باینگونه از
 مراسم احترام قائل بود، همینه گفت: خیال کردم تصادف
 شده، بوق زدم، از وی قبول کردند و او را رها کردند

آب پرستان چه میکنند ؟

بعضی از افراد هندوستان، آب پرست می باشند.

صبح زود بر لب دریا یا رودخانه و یا لب جوی رفته
هنگام طلوع آفتاب، مقداری آب باد و کف دست برداشته
بطرف راست خود و مقداری بطرف چپ خود و مقدار
به پشت سر و مقداری برو بروی خود میریزند، و این کار
یک نوع عبادت است برای آنان.

هر وقت که آب کم می شود، آب پرستان چنین -
می پندارند که آب (یعنی خدا) از آنان قهر کرده است
برای اینکه نظر آب را بسوی خود جلب کنند و آب را
از خود خوشنود کنند، یک دختر زیبا را با زینت تمام
بنام عروس آب با تجلیل زیاد بر لب دریا میزنند و
آنها را در دریا میاندازند تا به وسیله قهر آب
به آشتی مبدل گردد و آب فایده خود را زیاد کند



قوی آلت می پرستند

در هند قوی هستند که آلت می پرستند.

اما کدام آلت، آلت مرد یا آلت زن یا هر دو، معلوم نیست، بعضی برای من نقل کرده اند که زن و مرد، هر دو جنبی، آلت مرد را می پرستند.

بعضی نقل کرده اند که زن ها، آلت مرد ها و مرد ها آلت زن ها را می پرستند.

بعضی گفته اند هر دو جنبی، هر دو آلت را می پرستند
مؤلف گوید: قول آخر قوی تر بنظر می رسد، چه آنکه، در پرستگاه های آنان که نامش (منذیر) است چیزهای ساخته شده است که نشان دهنده آنست که آلت زن و مرد در حال دخول است همه از زن و مرد آن را می پرستند.



عفايد قوم برهمن

در هندوستان قومی زندگی میکنند بنام قوم برهمن
و این قوم از سه دسته و طبقه تشکیل میشوند.
دسته اول منوب به سر برهمن (برهمن یکی از خدایان این
قوم بشار میرود) میباشند، این دسته دارای اهمیت زیادی
هستند، همه صاحب مقام ظاهری و مال و ثروتند.
دسته دوم منوب به بدن برهمن میباشند، این دسته
از نظر عقل و مال و ثروت، مردی متوسط میباشند.
دسته سوم که زیادند منوب به پای برهمن میباشند،
این دسته را قوم نجس میگویند، تمام بدن بخت بیسواد
بی مال و هستی هستند، اغلب بلکه تمام در خیابانها و بیابانها
خمیه میزنند و در خمیه حار زندگی میکنند و قحطی زندگی خیلی
پست و مرگباری دارند، بطوریکه هر بیشنده ای را که از حال
آنان باخبر نباشد تحت تأثیر قرار میدهد، بی اختیار دستش
در جیبش میرود و به آنان دستگیری میکند، من هینکه آنان

را به آن حال دیدم همت تا نیر قرار گرفتیم با اینکه میدانستم آن
 سدی بد بینی نیستند، در عین حال با خود گفتم رحم نمودن
 بچیان لازم است چه رسد به انسان، آنان مستضعف در دین
 هستند باید به آنان کمک کرد و باندان را به مقدور به آنان کمک
 کردم ولی میدیدم که مردم هند از ملتان و غیر ملتان به آنان
 رحم نمی کنند، از بی رحمی آنان تعجب میکردم، بعد خود را قانع
 ساختم که این دسته از مردم چادر نشین زیاده هستند، در
 هر جا از خیابانها گرفته تا کوچه های وسیع، وجود دارند
 می که همه جا را ندیده ام ممکن است مردم به آنان دستگیری
 میکنند اما در جای دیگر، هوس در محله خود بجهده ای از
 این قوم دستگیری و کمک نمایند.

بعد از چندی معلوم شد که ملک به آنان ملک بظلم و اثم و
 عدوان و بجا برت دیگر ملک باین دسته از نظر اسلام یک
 نوع گناه بشمار میرود، بیان خواهد شد، این دسته عقیده
 دارند که باید همیشه در این سطح از زندگی باشند، اگر کسی

خواهد، برای آنان، خانه و مکن و زندگی مهیا سازد، قبول
 نمی کنند و خود را لایق نمیدانند، بجنب ظاهر مکن است قبول
 کنند ولی طبق عقیده و مرام خود، فوراً خانه و مکن و زندگی
 را می فروشند و پول آنرا مصروف نمایند و اما در چه کاری مشغول
 میکنند خواهیم بیان نمود.

اغلب قوم نجبی خزانندگان خود را بوسیله اسید، کور و
 شل و زخم دار میکشد تا بدین وسیله توجه مردم را بخود
 جلب نمایند و از آنان پول بدست آورند.

قوم نجبی پول زیادی از مردم مسافر مخصوص عربها که به
 هند مسافرت میکنند، بدست میآورند.

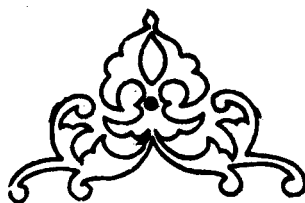
اما دلیل ما بر اینکه ملک به آنان ملک نطلم و انم وعدوان
 است اینکه قوم نجبی از خورد و کلان، پولهای را که بدست
 میآورند تمام را در شب در سینا و تاترو قمار مصروف نمایند
 و در روز با دست خالی، روشی گدائی را پیش میگیرند، و چون
 عربها و یا عجمها و یا ایرانیها را در مائینی مشاهده

مینایند، فوراً پی میبرند که لابد آنان مسلمان هستند، صدای
 الله و محمد آنان بلند می‌شود و بدین وسیله بزرگترین ماسنی
 می‌فهماند که ما هم مانند شما مسلمان هستیم یا دستگیر کنید
 در صورتیکه چنین نیت و آنان کافری می‌بینند.
 یکی از کارهای مهم زنان قوم محلی، کود کشی است، در
 بمبئی برای فضولات انسان کانال کشی شده است تا نزدیک
 دریا و در نزدیکی دریا دستگاهی است که فضولات را بصورت
 گرد در می‌آورد و بدریا ریخته می‌شود، در غیر بمبئی در سایر شهرهای
 هند حتی دهلی که پایتخت و مرکز است کانال کشی نیت، چاه هم
 وجود ندارد مگر در هتل‌ها و بعضی از پشاه‌خانه‌های مایه
 سایر خانه‌ها و مدارس و غیر آنها فقط در مستراح (توالت)
 دو جا ردیف هم چیزی بسیه به اجاق‌های قدیم ایران،
 می‌خورد یکی از آن‌ها چیز بسیه با اجاق‌ها برای پخت
 و دیگری را برای غایط اختصاص داده اند.
 طبعاً باید انسان در وقت تخلیه دو مرتبه جایمان شود

موتبه اول بول را در چیز شبیه با جاق اول بریزد و
 از آنجا بر خیزد و بر چیز شبیه با جاق دوم، برای تخلیه
 غایط بنشیند و بعد از غایط، دوباره بر سر چیز شبیه
 با جاق اول بجهت تطهیر باز گردد و این کار برای امشکه
 هر روز زنان قوم نجسی می آیند و غایط ها را در چیزها
 شبیه به سبد میریزند و میریزند در مزارع و باغات خالی
 میکنند و از هر خانه ای هر روز بجهت تخلیه یک روپی
 یا بیتر میگیرند و اما بول و آب استنجاء تماماً به کوچه ها
 ریخته میشود، یعنی از مستراح ها سوراخهای بکوچه ها
 راه دارد، بوی عفونت بول، در کوچه ها بمشام میخورد،
 پشه و ساس و مگس و حشرات دیگر تولید میکند، خوابیدن
 در اغلب سهرهای هند برای مردم مسافر مخصوص ایرانی
 در غیر هتل خیلی دشوار است چه آنکه چراغ در وقت خواب
 که خاموشی میشود، ساسها و کیک ها بجان افراد میافتند
 و از خواب، انسان را محروم میسازند، بجان اهالی هند

نیز میافتند ولی آنان بخواب خود ادامه میدهند و بیدار
 نمی‌شوند، مثل اینکه عادت کرده اند، چند مورد برای من
 اتفاق افتاد که در غیر هتل شب را بصبح آوردم و ابتدائاً
 بخوابم، چون از میثی ساسها و لیک ها در اذیت بودم چراغ
 را روشن میکردم، میدیدم که میزبان و میهمانان هندی
 همه در خواب راحت فرو رفته اند، تنها من و یک نفر ایرانی دیگر
 بیدار هستیم و مشغول بخاراندن بدن می باشیم.

باری از مقصد دور شدم، متصور این بود که قوم نجبی،
 کودکی را حق خود میدانند، از این نظر حاضنی شوند
 که دولت هند چاه متراح بکند و یا کانال کشی نماید، همیکه
 دولت هند تصمیم بر یکی از این دو کار میگيرد فوراً قوم
 نجبی اعتصاب غذا میکنند و دولت، از تصمیم خود صوفظر
 میناید.



تفاوت قصاص هر قوم برهن

اگر یک نفر از قوم نجسی، یک نفر برهنی را که منسوب به برهنی است بکشد، طبق قانونیکه در برهنی ها است باید بیت و پنج نفر از قوم نجسی قصاص شوند (کشته شوند) ولی اگر یک نفر از برهنی ها که منسوب به برهنی است، یک نفر از قوم نجسی را بکشد، قانوناً بر او چیزی نیست جز آنیکه برای رفع نکبت یک کبوتر خریداری نماید و آنرا آزاد کند، و اگر یک نفر از قوم نجسی یک نفر از برهنی ها را که منسوب به برهنی است، بکشد، عدد کثرت قوم نجسی از بیت و پنج نفر کمتر است، بتلی محکم پنڈت (آخوند هندیان) دارد و اما بالعکس حکم، همان خریدن یک کبوتر است یا این فرق که باید کبوتر را بکشد و جثه اش را دفن کند، چون خوردن گوشت حیوانات در مذهب هندو حرام است و اگر یک نفر از برهنیان که منسوب به برهنی می باشند یک نفر از برهنیان که منسوب به برهنی است، بکشد مقدار کثرت از بیت و پنج نفر است و بالعکس یک نفر کشته شود

ریاضت در نفس کشیدن .

طبق خبر زیادی از مؤلفین و مورد اعتقاد ، از علماء و غیر
 علماء هند ، در یکی از بلاد دور دست هند قوی هستند
 که ریاضت در نفس کشیدن میکنند .

طریقه ریاضت نفس کشیدن از این قرار است .
 اطفالیکه بسن هفت سالگی رسیده اند برای ریاضت در نفس
 کشیدن ی پذیرند ، از سن هفت سالگی بیالاناس ده
 سالگی نیز پذیرفته میشوند ولی از سن ده سالگی زیادتیر
 بهیچ وجه پذیرفته نخواهند شد .

اطفال را وادار میکنند بمقدار که ممکن است در مرتبه اول
 از نفس کشیدن خود داری نمایند ، بعد در مرتبه دوم
 به آنها میگویند یک ثانیه بمقدار نفس نکشیدن بیافرایند
 تا مدت سه یا چهار ماه باید در این یک ثانیه تمرین شود
 بعد ، یک ثانیه دیگر باید افزوده شود همینطور یک ثانیه
 یک ثانیه بر نفس نکشیدن افزوده میگردد ، تا اینکه اطفال

بتن سست یا هفتاد سالگی میرسند، در آنوقت قادر میشوند
 که در مدت یک ماه یک نفس بکشند، در این هنگام ریاضت
 در نهایت کمال میرسد، قبرهایی برای آنان آماده شده است
 دستور داده میشود که در آن قبرها بمدّت یکماه بخوابند
 قبرها تمام پوشیده میشود، بهر یک منفذ در هر قبری وجود
 دارد؛ در آن منفذ و سوراخ یک فی قرار داده میشود، سر
 فی در دهان مرتاضی است، مرتاض بخواب میرود، در وقت
 معین، بواسطه آن فی غذای مایع در دهان مرتاض میریزند
 بعد از گذشت یکماه، مرتاض یک نفس میکشد، قبر را میگشاید
 و مرتاض، از قبر بیرون میآید، یکی از اثرات این ریاضت این
 است که مرتاض سیصد سال عمر میکند، اگر دوباره نزدیک
 تمام شدن سیصد سال این عمل را تکرار کند، سیصد سال
 دیگر عمر خواهد کرد، همینطور هر چند بار که این عمل تکرار
 شود، در هر مرتبه سیصد سال بر عمر مرتاض افزوده
 میگردد، اکنون بنا بقلعه ای از مؤلفین اشخاصی در آن

شهر ن زندگی میکنند که عمرشان، قریب سیصد سال است و
 بعضی قریب ششصد سال از عمرشان میگذرد.

نماز جماعت اعضائی.

یکروز در دہلی در جمعی از احباب و دوستان بودم صحبت
 از مورتاضین بمیان آمد.

من از آنان سؤال کردم آیا یک مورتاضی که در راه حق
 ریاضت کشیده باشد و صاحب کرامت باشد سراغ دارید؟
 مکینفر از دوستان گفت: آری سراغ دارم ولی متأسفانه
 از نشان دادن آن معذورم.

گفتم چرا؟

گفت برای اینکه از من تعقد سُرّی گرفته است که خانه او
 را بکسی نشان ندهم.

گفتم در دہلی است یا خارج از دہلی؟

گفت در خارج از دہلی در یکی از قصبات دہلی بسربرد
 گفتم شما تعقد سُرّی به او داده اید که خانه او را بکسی،

نشان ندهید ولی آن قصبه ای که او در آن زندگی میکند
که تعهد ندادید نشان ندهید .

گفت: آری تعهد نداده ام .

گفتم: محله ای را که وی در آن زندگی میکند نیز تعهد نداده
گفت: آری تعهد نداده ام .

گفتم: آن قصبه و محله ای را که او در آن زندگی میکند
لطفاً بن نشان بدهید .

گفت: مامنی ندارد ولی نشان دادن قصبه و محله برای
شما هیچ فایده ای ندارد چون آن شخصی در آن محله گم نام
است کسی او را نمی شناسد .

گفتم: اگر برای شما مامنی ندارد برای من همین مقدار از نشان
کافی است .

وی تعجب کرد و با حالت تعجب گفت: من قصبه و محله را بن
نشان میدهم ولی باید با شما باشم و مشاهده نمایم که چگونه
خانه آن شخصی را پیدا میکنید .

گفتم: ما نمی‌تواند وارد، با هم رفتیم، همینکه بمحل رسیدیم، تسبیح
 بدست گرفتیم، اول استخاره کردم، از خانه هائیکه در طرف
 چپ من قرار گرفته است شروع بسؤال کنم چطور است؟
 بد آمد، از خانه هائیکه در طرف راست من قرار داشت
 شروع کردم، خانه اول را استخاره کردم بد آمد همینطور،
 خانه دوم و سوم و چهارم، تا اینکه یک خانه، خوب آمد
 در ب را نزد من زحی بیرون آمد و گفت: چه کسی را میخواهید؟
 گفتم: یک سیدی است، از اهل ریاضت و گوشه‌گیر و صاحب
 کرامت، خانه اش کجاست؟

زناگفت: این آقا را کسی نمی‌شناسد جز من، من هم بعنوان
 خدمتکار بخانه اش میروم، چون شیعه هستم، تمام اهالی
 این محله یا سنی هستند یا کافر.

گفتم: بسیار خوب، خانه اش را بمن نشان بده
 زنا چهار خانه آنطرف تر را نشان داد و گفت خانه سیدی
 در اینجا است، در ب آن خانه را نزد من پیر مرد سیدی

که سال سبز بگذرن داشت، بدرب خانه آمد، سلام کردم
جواب شنیدم.

گفتم: آقا میهمان ایرانی میخواهید؟ گفت: بفرمایید، من
و مترجم و یک نفر عکاسی وارد خانه شدیم، آن آقا همینکه
دید من خانه سید را پیدا کردم، از دور خدا حافظی کرد
و رفت.

سید گفت چه کسی خانه من را بشما نشان داد؟
گفتم: من با استخاره و با سؤال کردن از یک زن، خانه
شما را پیدا کردم.

سید بخندی نزد و ما را با طاق خویشی راهنمایی کرد.
سید سؤال کرد از چه جای ایران میآئید؟
گفتم: از قم.

گفت: برای چه نزد ما آمده اید؟
گفتم: شنیده‌ام که شما اهل ریاضت حق هستید، خواستم
کرامتی از شما مشاهده نمایم.

گفت: من از ابراز کرامت معذورم.

گفتم: آیا عذر سُری دارید، تعهد سُری با خدا نموده‌اید
که در نزد کسی، کرامتی از شما بروز نکند؟

گفت: خیر تعهد سُری نکرده‌ام ولی خوف دارم، از اینکه
اگر چیزی از من، صادر شود، در من عُجبی بوجود آید
و این عُجب باعث عقب ماندگی من در ریاضتم گردد، از
این نظر بدوستان گفتم، از من چیزی درخواست نکنند
و نیز خواسته‌ام که کسی را بمنزل من راهنمای نکنند.

گفتم: ای آقای محترم وای سید بزرگوار حالا که بوم معلوم
شد، که شما تعهد سُری نکرده‌اید، این عذر شما غیر مؤثر
است، لازمت برای من کاری انجام دهید تا نقل آن
یک ارمغانی باشد، برای هموطنان خود بایران ببرم.

گفت: احوال نکنید که این تقاضا از من برخواسته‌ست
در این بین برخواست و با طاق دیگر رفت و چند عدد
نخبان شیرچای و چند عدد نان شیرینی آورد و در

نزد ما گذاشت و گفت میل کنید .

گفتم : بخی خورم ، متشکرم ، گفت : چای ایرانی برای شما بیاورم ؟
گفتم : خیر هر چه بیاورید نخواهم خورد ، با وجودیکه بخوار نخواهم
و بسیار گوسنه هستم .

گفت : بروم غذا برایتان بیاورم !

گفتم : خیر ، عرض کردم هر چه بیاورید نخواهم خورد .
گفت : چرا بخی خورید مگر بجقیده شما غذای ما سببه ناکست ؟
گفتم : خیر تا قول نه دهید که کرامتی کنید ، من چیزی نخواهم
خورد ، رسول خدا فرمود : اکرم الضیف ولو كان كافرا
اکرام تنهما به آوردن چیز خوردنی در نزد مهمان نیت
بلکه باید میزبان آنچه که در خور قدرت اوست ، خواسته
مهمان را روا کند تا صدق اکرام نسبت به میهمان شده
باشد .

گفت : من که بیان کردم تقاضای شما از من برخواسته
نیت ، بجلتی که گفته شد .

گفتم: اگر عذر سری داشتید گفته شما صحیح بود و اما

خوف از عجب، موجب عدم قدرت نخواهد شد

امید است که بیماری جد ما دو نفر، شما در عجب قرار نگیرد

سید قبول کرد و گفت: بسیار خوب بعد از نماز مغرب و

عشاء کاری خواهیم کرد.

هنگامیکه ما برای سید بزرگوار وارد شدیم، دوما

بغروب باقی مانده بود، پس از صرف غذا و اندکی استراحت

مغرب شد، سید گفت: شما نمازتان را بخوانید و من

هم نماز خود را میخوانم، بعد از نماز کاری انجام خواهم

داد، گفتم: ما با شما میل داریم نماز جماعت بخوانیم قبول

نکرد، خلاصه اینکه نماز خوانده شد.

پس از نماز سید گفت: آن آقای عکاسی نباید باشد

من دریافتم که او چه میخواهد بگوید، فوراً گفتم: عکاسی

نباشد یا آپارات عکاسی ایشان؟

گفت: عکسی نباید گرفته شود.

خوفاً دستگاه عکاسی را بیرون اطاق گذاردم .

سید، در وقت نماز لباسهای خود را عوض کرد، یک لنگ و یک احرای پوشید و مشغول نماز شد، بعد از نماز احرای را برداشت و گفت: میخواهم یک نماز جماعت اعضائی بخوانم و بقبله مشغول ذکر شد، یکمرتبه سر از بدن او جدا شد و در جلوی او قرار گرفت، بعد تمام اعضاء او از مفصلها جدا شد، تمام ردیف، پشت سر قرار گرفت یعنی دستها تا به آرنج جدا گردید و از آرنج تا به بازو جدا شد، پاهای تا به زانو، جدا گردید و از زانو تا نزدیک مکر جدا شد، یعنی فقط در لنگ قرار داشت، سپس، سر مشغول بخواندن حمد و سوره شد، پس از حمد و سوره مقداری منحنی شد همه اعضا متابعت کردند، بعد سر، دوباره مستقیم شد و بعد پیشانی روی مهر قرار گرفت تمام اعضاء بمتابعت از سر، همانکاری را که سر انجام میداد، انجام میدادند، تا اینکه نماز مغرب تمام شد، من به مترجم گفتم: بنظر من چنین میآید که شعبه‌ای

بیشتی نباشد، مگر ممکن است، سر از بدن جدا شود و اعضا
از هم جدا شوند و خون نیاید، بر فرض که خون نیاید مگر
ممکن است انسان زنده بماند ۱۱۹.

مترجم گفت: این حرف را ننویس، شعبده یعنی چه.
رفت و یک عضو از اعضاء سید را بدست گرفت و نزد
من آورد و گفت: چگونه میشود گفت این شعبده است.
با این کار مترجم یقین حاصل نمود که شعبده نیست، بلکه
کرامت است. و ان الله قاهر علی کل شیء.
تا کسی آن صحفه را ببیند می تواند باور کند

بعد نماز عشاء شروع شد، بعد از خاتمه نماز عشاء، سر
به بدن ملحق شد و یک، یک همه اعضاء به بدن پیوسته
شد ولی سید عرق عرق شده بود با اندازه طایفه های انار
از سر و روی سید عرق جاری بود، سید بی حال در کرسی
از اطاق افتاد.

به سید گفتم: در سرع مقدسی اسلام چنینی نمازی وارد

نشده است .

سید گفت : من هم میگویم وارد نشده است ، من بدعتی را انجام ندادم مگر مشاهده نکردید ، در اول نماز مغرب ه عشاء خود را که فرض و واجب بود ، در جلوی شما ادا نمودم پس این نماز را شروع کردم ، این نماز را نه بقصد واجب و نه بقصد استحباب خواندم بلکه همین نماز مغرب و عشاء خوانده شده را ، دو باره اعاده نمودم اما باین شکل تا بدعتی بوجود نیاید و این موهبت از طرف خدا بواسطه توفیق محفوت علی علیه السلام بمن عنایت شده است .

سید گفت : من محفوت مولی علی علیه السلام توفیق جستم و به محفوتی با قلبی سوزان عرض نمودم ای مولای من وای امام والا مقام ، من را شیعه تو میگویند و معنای شیعه پیروست تو بی هزار رکعت نماز طبق روایات وارده میخواندی ، شبی هفتاد مرتبه از خوف خدا غشی میکردی من که پیرو شما هستم ، هرگز بر چنین کاری قادر نیستم ، ولی میخواهم از راه

سُما، پیروی کنم، بخواه از خدا که بمن توفیق و قدرت بر عبادت عنایت کند که با شوق نه کالت، سُب را در عبادت خدا بردن آورم و در این راه، ریاضت هم میکنم، مخالفت با نفسی اما ره میگردم، تا اینکه از ناحیه مقدّسی حضوت علی علیه السلام، در خواب بمن چنین دستوری داده شد و من هر سُب بعون خدا، این کار را انجام میدهم و سُب را تا بصبح با شوق کامل بذكر و عبادت پروردگار مشغول میشم، بعد از این کلمات با خطاب نمود و گفت: من خواهی سُما را قبول کردم، اکنون میخواهم که سُما هم خواهی مرا قبول کنید.

گفتم: بفرمائید خواهی سُما چیست؟
گفت: تعهد سُری بمن بدهید که نه قصبه و نه محله و نه خانه مرا بکی نشان دهید.

ما هم خواهی او را قبول کردیم و تعهد سُری هم نمودیم بعد من سید را مخاطب قرار داده و گفتم: هذه الجُرعة

من العبادۃ هنياً لك يا سيّد الكرم .

سپى انا آفتاب خدا حافظى نمودیم و از خدمتش مرخص
شدیم و در وقت بیرون رفتن از خانه سیّد با قلبی پر از

غبطه و چشمتی اشکبار این شعر تازی را با خود زمزمه

میکردم .

أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَأَسْتَفْنِمُ
لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنِي صَلاَحًا

شخصیکه تسخیر ارواح مینمود .

شخصی در بمبئی از من درخواست ملاقات خصوصی نمود
چون وقت ملاقات خصوصی داده شد، در وقت معین
آمد و اظهار داشت، میتواند روح اشخاص، چه مرده
و چه زنده را حاضر نماید نه بقسمی که در بین مردم معروف
و مشهور است وی گفت ما روح را طوری حاضر میکنیم که
خود شما با روح سخن بگویید و جواب بشنوید، و یا شما از
او مطالبی را سؤال کنید و او کتباً جواب شما را بدهد.
البته با روح سخن گفتن و جواب شنیدن، هم برای شما و هم
برای ما کاریت بسیار دشوار و طاقت فرسا.
گفتم: چگونه؟

گفت: مدتی باید شما و ما هر دو ریاضت بکشیم.
و اما سؤال نمودن مطالب از روح و جواب دادن روح
کتباً بشما، نیاز به ریاضت ندارد، هر وقت بخواهید،
امکان دارد انجام شود.

گفتم فردا ممکن است این کار را انجام دهید ؟
گفت: مانعی ندارد، ولی امشب باید بگویید روح چه کسی را تخییر
کنیم، من نام یکی از مرده گان را به او گفتم.

فردای آتشی که با من ملاقات خصوصی داشت، آمد و
گفت: دستور بدهید یک قطعه پارچه سفید و ورق کاغذ
سفید و یک قلم آماده سازند.
آخیر را که گفت آماده نمودیم.

بعد گفت: چهار نفر بیشتر نباید در این اطاق باشند و آن
چهار نفر باید در چهار گوشه اطاق بنشینند که یکی از آنان
سما و یکی من و دو نفر دیگر را هم تعیین کنید حاضر شوند
من و دو نفر دیگر را برای این کار دعوت کردم، و نیز افزود
باید کسی تکلم کند، اگر کسی حرفی دارد باید با اشاره،
بفهماند، بعد از پانزده دقیقه روح حاضر خواهد شد و
علامت حضور روح اینستکه سلام میکند و سما فوراً جواب
سلام را بدهد، آنوقت اگر معنویت سما زیاد باشد،

روح را در قالب مآلی، خواهید دید و اگر نباشد، قلم
را خواهید دید که بهرکت در میآید، در آن هنگام شما
باید سؤالات خود را یکی پس از دیگری مطرح کنید، جواب
بر روی کاغذ کتباً بوسیله روح نوشته، خواهد شد بعد
جواب سؤالات خود را قرائت کنید.

در مدت پانزده دقیقه انتظار کنید، خبری نشد، من با
اشاره بطرف فرماندهم که چرا خبری نشد؟
وی نیز با اشاره بمن فرمانده که صبر کنم، خبری خواهد شد،
پانزده دقیقه دیگر نیز صبر نمودیم، باز خبری نشد.
این بار خود منی گفتم باید تلفنی کنم.
گفتم مگر با ارواح هم میشود تلفنی کرد؟
گفت: خیر با استاد میخواهم تماس بگیرم

گفتم! مگر خودت در این کار استاد نیستی؟
گفتم! خیر من یک واسطه ای بیش نیستیم، خلاصه اینکه
تماس تلفنی با استاد منی گرفت و گفت استاد میگوید!

من میخواستم روح را بفرستم ولی اکنون از کوییت چند نفر آمده اند و مرا برای کاری واجب تر از این کار خواسته اند و بلیط هواپیمای اینز آورده اند، و من مجبورم که برای چند روزی به کوییت بروم و بعد از مراجعت، این کار را حتماً انجام خواهیم داد.

مؤلف گوید: لازمست در اینجا این مطلب را گوشزد کنم و آن اینکه واسطه اظهار کرده بود که سؤال کننده از روح باید سوالات خود را طوری بیان کند که ابداً لکنت در زبان نکند و الا اگر روح حاضر شود و سؤال کننده در ضمن سوالات خود، هر جا که لکنت کند، بدون تردید مادام العمر، لکنت خواهد کرد، از این نظر من مطالب را در صفحه ای نگاشتم و چندین مرتبه آنها را در پیش خود مخفیانه تکرار نمودم که مبادا لکنتی در وقت سؤال از من صادر شود.

باری بعد از چند روز، استاد مراجعت کرد، واسطه نزد من آمد و گفت: استاد حاضر است، احضار روح

نماید، گفتم: من هم حاضریم، واسطه گفت: بحالت میکشم شما
مطلبی را بگویم!

گفتم: بحالت نکش مطلب خود را بگو.

گفت: استاد میگوید: پنج هزار روپیه میگیرم واحضار هر
مینایم، گفتم معلوم میشود تمام این مقدمات برای بدست،
آوردن پنج هزار روپیه است، من یک هجده پول زیادی دارم
و نیز گفتم: این کارها دکان است، برای بدست آوردن
پول، استاد شما هرگز قادر نیست که چنین کاری را انجام دهد
ادعای بیش نیست، واسطه رفت و روز دیگر آمد و گفت:
استاد خیلی ناراحت از این جملات شما شد و گفت من برای
اینکه ثابت کنم، دکان باز نکرده ام و ادعای موردنی کنم
مغلافی بگو: (یعنی مؤلف) که من روحی را که شما انتخاب نموده
تسخیر کرده ام و اکنون، در اختیار من میباشد و علاقتش
این است، آنچه که شما در کاغذ از سوالات نوشته اید
و در نزد خودتان هست، از روح سؤال کردم، تمام

را گفته است، حاضرم یک بیک آنرا را برای شما بیان کنم
بدون پی و پی و بدون کم و زیاد.

مؤلف گوید: من سؤالاتی را که یادداشت کرده بودم
با حدی نشان نداده بودم فقط خودم میدانستم پی
از این نظر گفتم بگو استاد شما بیان کند آنچه را که من
یادداشت کرده ام، واسطه رفت و پی از چند
آمد و گفتم: استاد گفته است شما یادداشت خود
را جلوی روی خود نگاه دارید و بمن گفته است که
از روی نوشته ای که استاد داده است بخوانم.

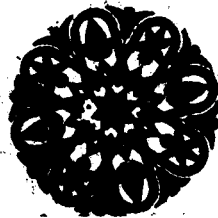
نوشته خود را در آوردم و واسطه هم از روی نوشته
استادش شروع بخواندن کرد، دیدم یک کلمه و یک حرف
پی و پی و کم و زیاد نکفت.

بعد افزود که استاد گفته است بعد از اینکه نوشته را
برای شما خواندم و بر شما ثابت شد که روح در تنخیر
ما میباشد، شما بگویم که جواب آن سؤالات با

پنج هزار روپيه داده ميشود بهمان نحو كه گفته شد
 يعني روح كتباً بجا جواب خواهد داد
 مؤلف گويد: چون بر من يقين شد كه وي مخدوم
 نكرده و واقعاً احضار كرده است.
 بر اسطر گفتم به استاد خود بگو فلانی ميگويد: تا
 دو هزار روپيه حاضر مبد هم كه جواب اين سوالات
 بوسيله روح داده شود و مطالب مجهول ما معلوم
 گردد.

واستر رفت و آمد و گفت: كمتر از پنج هزار روپيه
 ميگويد بني شود.

من هم چون ديدم پول نتيماً زيادي است، موقوف
 انرا اين كار نمودم.



آداب و رسوم خواستگاری و عقد و عروسی

در هند و

در هند و ها رسم چنینی است، مادر زن با خواستگاری داماد آینده خود می‌رود، در یک مجلسی یا محفل جشنی که در آن زن و مرد شرکت کرده اند، مادر زن یکی از جوانان را برای دختر خود اختیار می‌کند و بعد بمنزل آن جوان رفته بعنوان خواستگاری از پسر، با پدر و مادر پسر قرار داد عقد و عروسی را می‌گذارد، بعد از توافق طرفین، برای مجلسی عقد مقداری آتش تهیه نموده در وسط مجلسی می‌گذارند و پندت (ملای هندو) با پسر و دختر (یعنی عروس و داماد آینده) و اقوام پسر و دختر، در اطراف آتش نشینند، پندت عقدی را بزبان سِنِگوت (که یکی از زبانهای خیلی قدیمی است) یعنی چهار هزار سال قبل از مسیح بوجود آمده می‌خواند و مضمون عقد این است، هر چیزی فانی است

مگر وجود خدا و این جمله عقد را از کتاب (راماتنی)
 که یکی از چهار کتاب هندو است میخوانند و در وقت شروع
 بعقد چیزی بنام (لوبانی) در آتشی میریزند و بدین وسیله
 خضای مجلس معطر میشود، پس از عقد در مجلس، اول
 دختر پسر را بغل میگیرد و بعد پسر دختر را در آنوقت
 ملای هندو (پندت) با و از بلند و ممدود میگوید (سوها)
 یعنی مبارکت.

بناءً بنقل بعضی از موثقتین در بعضی از اقوام هندو، عقد
 منیت بجای عقد کار دیگری انجام میشود، و آن اینکه
 پس از خواستگاری و توافق طرفین، اقوام دختر و
 پسر در یک جا جمع میشوند، در آنجا یک چیزی شبیه
 آلت تناسلی مرد از سنگ ساخته شده است، و
 بستنی نصب گردیده و آن چندین برابر آلت تناسلی
 معمولی است.

در یک طرف ستون خویسان پسر و در طرف دیگر اقوام

دختر، میایستند، دختر باید برود و آن آلت سنگی را
 در خود بگیرد، اگر برای کار بیرون شد، خویشتن را
 پسر و دختر با نادی تمام هلهله کنان دختر را با فرست
 تمام بجان پسر میزنند و اگر بیرون نشد، دختر با سرافکنه
 تمام باید بجان پدر برگردد، بگفت اینک علاوه بر سر
 اقوام دختر و پسر، پدر و مادر دختر نیز دختر را مورد
 سرزنش قرار داده و او را برای همیشه خوار می‌شمارند
 و مادام العمر باید بذلت و خواری در خانه پدر زن زندگی
 کند، پدر و مادر او را دیگر بچشم دختری نگاه نمی‌کند
 بلکه بچشم کنیزی با او رفتار می‌نمایند، و این دختر حق
 ندارد برای همیشه، جزو دختران و خویشتندان،
 خود، در عروسی دختر دیگر در آن مکان شرکت کند
 عقیده دارند که این دختر نکبت است، اگر در عروسی
 دختر دیگر شرکت کند، نکبت او در آن دختر نیز،
 سرایت میکند و او نیز بر نداشت این دختر گرفتار می‌شود.

عزای هند و تشریفات سوزاندن مرده گان

روزیکنشبه ۹ ربیع الاول سال ۱۳۹۷ هجری باجمعی از رفقاء
و دوستان به راهنمای آقای سید ضمیر عباسی نزدیکی دلمو
به جایگاهی که هند مرده گان خود را میسوزانند، رفتیم، مرد^{ای}
را آوردند و به روش خودشان غسل دادند، یعنی آن
مرده را که بطریق خود کفن نموده بودند با ثابوت در کنار
دریائی بنام دریای جمن قرار دادند و مقداری آب نیز
روی مرده ریختند این غسل آنان بود، بعد مرده را در
یک مکان مستقی گذاشتند، شخصی بنام پنڈت (ملائی هند)
دستور داد کوزه ای پر از آب آوردند، پدر میت مرا
خواست، از وی سؤالاتی کرد، بعد مشغول تشریفات در
باره میت شد و آن عبارت بود از اینکه دستور داد مقدار
حلف آوردند و از آن دو انگشت و یک چیزی شبیه برنج
درست کرد و آن دو انگشت را یکی در انگشت وسطای راست

پدرمیت و دیگری را در انگشت وسطای چپ پدرمیت نهاد
بعد، دستور داد غیر از آن کوزه بزرگ یک کوزه کوچک
با مقداری آرد در یک ظرف برایش آوردند.

از کوزه کوچک مقداری آب در ظرف آرد ریخت و آرد را
بصورت خمیر در آورد و از خمیر پنج گوله ساخت، سپس به
پدرمیت دستور داد، طنابی بصورت گردن بند، در گردن
بگذارد که پائینی آن زیر دست راست او قرار گیرد، بعد
گفت دست راستی را مشت کند، پندت مقداری آب از
کوزه کوچک، در دست او ریخته، پس از خواندن وردی
کوتاه، دستور داد آن آب را بر سر میت بریزد،
پدرمیت، بدستور عمل کرد، بار دیگر دستور داد دست راست
خود را پیش آورد و این بار یکی از پنج گوله خمیر را در دست
او گذارد و مقداری آب از کوزه کوچک روی گوله خمیر ریخت
و پس از خواندن ورد گفت آنها را در زیر سر میت بپاشد از د
بار دستور داد، دست راست را پیش آورد، این بار از

کوزه کوچک فقط یک مقدار آب در دستش ریخت و
 پی آنزورد خواندن، دستور داد آب را بزیر سر میت
 بریزد، باز گفت دستش را پیشی آورد، در این بار یک
 گوله خیر و مقداری آب بر آن ریخت، پهلای و رد خولان
 دستور داد که گوله را بزیر سر میت بیا نندازد.

باز آن پدر میت خواست، دستش را پیشی آورد، آن
 کوزه کوچک مقداری آب در دست او ریخت، پی
 آنزورد خواندن، دستور داد بزیر سر میت بریزد
 خلاصه اینکه شش مرتبه فقط آب در دست پدر میت
 ریخت و سه مرتبه گوله با مقداری آب در دست پدر
 میت قرار داد، در مرتبه دوم که گوله خیر را در دست
 پدر میت گذارد، دستور داد آن طنابی که بصورت
 گردن بند در گردن پدر میت آویزان بود، از طرف
 راست بطرف چپ آویزان کند، پی آنرا اینکه سه گوله
 خیر را در دست پدر میت گذارد و گفت در زیر سر میت

نگذارد، به چهره میت گفت: آن سرگوله خیر را از زیر سر
 میت بردارد و بجواری جنابیا نذرند، وی رفت و آن سر
 گوله را در دریا انداخت و برگشت، در این باره پندت
 دستور داد آن کوزه بزرگ پر از آب را بردارد
 و آب آنرا بدور جنازه میت بریزد وی پس از انجام عمل
 بنزد پندت آمد، وی دستور داد که آن کوزه بزرگ را
 وارونه بر روی دست نگاه دارد، سپس دستور داد
 که کوزه را بر زمین بیا نذرند، وی آن کوزه را بر زمین
 انداخت البته معلوم است کوزه شکست و از هم متلاشی
 شد، بعد دستور داد آن آب باقی مانده در کوزه^{حک}
 را بر روی جسد میت بریزد، در این جا تشریفات غسل
 و اعمال و اوراد میت تمام میشود.

میت را از مغل یعنی از آن مکان مستقی که اطراف آن تمام
 باز بود بجای دیگر بردند و آنجا جای آتش زدن میت بود
 در این مکان دو نوع موده گانرا میوزانند لیکن آن

بر سبیل برق است و این برای افراد بی بضاعت است.
 نوع دیگر بر سبیل هیزم است، این نوع برای اشخاصی متوسط
 و معمول است، اشخاصی متوسط را با هیزمهای معمولی و اشخاص
 ثروتمند را با چوبهای صندل که گران قیمت است میوزانند
 مرده ای را که ما مشاهده نمودیم از افراد ثروتمند بود.
 مرده را بروی یک جای بلندی که از سیمان ساخته شده
 بود گذاردند، بلندی این مکان نیم متر بود و عرض آن یک متر
 و طول آن دو متر و خورده ای بود و عبارت دیگر چیزی شبیه
 بقبر بزرگ و بلند از سیمان ساخته شده بود، مرده را، از
 تابوت، در آورده، روی آن گذاردند و منتظر پندت بزرگ
 بودند تا اینکه ملای بزرگ هنوز آمد، وی شخصی پیر مرد
 و دارای ریش سفید بسیار بلندی بود و بر سرش یک پارچه
 سفیدی، بسته بود، همینکه وی وارد شد تمام حاضرین،
 بروی دست و پای او افتادند، پس از احترام زیاد،
 از وی خواستند که دعائی در باره میت بنماید و یک حلقه

گل رنگارنگ، بدست پندت بزرگ دادند، پندت بزرگ
پیشی از او را در زیاد، امر کرد، صورت میت را باز کنند
، روی میت را باز کردند، وی آن حلقه گل را روی
صورت میت قرار داد و اذن سوزاندن مرده را صادر
نمود، خوراً حاضرین، چوبهای صندل زیادی آوردند
و دور میت را حصارهای از چوب صندل نمودند، هینکه چهار
طرف میت بطور مربع مستطیل از چوب حصار شد، این بار
پندت کوچک پیشی آمد و دستور داد که تابوت میت را
که از چند عدد چوب کوچک و بزرگ، شبیه به نردبان،
ساخته شده بود، بکشد و آنها را روی جسد مرده قرار
دهند، و بعد چوبهای بزرگ صندل را بر روی آنها قرار
دهند، پس از انجام این کار، پندت کوچک، پدر میت را
خواست و دوباره آند و گوله حنّی با قیامانده را بجهان قسم که در
پیشی بیان گوید، در دست پدر میت گذارد و با مقداری
آب و خواندن ورد، دستور داد نیرس میت بگذارند

بعد از انجام این عمل باز پندت کوچک، شروع خواندن
 و رد کرد، بعد بیدر میت امر کرد که یک پیت از روغن
 (چهار روغنی بود معلوم نشد) را گرفته، مقداری از آن
 را روی بینی و دو گوش و دو چشم میت بریزد و مقدار
 باقی مانده را بر روی هیزم هائیکه در مجاور سر میت قرار
 داشت، بریزد، بیدر میت آن عمل را با اخلاص تمام انجام
 داد، سپس امر کرد که بیدر میت، چوبی را آتش زده
 بدست بگیرد و بوسیله آن هیزمهای مجاور سر میت را
 آتش بزند، وی همین کار را انجام داد، آهسته، آهسته
 هیزمها شروع بسوختن نمود، در آن هنگام، بعضی از کارکنان
 چیزی شبیه به چودر سفید در هیزمها سوخته شده پخته
 آتش شعله ور شد، دیگر تا با آخر از شعله نینقاد، همینکه
 تمام هیزمها شعله ور شد، پندت بزرگ رفت، بدین میت
 بطور کامل سوخت ولی جمجمه او هنوز نسوخته بود، از
 باز مانده گان میت چند نفر با چوب به جمجمه میت حمله

کودند و آن جمعه را بوسیله ضربه های چوب خورد کردند و در
 آتش، انداختند، پس از چندی، جسد میت بصورت مقدار^۴
 خاکستر درآمد، آن خاکستر را در ظرف سبیه به طبق قرار
 داده، سیوی دریای جهنا که در نزدیکی آن مکان برپا شد
 در کنار دریا، شخصی برد، چیزی در دست داشت بوسیله
 آن لجن ها و شن های اطراف دریا را زیر و رو میکرد و چیزی^۵
 از میان آنهای یافت و در جیب میکرد، آنان این ظرف
 خاکستر را بوی دادند و وی آن خاکستر را در میان آب شستو
 میداد و در میان آن جستجو میکرد، پرسیدم چرا وی این کار
 را میکند؟ گفتند: چون اغلب مردم دندان آنان روکش طلا
 دارد، از این نظری جستجو میکنند و روکش طلا را پیدا میکنند
 و برای خود بر میدارد و این مزد شستوی او می باشد.
 وی پس از شستو، مقدار وی از خاکسترمیت را به بازماندگان^۶
 میدهد و آنان آن مقدار از خاکستر را در خانه ها نگاشته^۷
 میکنند، بعضی از هنود تا چهل یا پنجاه پست بلکه بیشتر، از

خاکستر آباء و اجداد خود را در خانه های خود نگاه میدار
نموده اند .

در هند قدیم رسم بود ، اگر مردی مُرد ، زن را نیز
همراه با مرد زنده زنده میوزاندند ، زن همبیل تمام
نه با اکراه حاضر بر این کار میشد .

ولی اکنون فقط مرده را میوزانند .

بعضی گفته اند که در برخی از دهاتهای دور دست
هند وستان در بعضی از هِنود، هنوز این کار ادامه
دارد .

و این کار بطور قاجاق انجام میگردد چه آنکه در قانون -
هند این کار مدتی است لغو شده است و انجام این
کار غیر انسانی جریمه دارد .



سیکها یک قسمت از هنود را تشکیل میدهند

یک قسم از هنود سیکها هستند، سیکها از سایر هنود، مشخصی با شدند، علامت تشخیص سیکها، از سایر هنود چیزی است که بر سر یا طرز مخصوص شبیه بهجامری بندند. همه سیکها، پارچه را بیک شکل بر سر می بندند، منظور یک شکل بستن است و اما از نظر رنگ مختلف می باشد، رنگ مطرح نیست، بنا بر این ممکن است در یک خانواده، چهارم، رنگ پارچه بر سر ببندند یکی سرخ و یکی سبز و یکی سیاه و یکی سفید، سیکها ابداً موی سر و ریش و بدن را کم و کوتاه نمی کنند، موهای ریش که زیاد بلند می شود بوسیله پنجه مخصوص بزرچانه می بندند، سیکها عقیده دارند که عزادار هستند، میگویند: تا یک ملمان در دنیا وجود دارد ما عزادار هستیم و علامت عزای ما اینست که از موی سر و ریش و بدن ابداً کم و کوتاه نمی کنیم. مؤلف گوید: سیکها باید تا قیام قیامت عزادار باشند، چون تا قیامت ملمان وجود دارد

جشن دیوالی و روز گپتی

در میان هندو، هر ساله جشنی است بنام جشن دیوالی
و این جشن تا ده روز ادامه دارد.

هندو در این مدت ده روز به تفریح و تفرج میپردازند
مانند عید نوروز که در ایرانیاں مرسوم است.

روزهای آخر جشن دیوالی، هندو به صحرای بیابان

میروند و تفریح و تفرج مینمایند، لباسهای تازه در

تن میکشد، در مدارس سرود میخوانند، لشکریان

دولت هند رژه میروند، در این ده روز، شب و

روز، گوسفند اهالی هند از صدای ترقه گرمی شود، در

هر جا و هر محله صدای ترقه بلند است، روز دهم

که با آخر میرسد، کوچه ها و کنار خیابانها، از پوست

ترقه پر است، بطوریکه تا غورک پای انسان در پوست

ترقه فرو میرود، در این مدت ده روز قحطی شکر

می شود با اینکه شکرهای هندوستان از فی شکر است

و فی شکر در آن دیار زیاد است در همین حال در این
 ده روز شکر کم یاب می‌شود، و علت کم یابی شکر این
 است که، هنوز با شکر و آرد و موادی بزرگ سرخ و سبز
 و آبی و سفید، در جلوی خانه های خود نقشه کاری
 میکنند، یک گوشه از زمین جلوی خانه هر کسی سرخ
 و گوشه دیگر سبز و یک طرف سفید و طرف دیگر آبی و
 اطراف آن شکر و آرد ریخته شده است و چراغانی هم
 میکنند.

و یک روز هم در حال بنام روز گیتی است در این،
 روز هنوز بت پرست، خدایان خود را با انواع و اقسام
 آن، طبق بضاعتی که دارند بعضی خدایان طلایی و بعضی
 خدایان نقره ای، بعضی خدایان برنجی، بعضی خدایان
 گلی خود را چه کوچک، چه بزرگ، از خانه ها و تکیه ها
 بیرون می آورند و با سرو صدای زیاد بدریا می رانند
 و خدایان فلانی را در دریا می اندازند، عقیده دارند



دو نمونہ از خدایان ہندو .

که بدین وسیله برکت ارزنا حیه خدایان زیاد خواهد
شد، در وقتیکه خدایان خود را میبرند، همه بر وسیله
گودی سرخ رنگ، خود را سرخ میکنند، سرو صورت
و بدنشان سرخ میشود.

مگفت اینکه اهالی هند با وجودیکه اغلب در نهایت
اقتصاد بسر میبرند، اغلب کارگران آنان مزد -
روزانه آنها هفتاد و هشتاد پیسه تا یک و یا دو پرت
است (هر روپیّه به ارز ایران یک تومان است) هر ساله
خدایان خود را که با قیمت زیاد میسازند، با دست خود
بدریا میاندازند

مؤلف گوید: هر ساله میلیونها روپیّه بدریا،
رهخته میشود و لطمه بسیار، بسیار فاحشی باقتصاد
مملکت هند وارد میشود.



شش امامی ها بردو قسمند

در هندوستان، مخصوصاً در بمبئی شش امامی ها زیاد هستند، شش امامی ها بردو قسمند، قسمی، سلیمانی و قسم دیگر داودی هستند، سلیمانی ها را اسماعیلی و داودی ها را بَجْره ای میگویند.

اسماعیلی ها طبق تحقیقاتی که بعمل آمده، نجسی و از ملائِدُ بشمار میروند، چه آنکه آنان تا شش امام را قبول دارند و نسبت بشش امام دیگر ما جسارت و توهین میکنند، نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند، حج نمیروند، یک مکانی برای خود ساخته اند، در آنجا جمع میشوند و اوراد و سجود را میخوانند و بجای نماز و سایر عبادات، میان میدهند.

اسماعیلی ها، غیر از شش امام حقیقی علیهم افضل التحیه والسلام، امامهای قلابی زیادی دارند که از آن جمله دقاس بی محتوی و بی دین و حقّ بازن آقاخان محلا بود و اکنون هم، پسر خواهر این جنایتکار بر این قوم

امامت میکند، وی هر ساله از این قوم عشر میگیرد،
یعنی برایی مریدهای درازگوشی و احق عشرها را جمع
کرده بوسیله بیت و غیره میفرستند و آن نامرد در لندن
عشرها را تحویل گرفته صرف عیاشی خود میکند.
و در هر سه سال یکمرتبه خودش با لباسه به بمبئی میآید و
عشرها و هدایا و تحف را اخذ کرده و خرج خوشگذرانی خویش
مینماید.

و در هر بیت و پنج سال پیروان درازگوشی این امام رقص
بمطابق وزن او نقره میدهند، البته این در بیت پنج سال
اول امامت اوست و در بیت و پنج سال دوم امامت
جسد نحس را وزن میکنند و بمطابقش طلا میدهند.
و در بیت و پنج سال سوم بمطابق وزنش الماس میدهند
تمام اما معای قلابی اسماعیلیها تاکنون الماس نصیبشان
نشده است، چون غالباً به منصب امامت وقتی میرسند
که سن آنان چهل و پنج و یا پنجاه یا بیست و سه یا بیست

و پنج سال هم که بر سن آنان افزوده گردد، مرگ گویان
 گویان می‌شود و بدرک واصل میگردند و بجای آنان امام
 قلابی دیگر می‌آید.

و اما شی‌امامی‌های بجمعه، هر چند این دسته هم در خطاهای
 و در هلاکت می‌باشند و اعمالشان تمام باطل و روش آنان،
 بی‌جا است ولی نسبت به شی‌امام معصوم دیگر ما توهین،
 و بی‌ارزشی نمی‌کنیم و بلکه آن شی‌امام دیگر را پیرو صاحب
 جلال و مقام میدانند و بی‌ارزشی آنان می‌روند، نماز و روزه
 و حج و سایر عبادات را انجام می‌دهند و به احکام کتاب دعاء
 الا سلام عمل می‌کنند تاکنون به پنجاه و دو امام قائل شده‌اند
 شی‌امام حقیقی و مابقی قلابی، طبق تحقیقی که شده است
 از جمله این پنجاه و دو امام سیف الدین و برهان الدین
 می‌باشند، این پدر و پسر میگویند ادعای امامت نداشته‌اند
 بلکه ادعای داعی بودن نموده‌اند بنا بر این به پنجاه امام
 و دو داعی قائل هستند، رئیس بجمعه‌ها اکنون برهان الدین

است وی در پیروان بمبئی یک کاخ و قصر بسیار مجللی برای
خود ساخته، غیر از خدمه‌ای که دارد، دولت هند بر او
او سیصد سرباز و افسر مسلح محافظ گذاشته است.

قبر سیف الدین پدر برهان الدین در شهر بمبئی می‌باشد، قبر
و دیوار مقبره و ستونهای آن تمام از سنگ مرمر است
تمام قرآن بروی قبر و ستونها و اطراف مقبره نگاشته شده
است، برهان الدین، هرسال یکمرتبه به زیارت قبر پدر
خود به بمبئی می‌آید، میگویند پیروان احمدی بروی ماسین
او می‌افتند و آنقدر ماسین این حقّه باز را می‌بوسند که رنگ
ماسین خراب شود.

دستور میدهد که ماسین را رنگ کنند (العهدہ علیہم
ولی آنقدر برای مؤلف معلوم است که:

متاع کفر و دین بی متری نیست
گروهی این گروهی آن‌ها پسندند



خواجه بچه کسافی میگویند؟

در هندوستان و پاکستان و بعضی از نقاط جهان، اشخاصی
زندگی میکنند، آنان را (خواجه) میگویند.

مذهب افراد خواجه در جهان بر سه قسم است.

۱- مذهب سِیَعِ اثناعشری.

۲- مذهب اسماعیلی.

۳- مذهب سنت.

اصل و ریشه نامیده شدن آنان بخواجه از این قرار است
طبق یک کتاب خطی قدیمی که بدست آمده است، خواجه
در زمان قدیم همه بت پرست بودند، بت پرستان طبق
مراهی که دارند، علاوه بر بت های کوچک و بزرگ که در
خانه ها و بتگده های خود دارند و آنها را بت پرستند
دارای یک بت اعظم نیز میباشند.

دست هر کسی به زیارت بت اعظم نمی رسد بلکه اشخاص
مخصوصی بدین امر بت اعظم ناگزیر میشوند و آنان دسته

نروتمندان میباشند.

خواجه های قدیم (بت پرستان) چون دارای مال و ثروت بودند، بطور دسته جمعی برای زیارت بت اعظم خود به مکانی که بت اعظم در آنجا بود، سفر می‌کنند.

در میان راه بیک شخص جلیل و بزرگی برخورد می‌نمایند
آن شخص بزرگ با آنان می‌فرماید: کجا می‌روید؟
میگویند: بزیارت بت اعظم.

آن بزرگوار میگوید: از این زیارت چه سودی عاقل‌ها
می‌شود، بجای اینکه این همه راه را طی کنید و مخارج زیاد
را مصرف کنید، به بیچاره گان و تهی دستان خود کمک کنید
میگویند: این کار برای ما فرض و لازمست و افتخاری
برای ما، باید این کار را انجام دهیم.

آن بزرگوار میگوید: منظور شما، از این کار، دیدار
بت اعظم است یا حتماً، طی راه نمودن و بمکانیکه بت اعظم
در آنجاست سفر نمودن است؟

آنانا میگویند: مقصود ما دیدار بت اعظم است ولی چون بت اعظم را در جای دیگر غیر از جای خود نمیتوان زیارت کرد، از این نظر، طایّ طریق و سفر نمودن به آن مکان ضروری است.

آن بزرگوار میگوید: اگر بت اعظم شما، در این جا حاضر شود، چه خواهید کرد؟

میگویند: این کار هرگز سندی نیست چه آنکه اولاً بت اعظم خود بخود نمی تواند به اینجا بیاید، چون جادویش بیست و کسی دیگر هم قادر نیست آن را از جایش حرکت دهد.

آن بزرگوار میگوید: اگر من او را در اینجا حاضر کردم شما حاضر هستید از مرام بت پرستی دست بکشید و دین مرا اختیار کنید؟

همه با اتفاق میگویند: اگر چنین قدرتی در شما باشد که بت اعظم را در همین جا که هستیم، از مکانیکه هست

بیاورید، ما بخود شما ایمان میآوریم،
 آن بزرگوار میگوید من کسی نیستم که بمن ایمان بیاورید
 شما قول بد هید بخدای من ایمان بیاورید.
 همه قبول میکنند.

آن بزرگوار، دو رکعت نماز میخواند و دست بدعا برد^{ار}
 و بقاضی الحاجات عرض میکند: خداوند اجمعت هذا^{بت}
 این قوم، بت اعظم آنان را در اینجا حاضر بفرما.
 بت اعظم حاضر می شود، آنان مات و میموت میگردند
 خور آبدست و پای آن سید بزرگوار میافتند و میگویند
 شما، چه کسی هستید؟

میفرماید: من یکی از بندگان خدای توانا هستم.
 میگویند: دینی خود را برای ما بیان فرما.
 آنحضرت دین مقدس اسلام را برای آنان بیان،
 میفرماید و آنها دین را بر زبان آنان جاری
 مینمایند، همه ملمان میشوند، بعد به آنان میگوید

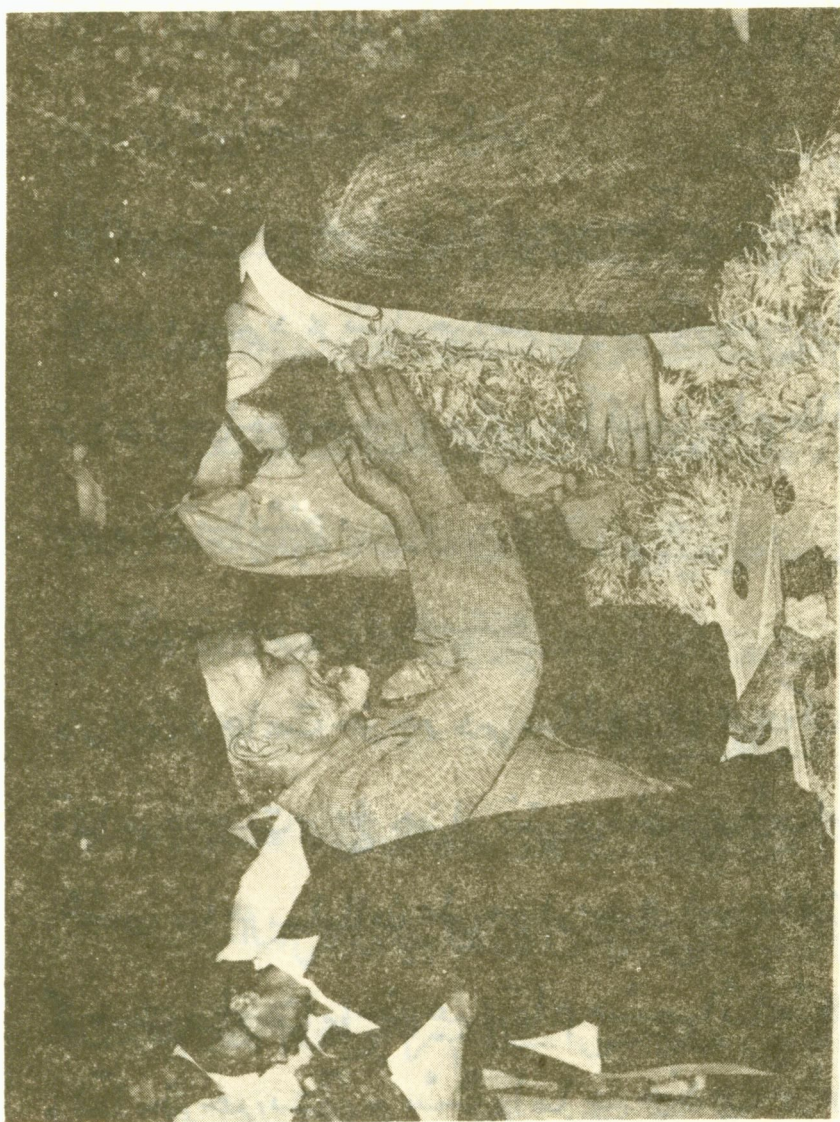
اکنون شما بر همه بت پرستان هند و دیگر نقاط جهان
خواجه هستید .

آنان فقط خواجه را بفال نیک میگیرند و با کمال افتخار
خود را بخواجه معرفی میکنند .

از این دسته، هر نسلی که بوجود میآید بنام خواجه،
نامیده میشود، نسل خواجه زیاد میگردد، بر اثر استعمال
زیاد، خواجه (خواجه) میشود و اکنون بنام طائفه خواجه
معروف میباشند .

جماعت خواجه زیاد هستند .

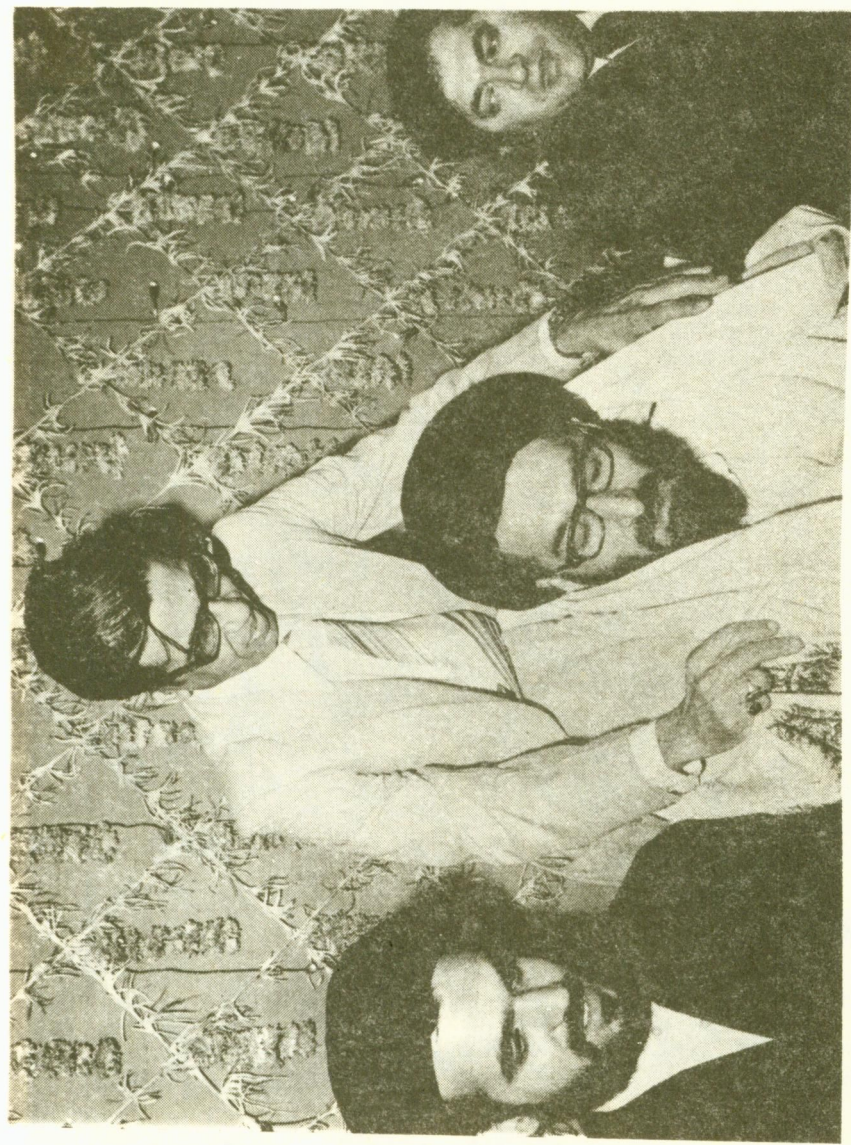
در بمبئی، جماعت خواجه در سال ۱۳۹۸ هجری که مؤلف در
آنها بود، بیست و پنج هزار نفر بودند و رئیس این جماعت
شخص بنام سلطان علی مولو بهوی بود، البته مخفی نمایند
که بیست و پنج هزار خواجه، تمام شیعه انصاری هستند
و اما خواجه سنی و شیعی اما می چندین برابر شیعیان
خواجه میباشند .



امام بجاوند درنگ میلاد جامع خوجهر جناب حجة الاسلام
آقای شیخ کاظم رضا، در حالیکه حلقه گل بگردد مؤلف
مکانات

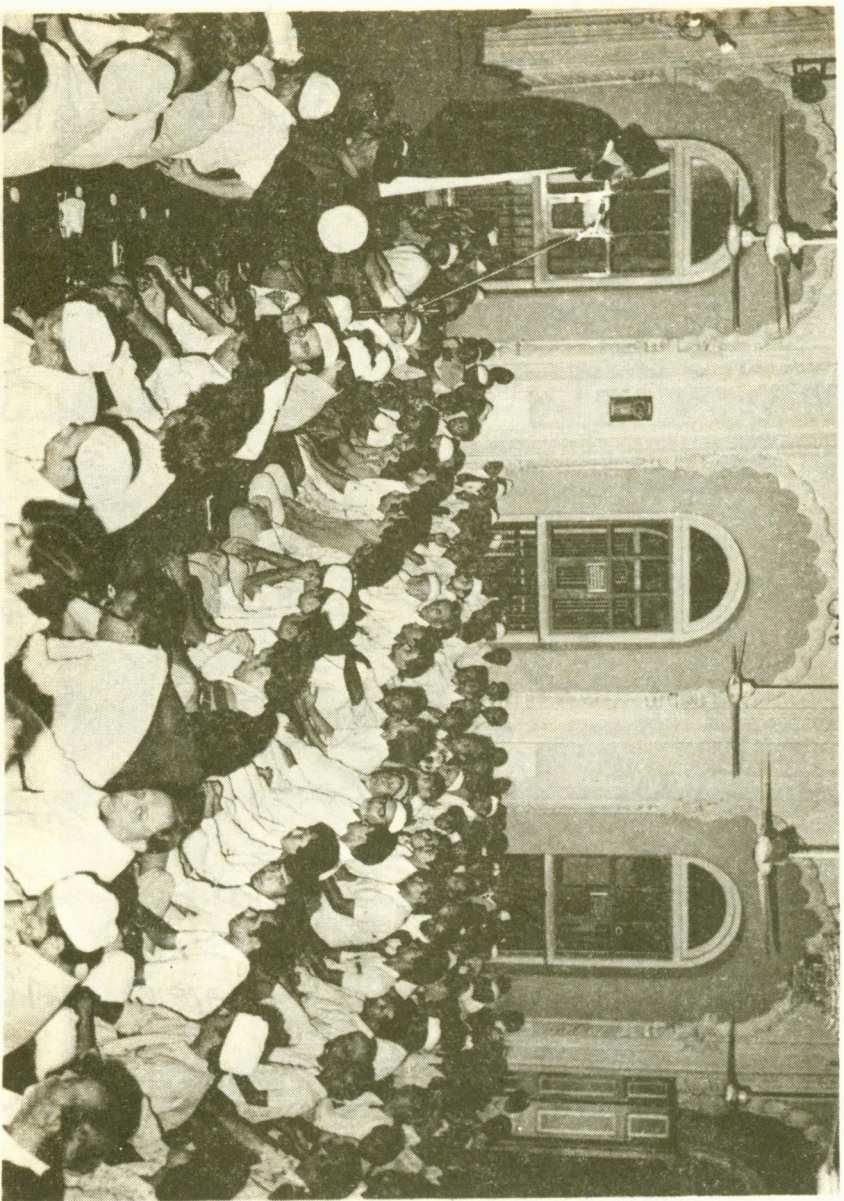


عیاب حاج سلطان علی مولو بهوی صدر محترم فرجه
 در حالیکه به مؤلف حین مقدم گفته و حلقه گل بگردد و اسکناس

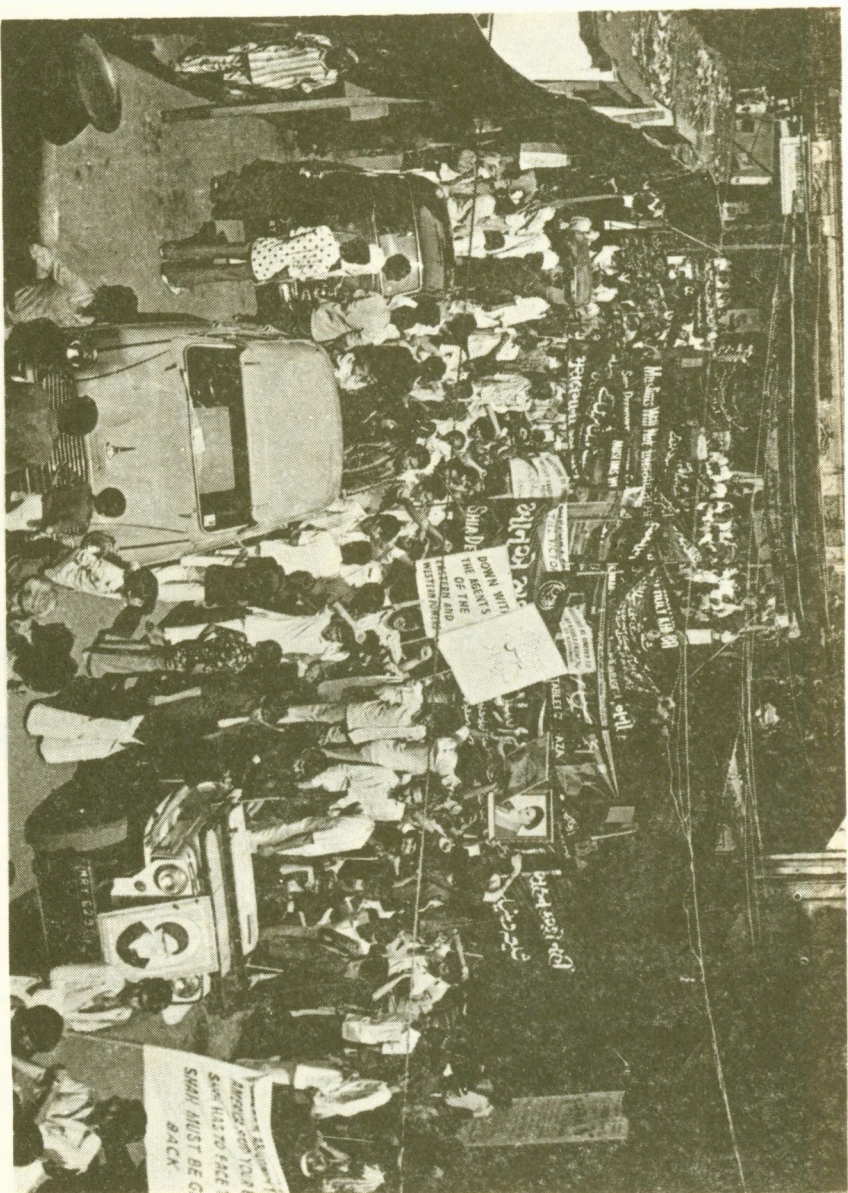


مردم محترم فعلی خواجه در حال خدا حافظی و وداع با مؤلف سال
تیرم بر دوشی مؤلف میگذارد در طرف چپ عکس خناب حجه الاسلام موسوی

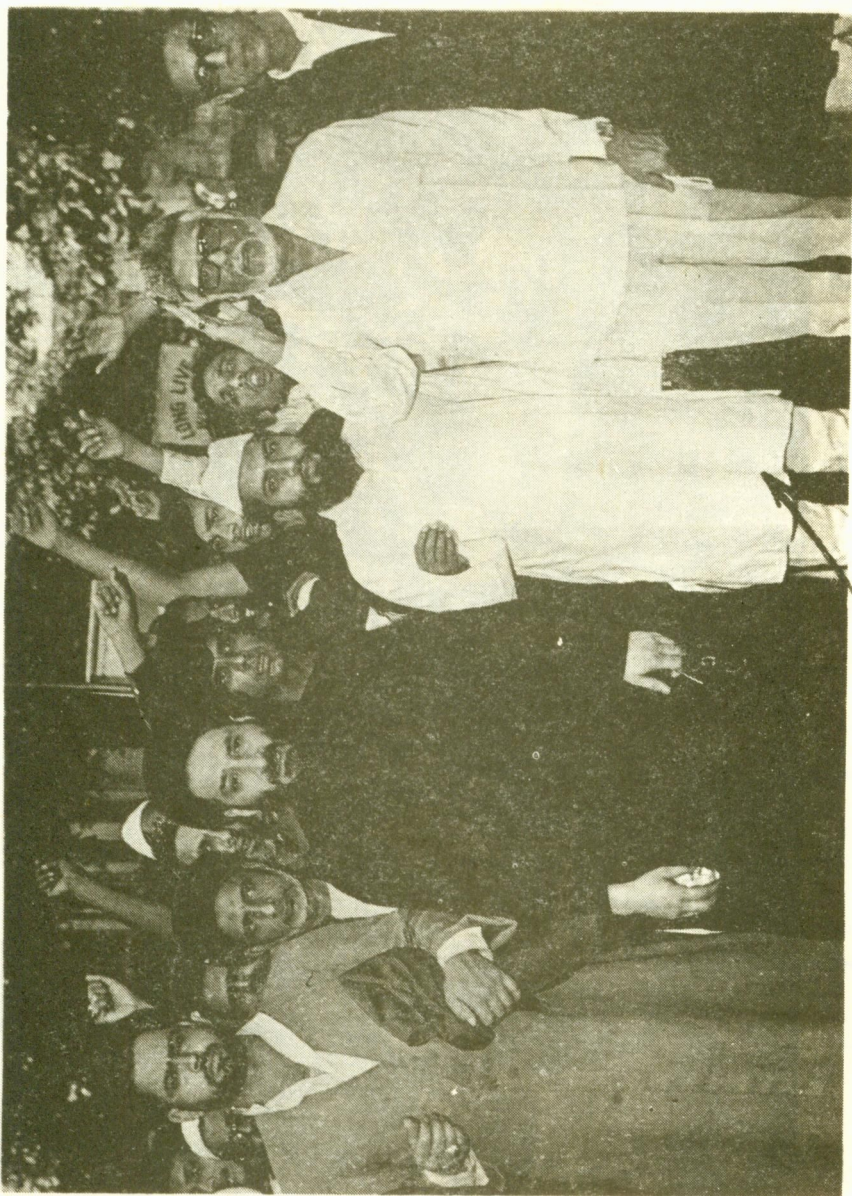
مؤلف در حال خطبه نماز جمعه در مسجد جامع خواجه در شهر مبنی



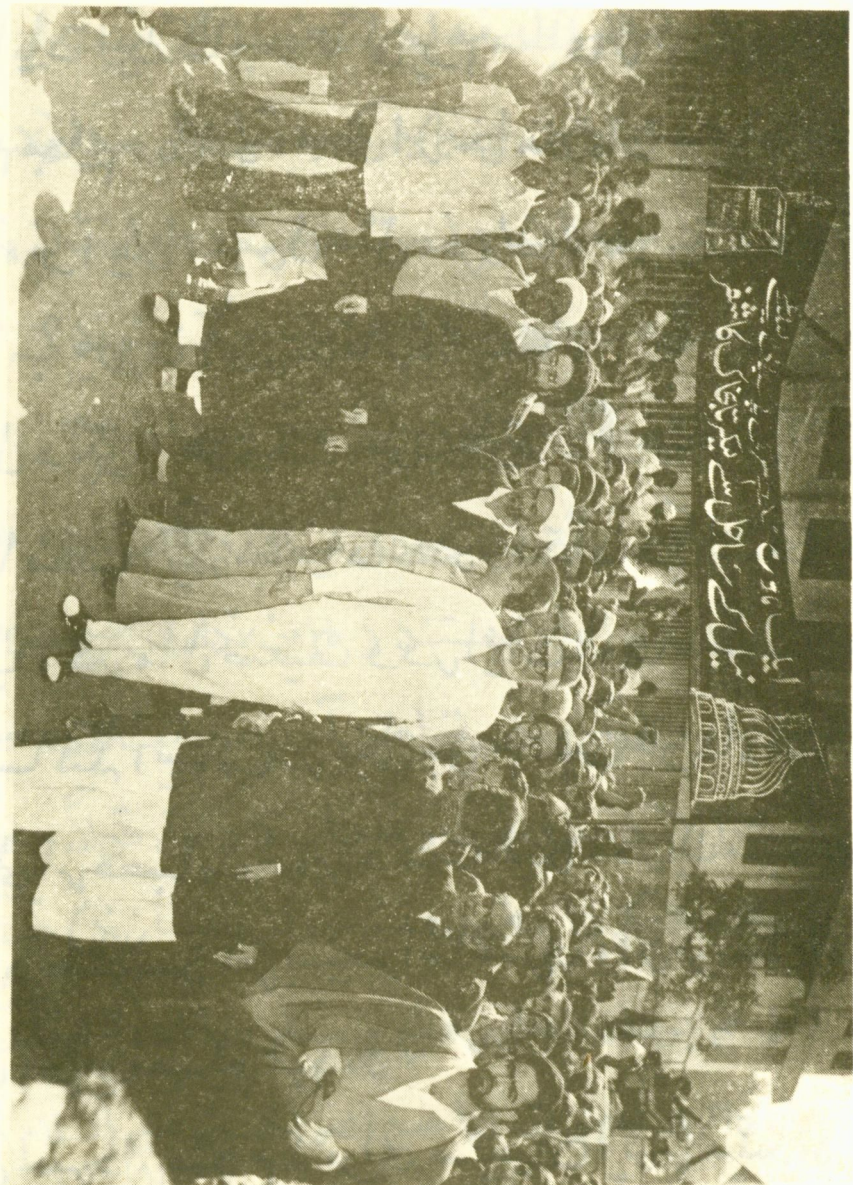
اینجانب بدعت صدر محترم و رئیس مکرم خوچه جناب مستطاب
 سلطان علی، در سال ۱۳۹۸ هجری به بمبئی رفتم و در حدود
 یکسال و اندکی، رهبری آنان را بعهده داشتم، در مسجد جامع
 بمبئی بنام (خوچه مسجد جامع) بنهار جمعه و جماعت و سخنرانی
 و ارشاد مشغول بودم در آن سال مشهور شد که شیعیان
 خانه کعبه را محاصره کرده اند و هر کسی در آن وارد شود به
 وسیله آنان تیر باران می‌شود و این مطلب را اهل سنت بمبئی
 انتشار دادند اینجانب فوراً اعلامیه دادم که خبری که سُررت
 یافته اصل ندارد، بطلان قطع افتراء و تهمت بشیعیان است
 و دستور راهپیمائی دادم، راهپیمائی مجیب و بی سابقه‌ای
 شد و نتیجه خوبی بیار آورد و آن اینکه امام العیدین بمبئی بنزد
 اینجانب آمد و از طرف همه اهل سنت بمبئی معذرت طلبید.
 و در سال دوم انقلاب اسلامی بایران باز گشتم و جناب ^{سلطان} حاج
 سید محمد موسوی را در جای خود بامامت جمعه و جماعت
 نصب نمودم.



راه پیمایی در شهر بی بی ملیه که آنیکه ترست زندگن شیعیه ای کعبه را
 محاصره کرده اند



دور را اھمائی امام العید پی و اصحابش بہ مسیحیان عیہی نلند



دس راہپنیاں، دس وسط مولف و سلطان علی ہجرت الاسلام جامعہ شیخ اسحاق علی
امام جامت مسجد ایرانیان

مطلبی تأسفا و رورزن انگیز

در پایان این کتاب، ناگزیرم مطلبی را گوشزد خواهم کرد^۵
 محترم بنمایم، شاید، بعضی از خوانندگان عزیز در صد
 چاره بر آیند، بقول مثل معروف: هر وقت ماهی را
 از آب بیرون آورند تازه است.

و مثل دیگر: هر وقت جلوی ضرر را گرفتند نفع است
 و اما مطلب اینکه شیعیان هند وستان و پاکستان،
 اغلب، در مال ضعیف و در ایمان قوی میباشند،
 در سالیکه اینجا بهر بمبئی بودم، بمن خبر دادند که
 در یکی از قصبات دور دست هند، در یک شب در
 حدود هشتصد نفر شیعه اثنا عشری، از گرسنگی جان
 بجان آفرین تسلیم نمودند.

وقتی خبردار شد م که برای شیعیان، کور میکنند و
 قبل از مردن آنان هم اگر مطلع میشدم چه میتوانستم
 بکنم با بود چه کمکی که در دستم بود کاری نمیتوانستم انجام

دهم.

آیا این مطلب تأسف آور و خزن انگیز نیست؟
 البته هست، پس چه باید کرد شما بهتر میدانید.
 آیا باید شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت از ننداری
 و گرسنگی، دچار خنگال عفریت مرگ شوند؟
 البته نه پس چه باید کرد شما بهتر میدانید.

اگر چنانچه شیعیان هندوستان و پاکستان، همانطور
 که قوتی در ایمان هستند و با این ننداری بهیچ مذهبی روی
 نیاورده، ونی آورند و نخواهند آورد و با مشاهده صحنه مرگ
 دست از مذهب خود برنمیدارند و بلکه قولاً و عملاً افراد
 مذاهب دیگر را بمذهب تشیع وارد میارند (قوتی در
 مال هم بودند، بطور قطع و مسلم، با آن تبلیغاتی که در
 عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام دارند
 که بطور مفصل از نظر خواشدگان گرامی گذشت.
 هر ساله میتران حدسی قوتی نزد که میلیون ها افراد

شیعه اشاعری، بر افراد شیعیان هند و پاکستانان افزود
گردد، ولی متأسفانه قوی در مال نیستند تا بتوانند،
دائرة تبلیغاتی خود را وسیع کنند.

ایکاشی تأسف بهین مقدار بود، هزار بار تأسف از این
تأسف بیشتر در کار است و آن اینکه خرقه ضلالت و مضله
و هابیه، تبلیغات وسیع و گسترده ای در آن صفحات
دارند، هر ساله فوج، فوج پیروان ادیان و مذاهب
باطله را از چاله بچاله میکشند و از کفر بخلالت وارد
مینمایند، بطور مجموع از منابع موثق، هر ساله بجهت
تبلیغ و ترویج و هابیت میلیونها ریال سعودی، از عربستان
سعودی، از پادشاه سعودی آمریکائی، به هندوستان و
پاکستان فرستاده میشود.

مؤلف گوید: من میخواستم برای یازده هزار نفر شیعه به
که شیعه اشاعری شدند، مکانی خریداری نمایم چون برچه
کم بود قولنامه کردم و به ایران آمدم که بود چه را تکمیل کنم



در طرف راست مؤلف صدر عظیم جبرو است که اکنون شیخ انصاری می باشد

هنگامیکه به هند (بمبئی) بازگشت نمودم، دیدم وهابی‌ها، پیش‌دستی کرده و در بیع من وارد شدند و مقدار زیادی بفره‌ننده مکان‌حاسی، دادند و او را راضی کردند که معامله بفرم من، منع و بفتح آنان امضاء نماید.

من چون قولنامه کرده بودم شکایت بدادگاه هند کردم بشکایت ما رسیدگی شد و اکنون نزاع من با بعضی از افراد فرقه وهابیه در دادگاه هند ادامه دارد، با میدرونی که بتوانم (اگر پول زیادتری بچاقب مکان ورشو، بدادگاه هند ندهند) آن مکان بسیار حاسی را از دست وهابی‌ها برون آورم و برای شیعیان خریداری نمایم.

والسلام علی نبینا و آلِهِ وصحبهِ و التابعین الی یوم الدین.
بعون ملک وهاب تحریر این کتاب در جمعه ۳ جمادی الاولی ۱۳۰۴ هجری پایان یافت، از انیکه با دقت کامل این خط نوشته شده، از خواننده گان محترم معذرت میطلبم و الحمد لله
اولاً و آخراً العبد الغافل السید محمد معتمدی المرتضوی اللنگرودی (عبدالمصطفی)

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۳	مقدمه کوتاه .
۵	ورود بدلهی پایتخت هندوستان .
۶	نمونه ای از عزاداری و جشن شیعیان پاکستان
۱۲	یک توصیه بپدران .
۱۳	مطلبی شگفت انگیز .
۱۹	یک توصیه بگوینده گان .
۲۱	رجوع با صل مطلب .
۲۸	ذوالجناح حضوت امام حین علیه السلام .
۳۰	طریقه نگاهداری از ذوالجناح .
۳۱	حرکت ذوالجناح بسوی کربلا .
۳۳	شبهه ضرائح ائمه علیهم السلام

- ۳۶ تا بخت حفوت امام حین علیه السلام .
- ۳۹ ضویح مخصوص در سیتا پور .
- ۴۰ تربت عجیب و حلم شکفت انگیز
- ۴۱ مراسم دسترجات در عاشورا .
- ۴۶ آتش عزاداران حین علیه السلام را غی سوزاند
- ۵۵ اصل و ریشه ماتم خندق .
- ۶۳ در پایان ماتم خندق چه میشود .
- ۶۹ چهار چیز شکفت انگیز در دوشهر هندی .
- ۷۰ عقربها نیش نمی زنند .
- ۷۴ درختی که میوه اش ثقل است .
- ۷۵ داستان درخت ثقل چیست ؟
- ۷۹ ضریحی از عاج فیل بوسیله زعفر جانی .
- ۸۴ حسینیه آصفی در لکنهو .

موضوع	صفحه
مطلبی شکفت انگیز تر .	۸۹
داستان جوگی پوره یا نجف هند .	۹۴
دیدن بعضی از مرتاضین بهیتجیب	۱۰۰
عقائد طائفه‌ای بنام جین .	۱۰۵
استعمار در هند چه میکند .	۱۰۸
مطلبی شکفت انگیز و حیرت افزا	۱۱۴
عقیده هندو در باره بگوان .	۱۱۵
ملاقات مؤلف با مرتجی مرتاضین در بنارس	۱۱۶
عالم غالب می‌شود یا جاهل ؟	۱۳۶
دستبرد و طوق .	۱۴۰
نذر امام صادق علیه السلام .	۱۴۱
عده‌ای از جوانان نامشان ذوالفقار علی بود	۱۴۳
گاو پرستان چه گاو برای پرستند	۱۴۶

موضوع	صفحه
آب پرستان چه میکنند ؟	۱۵۰
قوی آلتی پرستند .	۱۵۱
هقاند قوم برهمن .	۱۵۲
تفاوت قصاص در قوم برهمن .	۱۵۸
ریاضت نفس کشیدن .	۱۵۹
نماز جماعت اعضائی .	۱۶۱
شخصیکه تخیر ارواح مینمود .	۱۷۳
آداب و رسوم خرامستگاری در هندو	۱۸۰
عزای هندو و تشریفات سوزاندن مرگان	۱۸۳
سیکها، یکقسمت از هندو را تشکیل میدهند	۱۹۲
جشن دیوالی و روز گپتی .	۱۹۳
ششامای ها بر دو قسمند .	۱۹۷
خواجه پیر کافی میگویند . و مطلبی تأمل آرد	۲۰۱ و ۲۱۴

آثار مطبوع مؤلف.

- ۱- امشی بشارات بهائی.
- ۲- داستان پشیمانترده گان.
- ۳- پاسخ ما بگفته ها.
- ۴- گوهرهای گران در علم معانی و بیان.
- ۵- دوازده بند مرتضوی.
- ۶- مناجات مرتضوی.
- ۷- توحید مرتضوی.
- ۸- قرآن آموز در ظرف شش روز.
- ۹- جواب او از کتاب او.
- ۱۰- دیوان مرتضوی.
- ۱۱- گفتگوی عالم و صوفی.
- ۱۲- بازار دانش ج ۱.
- ۱۳- بازار دانش ج ۲.

- ۱۴- اہجاز اسلام .
- ۱۵- ارمغان ہندوپاک، کتاب حاضر
آثار غیر مطبوع مؤلف زیاد است
آثار آمادہ برای طبع .
- ۱- پند حیوانات بآدم نماها .
- ۲- نگہ دار من (یعنی خدا)
- ۳- دو عنصر خطرناک و مسمی ناپاک و -
لایبالجی پاک .
- ۴- مقام اطمینان .
- ۵- کتاب در رد یمود
- ۶- کتاب در رد فزاری .
- ۷- کتاب در ذہن و حافظہ
- ۸- اثریکہ در دست طبع است، معیات
اسلامی، صدودہ معمای اسلامی بنام نجی
حضرت مولا (علی) علیہ السلام ۱۱۰ ع ل ی
۱۰ ۷ ۱۱